

لطف

پیشوایان شیعه،  
پیشگامان وحدت

مهدي مسائلي

پیشوایان



## تقدیم به

یگانه طلایه‌دار وحدت اسلامی  
کسی که دشمنانش پیوسته سعی در خاموش کردن  
نور فضائلش نمودند

و

دوستان را یارا و توان ذکر مناقبش نبود  
اما با این حال  
مناقب و فضائلش نور عالم‌تاب شد و شرق و غرب  
عالم را فراگرفت

و هم‌اکنون دوست و دشمن به ذکر مدائش رطب  
اللسان و عذب اللبیبان گشته‌اند.  
شَهِدَ الْإِنَامُ بِفَضْلِهِ حَتَّى الْعَدَى  
وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ

سرشناسه.....	مسائلی، مهدی،
عنوان و پدیدآوران.....	پیشوایان شیعه، پیشگامان وحدت/مهدی مسائلی
مشخصات نشر.....	مشهد: سپیده باوران، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری.....	ص ۱۲۸
شابک.....	۹۷۸-۶۰۰-۹۱۵۹۵-۵-۰
یادداشت.....	فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا
موضوع.....	وحدت اسلامی
موضوع.....	تقریب مذاهب
رده بندی کنگره.....	BP ۲۳۳/۵
نشانه اثر.....	۹پ۵م
رده دیویی.....	۲۹۷/۴۸۲



استان قدس رضوی  
معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

**پیشوایان شیعه، پیشگامان وحدت  
مهدی مسائلی**



ویرایش.....	محمدنور الهی
طرح جلد.....	مجتبی نجیب
صفحه آرایشی.....	حامد امامی
چاپ ششم.....	زمستان ۹۳
شمارگان.....	۲۰۰۰۰ نسخه
چاپ و صحافی.....	موسسه چاپ و انتشارات استان قدس رضوی
نشانی.....	مشهد، چهارراه شهدا، روبروی شیرازی ۱۴، پاساژ رحیم پور، کتاب آفتاب
تلفن.....	۳۲۲۲۲۲۰۴ - ۳۲۲۳۸۶۱۳ (۰۵۱)

به سفارش معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی استان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است.

# فهرست

۹	مقاله
	بخش اول: کلیات
۱۵	مقصود از وحدت اسلامی چیست؟
۱۸	وحدت در دایره اسلام
۱۹	امیر المؤمنین (ع) طلایه دار وحدت اسلامی
	بخش دوم: جلوه‌هایی از وحدت اسلامی در کلام و سیره پیشوایان معصوم (ع)
۲۷	تأکید بر حضور و همگامی در عبادات و مناسک اجتماعی مسلمانان
۲۸	تأکید بر نمازگزاردن با اهل سنت
۳۳	اتحاد و انسجام اسلامی در حج
۳۶	تأکید بر وحدت با تکیه بر معاشرت نیکو و مدارا با مخالفان
۳۶	دستور به مجالست و معاشرت با اهل سنت
۴۱	مدارا با سایر مسلمانان در عقایدشان
۴۸	سفارش به رازداری و عدم انتشار اسرار
۵۴	برخورد ائمه با عالمان اهل سنت

نهی از حرکتهای و عوامل بر هم زنده‌ی وحدت اسلامی	۶۲
نهی از دشنام‌دادن و لعن مخالفان	۶۲
نهی از تکفیر مخالفان	۷۹
نهی از دادن نسبت‌های ناروا به مخالفان	۹۵
دامن‌نزدن به فضای تعصب و خصامه در مباحثات	۱۰۰
تذکر: مدارا آری؛ مدهانه هرگز	۱۱۴
خاتمه و نتیجه	۱۱۸
فهرست منابع	۱۲۱
مسابقه	۱۲۹

### مقدمه

وحدت و انسجام امت را می‌توان از بزرگ‌ترین نعمتهای الهی دانست که بنا به فرموده امیر المؤمنین - علیه السلام - از منت‌های والای خداوند بر مردم است که ارزشی برای آن نمی‌توان تصور نمود. آن حضرت در این باره می‌فرماید:

فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - قَدْ إِمْتَنَ عَلَيَّ جَمَاعَةَ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِيمَا عَقَدَ  
بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هَذِهِ الْأُلْفَةِ الَّتِي يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا وَيَأْوُونَ إِلَيَّ كَنَفِهَا  
بِنِعْمَةٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيَمَةً لِأَنَّهَا أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ ثَمَنِ  
وَأَجَلٌ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ؛

خداوند بر این امت، منت گذارده و بین آنان ریسمان الفت [و اتحاد] را گره زده‌است که در سایه آن آمد و شد کنند و به کنف حمایت آن پناه گیرند؛ این نعمتی

است که احدی نمی‌تواند بهایی برایش بگذارد؛ زیرا از هر بهایی گران‌قدرتر و از هر چیز پرازشی، باارزش‌تر است.

همان‌گونه که از درسهای مهم تاریخ و تجربه بشری و رهنمود قرآن و حدیث هم یکی این است که وحدت و همبستگی در هر جا و هر زمان و میان هر ملتی وجود داشته باشد، برای آنان عزت و کامیابی و پیروزی فراهم می‌آورد و از سوی دیگر، تفرقه و تشتت و اختلاف و چنددستگی در هر جا و هر گاه و در هر گروهی رخ دهد، ضعف و زبونی و شکست و نابودی و ناکامی را در پی دارد. این سنت تغییرناپذیر تاریخ است و مسلمان و غیر مسلمان و شرقی و غربی و دیروز و امروز نمی‌شناسد.

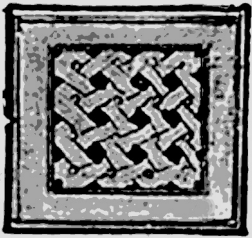
هم از این رو اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - نیز به عنوان هادیان امت اسلامی، همواره در پی تحقق این معنای عظیم بوده و کلام و سیره و رفتار آن بزرگواران از شاخص‌ترین الگوها برای تحقق انسجام اسلامی است به گونه‌ای که فقط با اندکی بررسی در روایات و سیره رفتاری ایشان، پی به شدت اهتمام آن بزرگواران به مقوله وحدت و انسجام اسلامی خواهیم برد و از عظمت این معنی نزد آنان به شگفت خواهیم آمد. پس چه بی‌راهه می‌رود اگر کسی ادعای پیروی از ایشان را داشته باشد و این راه و مسیر را دنبال ننماید.

با این نگاه بود که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ملت ایران و حاکمیت اسلام ناب محمدی - صلی الله علیه و آله - در ایران، حفظ وحدت و انسجام مسلمین از اصول و ارزشهای اصلی انقلاب به حساب آمد که در واقع نشأت گرفته از همان سیره و تعالیم اهل بیت - علیهم السلام - است. اما با این حال بعضی از جاهلان و کج‌اندیشان، این دستور شرعی و عقلانی را نوعی سیاست غیر شرعی پنداشتند که «اقتضائاتی» در انقلاب اسلامی آن را به وجود آورده



که لازم نیست چندان به آن پایبند بود. از این نظر، این نوشته، نگاهی است تحقیقی به روایات و سیره عملی ائمه معصومین - علیهم السلام - که در آن ابعاد مختلف نگرش آن بزرگواران را نسبت به موضوع وحدت و انسجام اسلامی به رصد نشسته، مشخص می‌سازد که انسجام امت از دستورات و تکالیف عظیم شرعی است که اهل بیت - علیهم السلام - در تبیین و ترویج آن بسیار کوشیده‌اند. البته در این زمینه تاکنون محققان و نویسندگان دل‌سوز و پوینده این راه، تلاشها و تحقیقات مناسبی نموده‌اند که در اینجا بایسته است از کتاب ارزشمند *امامان شیعه و وحدت اسلامی* تألیف جناب آقای علی آقائوری نام ببریم که توانسته در این موضوع تا حد زیادی موفق عمل نماید. ذکر این نکته نیز ضروری به نظر می‌رسد که مبنای این تحقیق به بررسی آن دسته از سخنان و سیره ائمه - علیهم السلام - اختصاص دارد که صراحت در وحدت بین شیعه و اهل سنت دارد و الا آنچه از آن بزرگواران در باب وفاق اجتماعی و برادری و پرهیز از تفرقه و اختلاف ذکر شده است بسیار بیش از آن است که در اینجا در مورد آن بحث شود.





بخش اول:

کلیات



### ۱. مقصود از وحدت اسلامی چیست؟

قبل از ورود به بحث و پرداختن به ابعاد مختلف روایات و سیره ائمه معصومین - علیهم السلام - درباره انسجام اسلامی، لازم است اندکی در مورد معنی، مقصود و هدف از وحدت و انسجام اسلامی سخن گفته شود؛ زیرا متأسفانه همواره افرادی از روی بی‌اطلاعی و یا غرض‌ورزی معنایی نادرست و غیر قابل قبول از وحدت اسلامی را در میان مسلمین القاء می‌کنند، که همین امر باعث شده تا اعتراضها و یا حتی جبهه‌گیریهایی را در مقابل این هدف بزرگ و عالی شاهد باشیم.

اما واقعاً مقصود و هدف از وحدت اسلامی چیست؟ آیا مقصود این است که از میان مذاهب اسلامی یکی انتخاب شود و سایر مذاهب کنار گذاشته شود؟ یا مقصود این است که مشترکات همه مذاهب گرفته شود و مفترقات همه آنها کنار گذاشته شود و مذهب جدیدی بدین نحو اختراع شود که عین هیچ یک از مذاهب موجود نباشد؟ یا این که وحدت اسلامی، به هیچ‌وجه ربطی به وحدت

مذاهب ندارد و مقصود از اتحاد مسلمین، اتحاد پیروان مذاهب مختلف، در عین اختلافات مذهبی، در برابر بیگانگان است؟

مخالفان اتحاد مسلمین، برای این که از «وحدت اسلامی»، مفهومی غیر منطقی و غیر عملی بسازند آن را به نام «وحدت مذهبی» توجیه می کنند تا در قدم اول، با شکست مواجه گردد. بدیهی است که منظور علمای روشنفکر اسلامی از وحدت اسلامی، حصر مذاهب به یک مذهب و یا اخذ مشترکات مذاهب و طرح مفترقات آنها - که نه معقول و منطقی است و نه مطلوب و عملی - نیست. منظور این دانشمندان، متشکل شدن مسلمین است در یک صف در برابر دشمنان مشترکشان.<sup>۱</sup>

این دانشمندان می گویند مسلمین مایه وفاقهای بسیاری دارند که می تواند مبنای یک اتحاد محکم گردد؛ مسلمین همه خدای یگانه را می پرستند و همه به نبوت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - ایمان و اذعان دارند، کتاب همه قرآن و قبله همه کعبه است، با هم و مانند هم حج می کنند و مانند هم نماز می گزارند و مانند هم روزه می گیرند و مانند هم تشکیل خانواده می دهند و داد و ستد می نمایند و کودکان خود را تربیت می کنند و اموات خود را دفن می نمایند و جز در اموری جزئی، در این کارها با هم تفاوتی ندارند. مسلمین همه از یک نوع جهان بینی برخوردار اند و یک فرهنگ مشترک دارند و در یک تمدن عظیم و با شکوه و سابقه دار شرکت دارند. وحدت در جهان بینی، در فرهنگ، در سابقه تمدن، در بینش و منش، در معتقدات مذهبی، در پرستش ها و نیایش ها، در آداب و سنن اجتماعی خوب می تواند از آنها ملتی واحد بسازد و قدرتی عظیم و

۱. شاید استفاده مقام معظم رهبری از تعبیر «انسجام اسلامی» به جای «وحدت اسلامی» در چند سال اخیر و هم چنین نام گذاری سال ۱۳۸۷ به سال «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» به خاطر تبیین همین موضوع و جواب به شبهاتی بوده است که در این زمینه القا می شود زیرا «انسجام» در لغت به معنای مرتب و منظم بودن است؛ بنا بر این انسجام اسلامی، یعنی امت در کنار هم قرار می گیرند و در اسلام به وفاق و هماهنگی دست می یابند تا به آسانی بتوانند به پیش روند و اهداف اسلامی را به تحقق رسانند و با این معنا دیگر بهانه ای برای مخالفین اتحاد مسلمین باقی نمی ماند تا از «وحدت اسلامی»، مفهومی غیر منطقی و غیر عملی بسازند و آن را به «وحدت مذهبی» تفسیر کنند.

هایل به وجود آورد که قدرتهای عظیم جهان ناچار در برابر آنها خضوع نمایند، خصوصاً این که در متن اسلام بر این اصل تأکید شده است. مسلمانان به نص صریح قرآن برادر یکدیگر اند و حقوق و تکالیف خاصی آنها را به یکدیگر مربوط می کند. با این وضع چرا مسلمین از این همه امکانات وسیع که از برکت اسلام نصیبشان گشته استفاده نکنند؟

از نظر این گروه از علمای اسلامی، هیچ ضرورتی ایجاب نمی کند که مسلمین به خاطر اتحاد اسلامی، صلح و مصالحه و گذشتی در مورد اصول یا فروع مذهبی خود بنمایند. همچنان که ایجاب نمی کند که مسلمین درباره اصول و فروع اختلافی فی مابین، بحث و استدلال نکنند و کتاب ننویسند.<sup>۱</sup> تنها چیزی که وحدت اسلامی از این نظر، ایجاب می کند این است که مسلمین برای این که احساسات کینه تیزی در میانشان پیدا نشود یا شعله ور نگردد متانت را حفظ کنند، یکدیگر را سب<sup>۲</sup> و شتم ننمایند، به یکدیگر تهمت نزنند و دروغ نبنند، منطق یکدیگر را مسخره نکنند و بالاخره، احساسات یکدیگر را مجروح نسازند و از حدود منطق و استدلال خارج نشوند و در حقیقت لاقبل حدودی را که اسلام در دعوت غیر مسلمان به اسلام، لازم دانسته است درباره خودشان رعایت

۱. آنچه مخصوصاً مرحوم آیةالله العظمی بروجردی (ره) بدان می اندیشید این بود که زمینه را برای پخش و انتشار معارف اهل البیت در میان برادران اهل سنت فراهم کند و معتقد بود که این کار جز با ایجاد حسن تفاهم امکان پذیر نیست. توفیقی که آن مرحوم در طبع برخی کتب فقهی شیعه در مصر به دست خود مصریان در اثر حسن تفاهمی که به وجود آورده بود کسب کرد از مهم ترین موفقیت های علمای شیعه است. به هر حال طرفداری از موضع «اتحاد اسلامی» ایجاب نمی کند که در گفتن حقایق کوتاهی شود. آنچه نباید صورت گیرد کارهایی است که احساسات و تعصبات و کینه های مخالف را بر می انگیزد، اما بحث علمی سر و کارش با عقل و منطق است، نه عواطف و احساسات ... خوشبختانه در عصر ما محققان بسیاری در شیعه پیدا شده اند که از همین روش پسندیده پیروی می کنند. در رأس همه آنها علامه جلیل آیةالله سیدشرف الدین عاملی و علامه کبیر آیةالله شیخ محمدحسین کاشف الغطاء و علامه بزرگوار آیةالله شیخ عبدالحسین امینی مؤلف کتاب شریف الغدیر را باید نام برد. سیره متروک و فراموش شده شخص مولای متقیان علی - علیه السلام - قولاً و عملاً که از تاریخ زندگی آن حضرت پیداست بهترین درس آموزنده در این زمینه است (شهید مطهری، الامت و رهبری، ص ۱۸)

کنند! «أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ».<sup>۲</sup>

## ۲. وحدت در دایره اسلام

در اینجا ممکن است این شبهه به وجود آید که با توجه به معنایی که شما در مورد وحدت و انسجام اسلامی بیان کردید، آیا باید وحدت را به تمام فرق اسلامی مانند ناصبیان، غالیان و حتی فرقه‌های نوظهوری همچون وهابیت تسری داده، آنها را نیز برادران دینی بنامیم؟

در جواب باید گفت منظور از وحدتی که از روایات و سیره اهل بیت -علیهم السلام- استنباط می‌شود وحدت با گروه‌هایی است که به نص روایات هنوز در دایره اسلام باقی هستند و اختلاف ما با آنها در ضروریات و اصول مذهب است، نه در ضروریات و اصول دین.<sup>۳</sup>

اما کسانی که یکی از اصول دین را انکار می‌کنند مانند غالیان، که اصل توحید را انکار می‌نمایند، یا یکی از امور ضروری دین را انکار نموده‌اند، مانند ناصبیان؛ چنین افراد و گروه‌هایی از دایره اسلام خارج شده‌اند و مورد شمول

۱. نحل، ۱۲۵؛ «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله [بگو- مگو] کن»؛ [ترجمه بقیه عبارات آیه شریفه:] «در حقیقت پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر و او به [حال] راه‌یافتگان [نیز] داناتر است.»

۲. شهید مطهری، شش مقاله، مقاله «الغدير و وحدت اسلامی»، ص ۲۱۳.

۳. «مسأله امامت و عصمت امامان از ضروریات و مسلمانات شیعه است [نه از ضروریات و مسلمانات اسلام] ... ضروریات دین بر دو قسم است: یک قسم نزد همه مسلمانان یا اکثر قریب به اتفاق آنان، ضروری است؛ مثل واجب بودن نماز و قسم دیگر از ضروریات مذهب است؛ مثل جایز بودن جمع بین نماز ظهر و عصر و همانند پاک نشدن پوست میته با دباغی. این امور و شبیه آن را از ضروریات مذهب به شمار می‌آورند و کسی که با علم به ضروری بودن، آن را انکار کند از مذهب خارج می‌شود، همان طور که اگر ضروری دین را بدون شبهه انکار کند، از اسلام خارج می‌شود، این نسبت به احکام ضروری است، اما در مورد اعتقاداتی که شناخت و اعتقاد به آن بر هر مکلف واجب است، برخی از اصول دین است مانند توحید و نبوت خاصه و قسمی از اصول مذهب است مثل اعتقاد به امامت بعد از پیامبر. در اعتقادات، واجب است که هر مکلفی به آن معتقد باشد، الا این که عدم اعتقاد به عقاید قسم اول، شخص را از اسلام خارج می‌کند و در قسم دوم شخص را از اسلام خارج نمی‌کند؛ بلکه تنها از مذهب خارج می‌شود.» رک: میرزا جواد تبریزی، صراط النجاة فی اجوبة الاستفتائات، ص ۴۱۵. پس حق آن است که نباید بین ضروریات مذهب و دین خلط شود و هر کدام از این دو حکم خاص خود را دارد. صاحبان مذاهب با انکار ضروریات آن، از مذهب خاص خود خارج می‌شوند نه از دین اسلام. خروج از اسلام فقط با انکار ضروریات دین اسلام است که به انکار «شهادتین» منجر می‌شود.



روایات پیش رو نیستند؛ همچنان که بیشتر روایاتی را که با روایات مورد بحث در بخشهای پیش رو، ظاهری متعارض دارند و مورد توجه و استدلال افکار ضد تقریبی قرار می‌گیرد می‌توان بر غالیان، دشمنان اهل بیت - علیهم السلام - (اعم از عثمانی، امویان و ناصبی‌ها) منحرفان از توحید اسلامی (نظیر قدریه و مجسمه) و در مواردی بر تکفیر کنندگان اصحاب ائمه - علیهم السلام - حمل کرد. همچون روایاتی که اقامه جماعت با اهل فسق و فجور و افراد غیر موثق و غیر متدین را روانداخته‌اند و یا روایاتی که به ظاهر در آنها دستور به توهین و درشت‌گویی به اهل بدعت شده‌است و یا از همه مهم‌تر روایاتی که در آنها حکم به کفر مخالفان شده‌است که در همه این روایات علاوه بر بررسی رجالی و صحت صدور آنها، باید دلالت و جهت صدور این روایات نیز مورد بررسی قرار گرفته، مشخص شود. از این جهت در بررسی این روایات، تفکیک اقسام مخالفان و توجه به این جهت لازم است که برخی از آنان نظیر غالیان و ناصبی‌ها از دایره مشترکات دینی خارج شده‌اند و به عبارتی دیگر، بایستی حساب مخالفان مذهبی را از معاندان، فرقه‌های انحرافی و فاسقانی که راه و رسم و رفتار آنها نوعی شورش علیه کلیت عقاید جامعه دینی و یکپارچگی امت اسلامی است، جدا کرد.

### ۳. امیر المؤمنین (ع) طلایه‌دار<sup>۱</sup> وحدت اسلامی

بدون شک نقش امیر المؤمنین - علیه السلام - در برقراری وحدت اسلامی و جلوگیری از تفرقه و تشتت میان مسلمین از واقعیات مهم تاریخی است که کسی را یارای انکار آن نیست؛ آن گونه که گفته‌اند اسلام بقا و ثبوت خویش را بیش از آن که مدیون شمشیر علی - علیه السلام - باشد مدیون سکوت و تحمل اوست زیرا شمشیر آن حضرت به منزله ابزاری برای ایجاد قدرت برای اسلام

۱. طلایه‌دار = فرمانده، مقدمه سپاه، رئیس جلوداران (فرهنگ معین).

بود ولی سکوت ایشان به منزله بقای اسلام و ثبوت آن تلقی می شد چنان که خود آن حضرت درباره دلایل سکوت خود می فرماید:

وَ أَيْمُ اللَّهِ لَوْ لَمْ خَافَهُ الْفِرْقَةُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَنْ يَعُودُوا إِلَى الْكُفْرِ وَ  
يُورِ الدِّينَ لَكُنَّا عَلَى غَيْرِ مَا كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ؛

به خدا سوگند اگر بیم وقوع تفرقه میان مسلمین و بازگشتشان به کفر و تباهی دین نبود، رفتار ما با آنان به گونه ای دیگر بود.

آری وحدت مسلمین آن قدر مهم است که آن حضرت با وجود مصائب سنگین، راه صبر در پیش گرفته، به حفظ اتحاد جامعه اسلامی می پردازد صبری که درباره اش فرمودند:

فَرَأَيْتُ أَنْ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي  
الْحَلْقِ شَجَا؟<sup>۱</sup>

عاقبت دیدم که بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیک تر است و شکیبائی ورزیدم؛ ولی در حالی بودم که خار در چشم بود و استخوان در گلویم.

همچنان که، قبل از آن که به سوی بصره برود نیز آن حضرت در خطبه ای فرمودند:

فَرَأَيْتُ أَنْ الصَّبْرَ عَلَى ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ تَفْرِيقِ كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ سَفْكَ  
دِمَائِهِمْ وَ النَّاسُ حَدِيثُو عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ وَ الدِّينِ يَمْخَضُ مَمْخَضَ الْوُطْبِ  
يُفْسِدُهُ أَدْنَى وَهْنٍ وَ يَعْكِسُهُ أَقْلُ خُلْفٍ؟<sup>۲</sup>

«با خود اندیشیدم و دیدم که صبر [بر محرومیت از حق

۱. شیخ مفید، *الجمال*، ص ۲۳۴؛ ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغة*، ج ۱، ص ۳۰۷؛ شیخ مفید، *امالی*، ص ۱۵۵ و *بحار الأنوار*، ج ۲۹، ص ۶۳۴.

۲. *نهج البلاغة*، خطبه ۳.

۳. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغة*، ج ۱، ص ۳۰۸ و *بحار الأنوار*، ج ۳۲، ص ۶۲.

ولایت و زعامت مسلمین] برتر است از به هم زدن وحدت مسلمین و ریخته شدن خونشان، چرا که مردم تازه‌مسلمان بودند و دین به مشکمی می‌مانست که کمترین سستی آن را تباه و ناتوان‌ترین مردم آن را واران می‌کرد.»

ابن ابی‌الحدید در شرح خطبه شمشقیه نیز نقل می‌کند:

«در داستان شورا چون عباس می‌دانست که نتیجه چیست از علی خواست که در جلسه شرکت نکند اما علی با این که نظر عباس را از لحاظ نتیجه تأیید می‌کرد پیشنهاد را نپذیرفت و عذرش این بود: انی اکره الخلاف؛ یعنی من اختلاف را دوست نمی‌دارم. عباس گفت: اذاً تری ما تکره؛ یعنی بنابراین با آنچه دوست نداری مواجه خواهی شد.»<sup>۱</sup>

هم او در جایی دیگر از کتابش و ذیل خطبه ۶۵ نقل می‌کند:

«یکی از فرزندان ابولهب اشعاری مبتنی بر فضیلت و ذی‌حق بودن علی و بر ذم مخالفانش سرود، علی او را از سرودن این‌گونه اشعار که در واقع نوعی تحریک و شعار بود نهی کرد و فرمود: سلامة الدين احب الينا من غيره؛ یعنی برای ما سلامت اسلام و این که اساس اسلام باقی بماند از هر چیز دیگر محبوب‌تر و بارج‌تر است.»<sup>۲</sup>

همان‌گونه که پس از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله - وقتی ابوسفیان به منظور ایجاد اختلاف در میان مسلمانان در خانه حضرت علی - علیه السلام - را زد و به او گفت: دستت را بده تا من با تو بیعت کنم و دست تو را به عنوان خلیفه مسلمانان بفشارم آن حضرت، چون از نیت او آگاه بود، فرمود: من فعلاً مشغول تجهیز پیامبر - صلی الله علیه و آله - هستم و در ادامه نیز هنگامی وی

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۹۱ و ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۶.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۲۱ و بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۳.

وارد خانه حضرت علی - علیه السلام - شد و اشعاری چند در مدح آن حضرت سرود حضرت به طور کنایه به نیت ناپاک او اشاره کرد و فرمود: «تو در پی کاری هستی که ما اهل آن نیستیم»<sup>۱</sup>.

همچنین در جریان شورای شش نفره گرچه هواخواهی و غرض ورزی بعضی از حاضران در آن شورا سبب شد بار دیگر امر خلافت به بی‌راهه رود ولی آن حضرت همچنان به استراتژی مدارا و مسالمت خود ادامه دادند و فرمودند:

لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَا أُسَلِّمَنَّ مَا سَلَّمْتُ  
أُمُورَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً التَّمَّاسَا لِأَجْرِ ذَلِكَ  
وَ فَضْلِهِ وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرِفِهِ وَ زِبْرَجِهِ<sup>۲</sup>؛

دانسته‌اید که من از دیگران به خلافت سزاوارتر ام. به خدا سو‌گند، مادامی که کار مسلمانان بسامان باشد و جز بر من بر دیگران ستمی نرود [آن را وا گذاشته]، تسلیم ام [و این بدین سبب است که] پاداش چنین فضیلت و عملی را از خدا می‌طلبم و در آنچه شما به خاطر زیور و زینتش با یکدیگر رقابت می‌کنید زهد می‌ورزم.

همه این واقعیتهاست که امیر المؤمنین - علیه السلام - را بزرگترین طلایه‌دار وحدت اسلامی قرار می‌دهد؛ بزرگواری که خطاب به یکی از پیروانش در این باره چنین می‌فرماید:

يَا بُرَيْدَةَ! ادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ فَإِنَّ اجْتِمَاعَهُمْ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ  
اِخْتِلَافِهِمْ الْيَوْمَ<sup>۳</sup>؛

۱. شیخ جعفر سبحانی، *فروع و لایات*، ص ۱۴۵؛ طبری می‌نویسد: علی او را ملامت کرد و گفت: تو جز فتنه و آشوب هدف دیگری نداری. تو مدتها بدخواه اسلام بودی. مرا به نصیحت و پند و سواره و پیاده‌تو نیازی نیست. ابوسفیان اختلاف مسلمانان را درباره‌ی جانشینی پیامبر - صلی الله علیه و آله - به خوبی دریافت و درباره‌ی آن چنین ارزیابی کرد: طوفانی می‌بینم که جز خون چیز دیگری نمی‌تواند آن را خاموش سازد.

۲. *نهج البلاغة*، خطبه ۷۴ و *بحار الانوار*، ج ۲۹، ص ۶۱۲.

۳. شریف مرتضی، *النسافی فی الامامة*، ج ۳، ص ۲۴۲؛ سیدهاشم بحرانی، *غایة المرام*، ج ۵، ص ۳۳۲ و علامه مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۸، ص ۳۹۲.

ای بریده! داخل شو در آنچه مردم در آن داخل شده‌اند؛  
زیرا اجتماع ایشان محبوب‌تر است نزد من از پراکندگی  
امروز آنها.

هم‌چنان که در نامه‌ای به ابوموسی اشعری نیز می‌نویسد:

لَيْسَ رَجُلٌ - فَاعْلَمْ - أَحْرَصَ عَلَى جَمَاعَةِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
و آله - وَ أَلْفَتْهَا مِنِّي أَبْتَغِي بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ وَ كَرَمَ الْمَأْبِ؛

بدان، هیچ کس نیست که نسبت به وحدت و اتحاد امت  
محمد - صلی الله علیه و آله - از من حریص‌تر و اُنسش  
به آن از من بیشتر باشد. من در این کار، پاداش نیک و  
سرانجام شایسته را از خدا می‌طلبم.

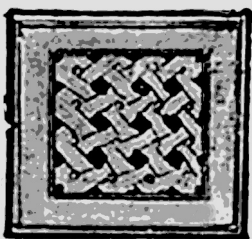
آری همه این فداکارها و از خود-گذشتگی‌های مولای آزادگان، امیر  
المؤمنین - علیه السلام - بود که باعث حفظ وحدت صفوف مسلمین شد و  
مسلمین نیز همه قوت و قدرت خود را که تازه داشتند به جهانیان نشان می‌دادند  
مدیون این وحدت صفوف و اتفاق کلمه خود بودند، چنان که موفقیت‌های محیر  
العقول خود در سالهای بعد را نیز از برکت همین وحدت کلمه کسب کردند.



بخش دوم:

جلوه‌هایی از وحدت اسلامی

در کلام و سیره پیشوایان معصوم (ع)







با نگاهی دقیق و ژرف به مجموع روایاتی که از اهل بیت - علیهم السلام - به دست ما رسیده است متوجه این حقیقت شگفت خواهیم شد که موضوع وحدت و یکپارچگی امت اسلامی از مسائل بسیار مهم و قابل توجه نزد ائمه - علیهم السلام - بوده است؛ به گونه‌ای که آن بزرگواران ضمن تأکیدهای فراوان بر ضرورت حفظ اتحاد مسلمین، توجه به آن را از وظایف اصلی شیعیان در برخورد با مخالفان مذهبی می‌دانسته‌اند. همچنان که سیره عملی آن بزرگواران و شیعیانشان در مدارا با دیگر مسلمانان نیز شاهدی مناسب بر پراهمیت بودن این موضوع نزد آن بزرگواران است که البته این امر نیز دقیقاً ادامه سیره حضرت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - است. از این جهت در این بخش نگاهی به ابعاد گوناگون این موضوع خواهیم انداخت.

۱. تأکید بر حضور و همگامی در عبادات و مناسک اجتماعی مسلمانان  
فراخوانی مکرر امامان به شرکت در مراسم عبادی، مناسک دینی - اجتماعی

مانند تأکید بر حضور در نماز جماعت و فریضه حج که تحت اشراف مخالفان و رقبای سیاسی - فکری و احیاناً دشمنان اهل بیت - علیهم السلام - بوده بر کسی پوشیده نیست. امری که می تواند ضمن نشان دادن فرهنگ اصیل دینی - مذهبی شیعیان، به برطرف کردن بسیاری از سوء تفاهات و تهمتهایی که به شیعیان زده می شود منجر گردد. در این جا به گزارش هر یک از این موارد می پردازیم:

### ۱-۱. تأکید بر نماز گزاردن با اهل سنت

به تحقیق، یکی از جلوه های بارز توصیه های ائمه - علیهم السلام - به وحدت اسلامی را می توان در تأکیدهای فراوان ائمه اطهار - علیهم السلام - بر حضور شیعیان در اجتماعات سایر مسلمین و خصوصاً نماز گزاردن با آنها یافت. آن چنان که با دقت در این روایات می توان به اهتمام والای اهل بیت - علیهم السلام - به مسأله وحدت اسلامی پی برد. برای نمونه امام صادق - علیه السلام - درباره اهمیت نماز گزاردن با مخالفان مذهبی می فرمودند:

مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ فَكَأَنَّمَا صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ<sup>۱</sup>:

هر که با آنها [مخالفان] در صف اول نماز بگزارد گویا با رسول خدا در صف اول نماز گزارده است.

اسحاق بن عمار نیز می گوید که امام صادق - علیه السلام - به من

فرمودند:

يَا إِسْحَاقُ! اتَّصَلِي مَعَهُمْ فِي الْمَسْجِدِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: صَلِّ مَعَهُمْ

۱. شیخ صدوق، الهدایة، ص ۵۲؛ شیخ کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۸۰؛ شیخ صدوق، امالی، ص ۴۴۹؛ شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۸۲؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۲۹۹-۳۰۰. (سند این روایت صحیح و معتبر است. امام خمینی، الخلل فی الصلاة، ص ۸. محمد بن علی بن الحسین یاسناده عن حماد بن عثمان) این روایت از چندین طریق دیگر نیز وارد شده که همگی صحیح و معتبر است.

فَإِنَّ الْمُصَلِّيَّ مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَالشَّاهِرِ سَيْفُهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: ۱  
ای اسحاق! آیا با مخالفین در مسجد نماز می‌گزاری؟ گفتیم:  
آری. امام فرمودند: با آنها نماز بگذار که نماز گزارنده با  
آنها در صف اول مانند شمشیر کشیده در راه خداست.

و یا در روایت دیگری آن حضرت می‌فرمایند:

إِذَا صَلَّيْتَ مَعَهُمْ غُفِرَ لَكَ بِعَدَدِ مَنْ خَالَفَكَ ۲:

هنگامی که با آنها نماز می‌گزاری گناهانت به میزان  
کسانی که مخالف تو هستند بخشوده می‌شود.

همچنین آن حضرت علت صدور دستور اقامه کامل نماز در مکه و مدینه را  
جلوگیری از خروج زود هنگام شیعیان از صفوف نماز گزاران معرفی می‌کند.<sup>۳</sup>  
فراتر از اینها آن که در روایتی از حضرت امام موسی بن جعفر - علیه  
السلام - روایت شده است که فرمودند:

صَلَّى حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ وَرَاءَ مَرْوَانَ وَ نَحْنُ نُصَلِّي مَعَهُمْ ۴:

حسن و حسین - علیهما السلام - پشت سر مروان نماز  
گزارده‌اند و ما نیز با آنها نماز می‌گزاریم.

جالب آن که در نقلی دیگر از این روایت آمده است:

فَقَالُوا لِأَحَدِهِمَا مَا كَانَ أَبُوكَ يُصَلِّي إِذَا رَجَعَ إِلَى الْبَيْتِ؟ فَأَقُولُ: لَا

۱. شیخ طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۲۷۷ و شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۳۰۱.

۲. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۰۷ و شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۲۹۹. (این روایت  
گرچه مرسله است اما در معنا با روایات صحیحه مشترک است.)

۳. فی صحیحه معاویه بن وهب قال: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ كَسَانِ الْبُلْدَانِ؟ قَالَ: نَعَمْ.  
قُلْتُ: رَوَى عَنْكَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّكَ قُلْتَ لَهُمْ أَنْمُوا بِالْمَدِينَةِ لِحُمْسٍ. فَقَالَ: إِنَّ أَصْحَابَكُمْ هَؤُلَاءِ كَانُوا يَفْتَدِمُونَ  
فَيَخْرُجُونَ مِنَ الْمَسْجِدِ عِنْدَ الصَّلَاةِ فَكَرِهْتُ ذَلِكَ لَهُمْ فَلِهَذَا قُلْتُهُ. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۵۴ و  
شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۳۲.

۴. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۳۰۱؛ (این روایت از حیث سند صحیح و معتبر است. امام خمینی،  
الرسائل، ج ۲، ص ۱۹۸ و الخلل فی الصلاة، ص ۸. علی بن جعفر فی کتابه عن أخیه موسی بن جعفر - علیه  
السلام.)

وَاللّٰهُ مَا كَانَ يَزِيدُ عَلٰى الصَّلَاةِ اَيَةً [الائمه]؛<sup>۱</sup>

به یکی از آن دو گفتند: آیا پدرت هنگامی که به خانه باز می‌گشت دوباره نمازش را به جای نمی‌آورد؟ گفتیم: نه، به خدا قسم حتی یک آیه را هم بر این نماز نمی‌افزود.

از این نقل روشن می‌شود که نمی‌توان عمل ائمه - علیهم السلام - را در این موارد حمل بر تقیه<sup>۲</sup> نمود همچنان که در نقل دیگری امام - علیه السلام - صراحتاً تقیه بودن این عمل را رد کرده است.<sup>۳</sup>

فراتر از اینها طبق روایات و نیز گزارشهای تاریخی و روایی، امام علی - علیه السلام - نیز در نماز جماعت زمان خلفا شرکت می‌کرد.<sup>۴</sup> نمی‌توان حضور بیست و پنج ساله حضرت در جمعه و جماعت را حمل بر خوف و تقیه سیاسی کرد چرا که اگر بنا بود آن حضرت از ترس حاکمیت و به خاطر رعایت مصلحت شخصی اهل ترس و تقیه باشد، در این صورت می‌بایست از بیان حقوق از دست رفته خویش و برتریش بر دیگر خلفا نیز پرهیز می‌کرد و حال آن که چنین نکرد. همچنان که هیچ دلیل تاریخی و روایی از ایشان نداریم که وی از قضای نمازهای مکرر خود پشت سر خلفا خبر داده باشد. گویا مسأله آن قدر روشن بود که جاعلان حدیث نیز

۱. فضل الله راوندی، النوادر، ص ۱۶۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۴ و میرزای نوری، مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۴۵۶ به نقل از کتاب جعفریات، صفحه ۵۲؛ که در آن آمده است: فقالوا لأحدهما: ما كان أبوك يصلي إذا رجع إلى البيت؟ فأقول: لا والله ما كان يزيد علي صلاة الأئمة أنه به خدا بر نماز آن پیش‌نمازان چیزی نمی‌افزود.

۲. منظور از تقیه در اینجا تقیه خوفی است نه تقیه مداراتی که توضیح آن می‌آید.

۳. ابن سعد: أخبرنا شيبان بن سوار، قال: أخبرني بسام، قال: سألت أبا جعفر عن الصلاة خلف بني أمية. فقال: صل خلفهم فإننا نصلى خلفهم! قال: قلت: يا أبا جعفر، إن الناس يقولون: إن هذا منكم تقية. فقال: قد كان الحسن والحسين يصليان خلف مروان بن بديران الصف و إن كان الحسين ليستبه وهو على المنبر أفتقية هذه؟ (ترجمة الإمام الحسين (ع) من طبقات ابن سعد، ص ۳۸ و ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۴، ص ۲۹۱).

۴. أحمد بن عيسى أشعري، النوادر، ص ۱۲۹؛ شيخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۳۰۱؛ بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۷۷ و شيخ طبرسي، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۲۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ۱، ص ۲۳۶.

نتوانسته‌اند چنین احادیثی را جعل کنند.<sup>۱</sup>

البته روایت در این معنی آن قدر زیاد است که صاحب کتاب *وسائل الشیعة* بابی را با عنوان «باب استِحْبَابِ حُضُورِ الْجَمَاعَةِ خَلْفَ مَنْ لَا يُقْتَدَى بِهِ لِلتَّقِيَّةِ وَ الْقِيَامِ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ مَعَهُ»<sup>۲</sup> [باب مستحب بودن شرکت در نماز جماعت پشت سر کسی که اقتدا به او جایز نیست به منظور تقیه کردن و [حتی] ایستادن در صف اول با او] گشوده و در آن روایات فراوانی که بر مطلوب بودن شرکت در نماز جماعت اهل سنت دلالت دارد را جمع نموده است؛ آنچنان که آیت‌الله العظمی خوئی نیز پس از ذکر تعدادی از این روایات، با بیان این که صدور چنین دستورهایی به جهت رعایت تقیه و خوف از ضرر نبوده است زیرا اصحاب امام - علیه السلام - در آن زمان شناخته شده و معروف بودند، می‌نویسد:

دلالتها على أنَّ حكمة المداراة معهم في الصلاة أو غيرها إنما هي ملاحظة المصلحة النوعية و اتحاد كلمة المسلمين من دون أن يترتب ضرر على تركها فإن ظاهرها معروفة أصحابه - عليه السلام - بالنشيع في ذلك الوقت و لم يكن أمره بالمجاملة لأجل عدم انتشار تشيعهم من الناس و إنما كان مستنداً إلى تأديبهم بالأخلاق الحسنة ليمتازوا بها عن غيرهم و يعرفوا الشيعة بالأوصاف الجميلة

۱. علی آقائوری، *امامان شیعه و وحدت اسلامی*، ص ۱۸۴.

۲. منظور از تقیه در اینجا تقیهٔ مداراتی است. توضیح بیشتر این که تقیه به لحاظ انگیزه و علت تقیه به دو نوع «خوفی» و «مداراتی» تقسیم می‌شود. تقیهٔ خوفی در صورتی است که اگر انسان در اثر انجام دادن یک عمل صحیح و مطابق با مذهب و دین خویش، خوف و ترسی را بر جان، ناموس و مال خود و یا دیگران مشاهده کند باید از انجام دادن آن عمل خودداری و تقیه کند و عملی را که مطابق با مذهب مخالفین و یا کفار باشد انجام دهد. اما مقصود از تقیهٔ مداراتی عبارت است از جلب دوستی مخالف، به سبب وحدت کلمه، بی آن که ضرری از سوی او، شخص را تهدید کند. به عبارت دیگر تقیهٔ مداراتی در جایی است که خوف و ترس نسبت به جان یا عرض و آبرو یا مال خود و دیگر مؤمنان و یا ضرر بر اسلام و مذهب، وجود ندارد ولی انسان با به کار گرفتن این نوع تقیه بهتر می‌تواند مسؤولیت دینی خود را در هدایت و ارشاد دیگران و تقویت وحدت و اخوت اسلامی انجام دهد. برای اطلاع بیشتر از معنای تقیه و انواع آن بنگرید به: نعمت‌الله صفری، *نقش تقیه در استنباط*، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۱.

۳. شیخ حر عاملی، *وسائل الشیعة*، ج ۸، ص ۲۹۹.

و عدم التعصب و العناد و اللجاج و تخلقههم بما یبغی أن یتخلق به حتی یقال رحم الله جعفرأ ما أدب أصحابه.

«از این روایات استفاده می‌شود که حکمت مدارا با اهل سنت در نماز جماعت و مانند آن مبتنی بر ترس از ضرر نیست بلکه حکمت مدارا کردن با آنان رعایت مصلحت نوعیه و اتحاد کلمه مسلمین است بی آن که ترک شرکت در نماز ضرری را در پی داشته باشد زیرا در آن روزگار، یاران امام به «تشیع» معروف بودند. بنابراین دستور امام - علیه السلام - به شرکت در نماز آنان به جهت شناخته نشدن اصحاب نبوده، بلکه برای مؤدب کردنشان به اخلاق نیکو بوده تا با این رفتار، شیعه با اوصاف زیبا و دور از تعصب و عناد و لجاجت ممتاز شود و متخلق شوند به آنچه شایسته [ی شیعه بودن] است تا این که گفته شود خدا رحمت کند جعفر را که اصحاب خوبی تربیت کرده است»<sup>۱</sup>.

ایشان در ادامه با تأکید بیشتر بر معنایی که گذشت، این توصیه‌ها را مربوط به همهٔ زمانها دانسته و می‌فرماید:

و إنما الحکمة فی تشریعها هی المداراة و توحید الکلمة و ابراز المیزة بینهم و بین العامة و علیه فهی تأتي فی أمثال زماننا أيضا فیستحب حضور مساجدهم و الصلاة معهم لیمتاز الشیعة بذلك

۱. سیدابوالقاسم خوئی، کتاب الطهارة، ج ۴، ص ۳۱۶؛ ایشان همچنین در مورد بعضی از روایات که در باب تقیه آمده و در آنها ائمه - علیهم السلام - فرموده‌اند: هر کس تقیه را به عنوان شعار و علامت خویش قرار ندهد از ما نیست. می‌گوید: «روایاتی که دلالت دارد از ما نیست هر کس تقیه را شعار و دثار خویش قرار ندهد، ناگزیر باید حمل شود بر تقیه مداراتی مانند حضور در مجالس آنان و شرکت در نمازشان زیرا در تقیه مداراتی ترس از ضرر شرط نیست و ممکن نیست این گونه از روایات بر تقیه خوفی حمل گردد چرا که چنین تقیه‌ای مشروط به وجود ترس از ضرر است و پر واضح است از کسی که نسبت به او امان هست ترس وجود ندارد.» همان، ص ۳۱۸.

عن غیرهم و یتبیین عدم تعصبهم حتی تتحد کلمة المسلمین.

«همانا حکمت صدور چنین روایاتی جز رعایت مدارا و حفظ توحید کلمه مسلمین بوده است تا بدین وسیله شیعیان، خود را به عدم تعصب متمایز و مشخص سازند؛ بنابراین چنین توصیه‌هایی در زمان ما نیز جاری بوده و حضور در مساجد مخالفان و نماز گزاردن با آنها به منظور مشخص ساختن شیعه از سایر مسلمانان و نمودار ساختن عدم تعصبشان، مستحب است تا بدین جهت اتحاد کلمه مسلمین حفظ گردد»<sup>۱</sup>.

فشرده سخن این که بر اساس مفاد این دسته از روایات، ائمه - علیهم السلام - ما را ترغیب و تشویق کرده‌اند که با اهل سنت ارتباط داشته باشیم و از راههای مختلف از جمله شرکت در نماز آنها، محبت آنان را به دست آوریم. پر واضح است که این گونه رفتار، انسجام و وحدت اسلامی را در پی خواهد داشت.<sup>۲</sup>

## ۱-۲. اتحاد و انسجام اسلامی در حج

بی تردید مراسم سیاسی عبادی حج را می‌توان یکی بارزترین مظاهر وحدت و اتحاد مسلمانان در سیره و روش اهل بیت - علیهم السلام - دانست زیرا در طول تاریخ پس از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ائمه - علیهم السلام - و یاران آنها همواره با اهل سنت مراسم حج را انجام می‌دادند و به قطع، در برخی از سالها اختلاف در میان آنها نسبت به تعیین روز نهم ذی‌الحجه وجود داشته است، با این وصف چیزی از ائمه که مبنی بر مخالفت با عامه مسلمانان

۱. سیدابوالقاسم خوئی، کتاب الطهارة، ج ۴، ص ۳۱۹.

۲. ر.ک. محمد رحمانی زرنودی، تقیة مداراتی و انسجام اسلامی، مجله تخصصی فقه و اصول، زمستان ۱۳۸۶؛ همان گونه که گذشت در مورد استحباب و مطلوب بودن حضور در نماز اهل تسنن با توجه به بسیاری روایات آن، اختلافی میان فقها وجود ندارد. اما در مورد مجزی بودن آن، پاداش داشتن این نماز، اختلافاتی میان فقها وجود دارد که از بحث ما خارج و این نوشتار در صدد بیان آن نیست.

در انجام اعمال این روز باشد گزارش نشده است و آن بزرگواران و اصحابشان هماهنگ با دیگر مسلمانان، مراسم حج را در یک زمان انجام می‌داده‌اند. حضرت امام - قدس سره - در این باره می‌نویسد:

«از جمله چیزهایی که گواه است بر این که تقیۀ مداراتی در موضوعات، از جمله وقوف در عرفه و مشعر در غیر زمان آن دو، مجزی است آن است که پس از رحلت رسول الله - صلی الله علیه و آله - ائمه - علیهم السلام - و پیروان آنها به رعایت تقیه مبتلا بودند و در مدت دو بیست سال با این که امرای حج از سوی خلفای جور نصب شده بودند و تعیین زمان وقوف در اختیار آنها بود مراسم حج را انجام می‌دادند و بی‌گمان اختلاف در زمان وقوف بسیار اتفاق می‌افتاد با این وصف چیزی از آنها مبنی بر جواز مخالفت و یا لزوم اعاده حج در سالهای بعد و یا درک وقوف عرفه و مشعر به گونه مخفی - همان گونه که برخی از شیعیان جاهل انجام می‌دهند - گزارش نشده است و اگر یکی از این امور از سوی ائمه اتفاق می‌افتاد به طور مسلم گزارش می‌شد چون داعی [انگیزه] فراوان است.»<sup>۱</sup>

واقعیت این است که از اخبار و کتابهای تاریخی بر می‌آید که اداره حج، همواره به دست حکام و والیها بود و همیشه آنان خود، به صورت مستقیم و یا با نصب امیر و فرمانده، بر اعمال و مواقف حج نظارت می‌کردند.<sup>۲</sup> امامان شیعه نیز در زمان حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس به حج مشرف می‌شدند و در مسائل

۱. امام خمینی، *الرسائل*، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲. مسعودی در پایان جلد چهارم *مُرُوجُ الذَّهَبِ* فهرست کسانی را که از سال فتح مکه تا سید و سی و پنج، سرپرستی حج را به عهده داشته‌اند آورده است. رک: مسعودی، *مُرُوجُ الذَّهَبِ*، ج ۴، صص ۴۴۷ - ۴۶۰.



عمومی حج، از امیر الحاجی که حکومت تعیین کرده بود، تبعیت می نمودند. گواه این مطلب این است که زراره و یا حمّاد بن عیسی که پنجاه سفر به مکه مشرف شد حتی یک بار نقل نکرده‌اند که امام، از امیر الحاج تبعیت ننموده باشد و مثلاً در تعیین روز عید قربان با حکومت و امیر الحاج اختلافی پیدا کرده باشد. همچنان که در روایتی نقل شده‌است:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِنَّا شَكَّكْنَا سَنَةَ فِي عَامٍ مِنْ تِلْكَ الْأَعْوَامِ فِي الْأَضْحَى فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَكَانَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُضْحِي فَقَالَ: الْفِطْرُ يَوْمٌ يُفْطِرُ النَّاسُ وَالْأَضْحَى يَوْمٌ يُضْحِي النَّاسُ وَالصَّوْمُ يَوْمٌ يَصُومُ النَّاسُ<sup>۱</sup>:

«در یکی از سالها نسبت به عید قربان شک کردیم، چون به امام باقر - علیه السلام - برخوردیم، برخی از یاران را دیدیم که عید گرفته‌اند. پس حضرت فرمود: عید فطر روزی است که مردم [اهل سنت] عید می گیرند و عید قربان روزی است که مردم عید می گیرند و روزه، روزی است که مردم روزه می گیرند.»

و بر پایه این آموزه‌ها، هنگامی که در آذرماه سال ۱۳۸۶ هجری شمسی مطابق با ذی‌الحجّة الحرام ۱۴۲۸ هـ ق اعلام رؤیت هلال ماه ذی‌الحجّه در ایران

۱. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۳۱۷ و شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۳۳. (آیت‌الله خوئی سند این روایت را معتبر می‌داند. رک: سیدابوالقاسم خوئی، کتاب حج، ج ۵، ص ۱۵۵. محمد بن الحسن یاسنده عن محمد یعنی ابن علی بن محبوب عن ابن ابی مسروق النهدی عن أحمد بن محمد بن ابی نصر عن خلاد بن عماره)؛ همچنان که ایشان می‌فرمایند: «أن الوقوف فی عرفات فی الصورة المفروضة آی تبعاً للعلماء» مما کثر الابتلاء به قریب مائت سنة فی زمن الأئمة - علیهم السلام - و لمنر و لمنعهد فی طول هذه المدة أمرهم - علیهم السلام: بالوقوف فی اليوم الآخر و حکمهم بعدم الاجزاء فیعلم أن الوقوف معهم مجزی ... فمقتضى السیرة القطعیة و خبر ابی جارود لزوم ترتیب جمیع الآثار من الوقوف و سائر الأعمال کمناسک منی. «وقوف در عرفات به تبعیت از عامه از اموری است که نزدیک به دو بیست سال در زمان ائمه بسیار به آن مبتلا بوده‌اند و ما ندیده و به خاطر نداریم که در طول این مدت ائمه - علیهم السلام - امر به وقوف در روز دیگر کرده باشند و یا حکم به عدم کافی بودن وقوف در عرفات با اهل سنت نمایند که از این مسئله فهمیده می‌شود که وقوف با آنها صحیح است ... پس بنا بر سیرة قطعیة و خبر ابی جارود اثر قائل شدن برای جمیع آثار اعلام روز عید قربانی که اهل سنت اعلام کنند همچون وقوف در عرفات و سایر اعمال حج مثل مناسک منی لازم است.

و عراق دو روز با رؤیت هلال حجاز (عربستان) تفاوت داشت و این سؤال را در بین مردم به وجود آورد که مناسک حج حجاج به خصوص شیعیان از لحاظ شرعی چه حکمی دارد و آیا حج ایشان صحیح است؟ تمامی مراجع در پاسخ اعلام داشتند که حجاج باید مطابق آنچه در عربستان اعلام شده عمل کنند و اعمالشان صحیح است.

#### ۲. تأکید بر وحدت با تکیه بر معاشرت نیکو و مدارا با مخالفان

یکی از راهکارهایی که می‌تواند به حفظ اتحاد مسلمین کمک نموده، آنها را از افتادن در گرداب اختلاف مصون دارد رعایت حسن اخلاق و رفتار نسبت به یکدیگر و داشتن مدارا در برخورد است. ائمه - علیهم السلام - نیز ضمن توصیه اصحاب به مجالست و معاشرت نیکو با اهل سنت که منجر به نشان دادن چهره‌ای خوب و درخشان از شیعه می‌شود مدارا با سایر مسلمانان را از وظایف اصلی آنها بر شمرده اند و از همین رو با سفارش به رازداری و عدم انتشار اسرار، آنها را از بیان مطالبی که مخالفان توان درک و فهم آن را ندارند بر حذر می‌داشتند همچنان که سیره ائمه - علیهم السلام - در برخورد با عالمان اهل سنت خود گواهی بی‌نظیر بر این مطلب است. در این جا به گزارش هر یک از این موارد می‌پردازیم:

#### ۲-۱. دستور به مجالست و معاشرت با اهل سنت

آری ائمه اطهار - علیهم السلام - شیعیان را در فضایی بسته و جدای از سایر مسلمانان در نظر نمی‌گرفتند بلکه به نوع روابط ایشان با دیگران و نیز نوع بینش دیگران درباره آنان اهمیت زیادی می‌دادند. آنها بر ترسیم چهره‌ای خوب و درخشان از شیعه در اذهان عمومی مسلمانان تأکید فراوانی داشتند و برای این امر، راهکارهای مختلفی بیان می‌فرمودند که مهمترین آنها تأکید بر

مدارا با سایر مسلمانان پیرو مذاهب مخالف است؛ مدارایی که در رفتار نیک و کرداری پسندیده رخ نموده، خود تبلیغی مؤثر برای ماهیت شیعه در ذهنیت مخالفان مذهبی می‌گردد. امام صادق - علیه السلام - در این باره می‌فرماید:

يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ! إِنَّكُمْ قَدْ نَسِيتُمْ إِلَيْنَا كُونُوا لَنَا زِينًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا؛ مَا يَمْنَعُكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِثْلَ أَصْحَابِ عَلِيٍّ - رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ - فِي النَّاسِ إِنْ كَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ لِيَكُونَ فِي الْقَبِيلَةِ فَيَكُونَ إِمَامَهُمْ وَ مُؤَدِّئَهُمْ وَ صَاحِبَ أَمَانَتِهِمْ وَ وَدَائِعِهِمْ عُوْدُوا مَرَضَاهُمْ وَ أَشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ صَلُّوا فِي مَسَاجِدِهِمْ وَ لَا يَسْبِقُوكُمْ إِلَى خَيْرٍ فَانْتُمْ وَاللَّهِ أَحَقُّ مِنْهُمْ بِهِ. ثُمَّ التَفَتَ نَحْوِي وَ كُنْتُ أَحَدُ الْقَوْمِ سَنًا فَقَالَ: وَ أَنْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْأَحْدَاثِ! إِيَّاكُمْ وَ الْوَسَادَةَ [الرُّؤَسَاءَ عُوْدُوهُمْ] دَعُوهُمْ حَتَّى يَصِيرُوا أَذْنَابًا وَ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْهُمْ؛

ای گروه شیعه! شما بیید که به ما منسوب اید؛ برای ما زینت باشید نه مایهٔ ننگ و عار. چه مانعی دارد که همانند یاران علی - رضوان الله علیه - در بین مردم باشید؟ که اگر مردی از یاران او در بین قبیله‌ای قرار می‌گرفت امام و مؤذن آنها بود و امانتدار و محافظ مال آنان. مریضان آنان را عیادت کنید و در تشییع جنازهٔ آنان حاضر شوید و در مساجدشان نماز بگذارید. نگذارید در امر خیر از شما پیشی گیرند، به خدا قسم شما سزاوارتر از آنها به آن امر هستید.

راوی می‌گوید: سپس امام - علیه السلام - رو به من که در آنان از همه جوانتر بودم کرد و فرمود: و شما ای جوانان! پرهیزید از تکیه دادن به پستی [بزرگان، به عیادت آنها

بروید] [با عملتان] بخوانیدشان تا حدی که آنها دنباله‌رو شما شوند و خداوند برای شما بهتر از آنان است.  
و در روایت دیگری نیز آن حضرت به زید شحام فرمودند:

يَا زَيْدُ! خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ، صَلُّوا فِي مَسَاجِدِهِمْ وَ عُوذُوا  
مَرْضَاهُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا أُمَّةً وَ مُؤَدِّينَ  
فَافْعَلُوا فَإِنَّكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ قَالُوا هُوَ لَاءِ الْجَعْفَرِيِّ رَحِمَ اللَّهُ جَعْفَرًا مَا  
كَانَ أَحْسَنَ مَا يُؤَدِّبُ أَصْحَابَهُ وَ إِذَا تَرَكْتُمْ ذَلِكَ قَالُوا هُوَ لَاءِ الْجَعْفَرِيِّ  
فَعَلَ اللَّهُ بِجَعْفَرٍ مَا كَانَ أَسْوَأَ مَا يُؤَدِّبُ أَصْحَابَهُ؛

ای زید! با مردم [یعنی عامه و اهل تسنن] با اخلاق خودشان معاشرت کنید، در مساجدشان نماز بگزارید و مریضانشان را عیادت کنید و در تشییع جنازه‌هایشان حاضر شوید و اگر توانستید امام جماعت یا مؤذن آنها شوید این کار را بکنید که اگر شما چنین عمل کردید خواهند گفت: اینان جعفریان اند، خدا او را به بهتر از آنچه اصحابش را بدان تربیت کرده‌است ببخشاید و اگر این امور را ترک نمودید خواهند گفت: اینان جعفریان اند، خداوند با او بدتر از آنچه بدان اصحابش را تربیت کرده‌است رفتار کند.

در روایت دیگری نیز به هشام کندی فرمودند:

إِيَّاكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا عَمَلًا يُعَيِّرُونَنَا بِهِ فَإِنَّ وَلَدَ السَّوْءِ يُعَيِّرُ وَالِدَهُ بِعَمَلِهِ  
كُونُوا لِمَنْ انْقَطَعَتْ إِلَيْهِ زِينَا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْهِ شَيْنًا صَلُّوا فِي عَشَائِرِهِمْ  
وَ عُوذُوا مَرْضَاهُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ لَا يَسْبِقُونَكُمْ إِلَى شَيْءٍ مِنْ  
الْخَيْرِ فَأَنْتُمْ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ وَاللَّهُ مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ

۱. شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۸۳ و شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۳۰. (سند این روایت صحیح است. محمد بن علی بن الحسین یاسناده عن زید الشحام)

الْحَبْءِ قُلْتُ: وَمَا الْحَبْءُ؟ قَالَ: التَّقِيَّةُ:

مبادا کاری کنی که ما را بدان سرزنش کنند، همانا فرزندی بد، پدرش را به کردار او سرزنش کنند، برای کسی که به او دل داده‌اید [امام خود] زینت باشید و عیب و ننگ مباحشید، در میان خاندانهای آنها نماز بگزارید [به نماز جماعت عامه حاضر شوید] و از بیمارانشان عیادت کنید و بر جنازه آنها حاضر شوید، مبادا آنها در هیچ چیزی از شما پیشی گیرند که شما نسبت به خیر از آنها سزاوارترید، به خدا سوگند که خداوند به چیزی که برایش محبوب‌تر از خبء [نهانکاری] باشد عبادت نشده، عرض کردم خبء چیست؟ فرمود: تقیه.

کوتاه سخن این که اگر کسی سیره اهل بیت - علیهم السلام - را به عنوان الگویی برای زندگی خویش انتخاب نموده باشد و در این مسیر شیعه واقعی آن بزرگواران بوده باشد هیچ‌گاه در انتخاب چنین روش برخوردی با مخالفان مذهبی دچار شک و تردید نخواهد شد، چنان که معاویه بن وهب می‌گوید:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ نَصْنَعُ فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا وَفِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ خُلَطَاتِنَا مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ عَلَيْنَا قَالَ: نَنْظُرُونَ أَمْتَكُمْ الَّذِينَ تَقْتَدُونَ بِهِمْ فَتَصْنَعُونَ كَمَثَلِ مَا يَصْنَعُونَ فَوَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَيَعُودُونَ مَرْضَاهُمْ وَيَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ وَيُقِيمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ وَيُؤَدُّونَ الْأَمَانَةَ إِلَيْهِمْ:

به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: رفتار با یبسته

۱. شیخ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۱۹؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۱۹ و بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۳۱. (محمد بن یعقوب بن محمد بن یحیی بن احمد بن محمد بن علی بن الحکم بن هشام الکندی)

۲. شیخ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۳۶؛ علی بن حسن بن فضل طبرسی، مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، ص ۱۲۳؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۶. (سند این روایت صحیح است. محمد بن یعقوب بن محمد بن یحیی بن احمد بن محمد بن علی بن الحکم بن معاویه بن وهب)

ما با اقوامان و آنان که با آنها معاشرت داریم و شیعه هم نیستند چیست؟

امام - علیه السلام - فرمودند: به پیشوایان خود نگاه کنید و از آنان پیروی کنید، آن گونه که آنان رفتار می کنند شما نیز همان طور رفتار کنید، به خدا سوگند آنان به عیادت بیماران غیر شیعه‌شان می روند و بر جنازه‌هایشان حاضر می شوند و به سود و ضرر آنها [هرچه حق باشد] گواهی می دهند و امانتهای آنان را به آنها بر می گردانند.

جالب اینجاست که امام - علیه السلام - در روایتی دیگر ضمن تأکید بر این مطلب، به راوی می فرمایند:

أَتَخَافُونَ أَنْ نُضِلُّكُمْ؟! لَا وَاللَّهِ لَا نُضِلُّكُمْ أَبَدًا!:

آیا می ترسید گمراهتان کنیم؟! نه به خدا هرگز شما را گمراه نمی کنیم!

از این روایت به دست می آید که پذیرش چنین رفتاری با مخالفان در زمان اهل بیت - علیهم السلام - برای اصحاب خاص ائمه - علیهم السلام - نیز مشکل بوده است.

در این جا مناسب است همه را به فتوایی از آیت الله العظمی وحید خراسانی توجه دهیم که منبع و مرجع آن، همین روایات نورانی اهل بیت - علیهم السلام - است:

سؤال: باسمه تعالی. ما جمعی هستیم ساکن در محلی که اهل سنت زندگی می کنند و آنها ما را کافر می دانند و می گویند شیعه کافر است در این صورت آیا ما هم می توانیم با آنها معامله به مثل کنیم و همان طوری که

آنها ما را کافر می‌دانند ما هم با آنها معامله کفار کنیم. مستدعی است و وظیفه شرعی ما را در مقابل این حملات بیان کنید. امضاء: جمعی از مؤمنین

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم

هر کس شهادت به وحدانیت خداوند متعال و رسالت خاتم انبیا - صلی الله علیه و آله و سلم - بدهد مسلمان است و جان و عرض و مال او مانند جان و عرض و مال کسی که پیرو مذهب جعفری است محترم است.

و وظیفه شرعی شما آن است که با گوینده شهادتین هر چند شما را کافر بدانند به حسن معاشرت رفتار کنید و اگر آنها به ناحق با شما رفتار کردند شما از صراط مستقیم حق و عدل منحرف نشوید؛ اگر کسی از آنها مریض شد به عیادت او بروید و اگر از دنیا رفت به تشییع جنازه او حاضر شوید و اگر حاجتی به شما داشت حاجت او را بر آورید و به حکم خدا تسلیم باشید که فرمود: «و لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»<sup>۱</sup> و به فرمان خداوند متعال عمل کنید که فرمود: «و لَا تَقُولُوا لِمَن أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»<sup>۲</sup> و السلام علیکم و رحمة الله<sup>۳</sup>

## ۲-۲. مدارا با سایر مسلمانان در عقایدشان

جهت مهم دیگری که اهل بیت - علیهم السلام - همواره شیعیان را در

۱. مانده، ۸؛ «ودشمن گیری گروهی به تبهکاریتان نیندازد که دادگری نکنید، دادگری کنید، این به پرهیز کاری نزدیکتر است.»

۲. نساء، آیه ۹۴؛ «و به کسی که اظهار اسلام [یا صلح و آشتی] می‌کند نگویید از مؤمنان نیستی.»

۳. منبع: سایت معظم له [www.vahid-khorasani.ir](http://www.vahid-khorasani.ir)

معاشرت با دیگر مسلمانان به آن توجه می‌دادند نظر به تفاوتهای سطح شناخت و درک آنها نسبت به جایگاه الهی اهل بیت - علیهم السلام - بوده است. واقعیت این است که طبق روایات فراوانی که از اهل بیت - علیهم السلام - رسیده است همه مردم در شناخت حق و پیروی از آن در یک سطح نیستند و از این رو تعالیم دین نیز دارای لایه‌های مختلف معنایی است که هر کس بنابر توانمندی و پذیرشی که از دین دارد از آن بهره می‌برد و نباید هیچ کس را به غیر از آنچه توانش را دارد مجبور ساخت.

همچنان که امام صادق - علیه السلام - در پاسخ به یکی از اصحابش که می‌گفت: ما از مخالفان خود بیزار می‌جوئیم چون عقاید ما را قبول ندارند فرمود:

فَهُوَ ذَا عِنْدَنَا مَا لَيْسَ عِنْدَكُمْ فَيَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَبْرَأَ مِنْكُمْ قَالَ قُلْتُ:  
 لَا - جُعِلْتُ فِدَاكَ. قَالَ: وَهُوَ ذَا عِنْدَ اللَّهِ مَا لَيْسَ عِنْدَنَا أَفْتَرَاهُ  
 أَطْرَحُنَا؟ قَالَ قُلْتُ: لَا وَاللَّهِ - جُعِلْتُ فِدَاكَ - مَا نَفْعَلُ قَالَ: فَتَوَلَّوْهُمْ  
 وَلَا تَبْرَأُوا مِنْهُمْ إِنَّ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ لَهُ سَهْمٌ وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمَانِ  
 وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْهُمٍ وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ وَمِنْهُمْ مَنْ  
 لَهُ خَمْسَةُ أَسْهُمٍ وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سِتَّةُ أَسْهُمٍ وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَبْعَةُ  
 أَسْهُمٍ فَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ يُحْمَلَ صَاحِبُ السَّهْمِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ  
 السَّهْمَيْنِ وَلَا صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الثَّلَاثَةِ وَلَا  
 صَاحِبُ الثَّلَاثَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الْأَرْبَعَةِ وَلَا صَاحِبُ الْأَرْبَعَةِ  
 عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الْخَمْسَةِ وَلَا صَاحِبُ الْخَمْسَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ  
 صَاحِبُ السِّتَّةِ وَلَا صَاحِبُ السِّتَّةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّبْعَةِ وَ  
 سَأَضْرِبُ لَكَ مَثَلًا إِنَّ رَجُلًا كَانَ لَهُ جَارٌ وَكَانَ نَصْرَانِيًّا فَدَعَاهُ إِلَى  
 الْإِسْلَامِ وَزَيَّنَهُ لَهُ فَأَجَابَهُ فَأَتَاهُ سَحِيرًا فَقَرَعَ عَلَيْهِ الْبَابَ فَقَالَ لَهُ: مَنْ  
 هَذَا؟ قَالَ: أَنَا فَلَانٌ. قَالَ: وَمَا حَاجَتُكَ؟ فَقَالَ: تَوَضُّأٌ وَالْبَسُّ تَوْبِيكَ



وَمُرِّبِنَا إِلَى الصَّلَاةِ. قَالَ: فَتَوَضَّأَ وَ لَبَسَ ثَوْبِيهِ وَ خَرَجَ مَعَهُ. قَالَ: فَصَلَّيَا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ صَلَّى الْفَجْرَ ثُمَّ مَكَّنَا حَتَّى أَصْبَحْنَا. فَقَامَ الَّذِي كَانَ نَصْرَانِيًّا يُرِيدُ مَنْزِلَهُ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: أَيْنَ تَذْهَبُ النَّهَارَ قَصِيرٌ وَ الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الظُّهْرِ قَلِيلٌ قَالَ: فَجَلَسَ مَعَهُ إِلَى أَنْ صَلَّى الظُّهْرَ ثُمَّ قَالَ: وَ مَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ قَلِيلٌ فَاحْتَبَسَهُ حَتَّى صَلَّى الْعَصْرَ قَالَ ثُمَّ قَامَ وَ أَرَادَ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ هَذَا آخِرُ النَّهَارِ وَ أَقْلُ مَنْ أَوْلَهُ فَاحْتَبَسَهُ حَتَّى صَلَّى الْمَغْرِبَ ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَقَالَ لَهُ: إِنَّمَا بَقِيَتْ صَلَاةٌ وَاحِدَةٌ قَالَ فَمَكَثَ حَتَّى صَلَّى الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ ثُمَّ تَفَرَّقَا فَلَمَّا كَانَ سُحُورٌ غَدَا عَلَيْهِ فَضْرَبَ عَلَيْهِ الْبَابَ فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: أَنَا فَلَانَ قَالَ: وَ مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَ: تَوَضَّأَ وَ الْبُسُّ ثَوْبِيكَ وَ أَخْرُجْ بِنَا فَصَلِّ قَالَ: اطَّلَبْ لِهَذَا الدِّينِ مَنْ هُوَ أَفْرَعٌ مِنِّي وَ أَنَا إِنْسَانٌ مِسْكِينٌ وَ عَلَيَّ عِيَالٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَدْخَلَهُ فِي شَيْءٍ أَخْرَجَهُ مِنْهُ أَوْ قَالَ: أَدْخَلَهُ مِنْ مِثْلِ ذِهِ وَ أَخْرَجَهُ مِنْ مِثْلِ هَذَا؛

یعنی ما هم عقایدی داریم که شما ندارید، پس سزاوار است که ما هم از شما بیزاری جوئیم؟ عرض کردم: نه - قربانت گردم. فرمود: نزد خدا هم حقایقی است که نزد ما نیست، گمان داری خدا ما را دور می‌اندازد؟ عرض کردم: نه به خدا - قربانت گردم - نمی‌کنیم [از آنها بیزاری نمی‌جوئیم] فرمود: بدانان روی کنید و از آنها بیزاری مجوئید، زیرا برخی از مسلمین یک سهم و برخی دو سهم و برخی سه سهم و برخی چهار سهم و برخی پنج سهم و برخی شش سهم و برخی هفت سهم

۱. شیخ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۴؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۶۰ و بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۶۲. (سند این روایت مرسل است اما مضمون و معنای آن در روایات بسیاری تصریح شده‌است.)

[از ایمان] دارند.

پس سزاوار نیست که صاحب یک سهم را به آنچه صاحب دو سهم دارد، وادارند و نه صاحب دو سهم به آنچه صاحب سه سهم دارد و نه صاحب سه سهم را به آنچه صاحب چهار سهم دارد و نه صاحب چهار سهم را به آنچه صاحب پنج سهم دارد و نه صاحب پنج سهم را به آنچه صاحب شش سهم دارد و نه صاحب شش سهم را به آنچه صاحب هفت سهم دارد [یعنی از مقدار استعداد و طاقت هر کس بیشتر نباید متوقع بود].

اکنون برای مثال می‌زنم: مردی [از اهل ایمان] همسایه‌ای مسیحی داشت، او را به اسلام دعوت کرد و آن را با رنگ و لعاب برایش عرضه کرد تا پذیرفت. سحرگاه نزد تازه‌مسلمان رفت و در زد، گفت: کیست؟ گفت: من فلانی هستم، گفت: چه کار داری؟ گفت: وضو بگیر و جامه‌هایت را بپوش و همراه ما به نماز بیا، او وضو گرفت و جامه‌هایش را پوشید و همراه او شد، هر چه خدا خواست نماز ادا کردند [کنایه از این که نماز بسیاری گزاردند] و سپس نماز صبح گزاردند و بودند تا صبح روشن شد، مسیحی دیروز [و مسلمان امروز] برخاست تا به خانه‌اش برود، آن مرد گفت: کجا می‌روی؟ روز کوتاه است و چیزی تا ظهر باقی نمانده، همراه او نشست تا نماز ظهر را هم گزارد، باز آن مرد گفت: بین ظهر و عصر مدت کوتاهی است او را نگه داشت تا نماز عصر را هم گزارد، سپس برخاست تا به

منزلش رود، آن مرد گفت: اکنون آخر روز است و از اولش کوتا‌هتر است، او را نگه داشت تا نماز مغرب را هم گزارد، باز خواست به منزلش رود، به او گفت یک نماز بیش باقی نمانده. ماند تا نماز عشاء آخری را هم خواند، آنگاه از هم جدا شدند.

چون سحرگاه شد نزدش آمد و در زد، گفت: کیست؟ گفت: من فلانی هستم، گفت: چه کار داری؟ گفت: وضو بگیر و جامه‌هایت را بپوش و بیا با ما به نماز، تازه مسلمان گفت: برای این دین شخص بیکارتر از مرا پیدا کن، که من انسانی ام مستمند و عیالوار!

سپس امام صادق - علیه السلام - فرمود: او را در دینی وارد کرد که از آن بیرونش آورده بود [زیرا ریاضت کشی و فشار یک‌روز عبادت سبب شد که به مسیحیت خود برگردد] یا آن که فرمود: او را از این [راه سخت] داخل کرد و از آن [دین سهل و سمحه] خارج نمود.

و در روایت دیگری نیز هنگامی از امام صادق - علیه السلام - درباره دوستی و مدارا با کسانی که قاتل به افضل بودن امیر مؤمنان - علیه السلام - بر همه مردم هستند و تولی او را در دل دارند ولی آن توصیف‌های معمول و مرسوم شیعیان را درباره فضائل اهل بیت - علیهم السلام - نمی‌پذیرند، سؤال شد؛ حضرت فرمود:

نَعَمْ فِي الْجُمْلَةِ أَلَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ لِرَسُولِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ مَا لَيْسَ لَنَا وَ عِنْدَنَا مَا لَيْسَ عِنْدَكُمْ وَ عِنْدَكُمْ مَا لَيْسَ عِنْدَ غَيْرِكُمْ؟ إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - وَضَعَ الْإِسْلَامَ عَلَى سَبْعَةِ أَهْلِهِمْ عَلَى الصَّبْرِ وَ الصِّدْقِ وَ الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ الْوَفَاءِ وَ الْعِلْمِ وَ

الْحَلْمُ ثُمَّ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَ النَّاسِ فَمَنْ جَعَلَ فِيهِ هَذِهِ السَّبْعَةَ الْأَسْهُمِ فَهُوَ كَامِلُ الْإِيمَانِ مُحْتَمَلٌ ثُمَّ قَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَ لِبَعْضِ السَّهْمِينَ وَ لِبَعْضِ الثَّلَاثَةِ الْأَسْهُمِ وَ لِبَعْضِ الْأَرْبَعَةِ الْأَسْهُمِ وَ لِبَعْضِ الْخَمْسَةِ الْأَسْهُمِ وَ لِبَعْضِ السَّتَّةِ الْأَسْهُمِ وَ لِبَعْضِ السَّبْعَةِ الْأَسْهُمِ فَلَاتَحْمَلُوا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمِينَ وَ لَا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمِينَ ثَلَاثَةَ أَسْهُمِ وَ لَا عَلَى صَاحِبِ الثَّلَاثَةِ أَرْبَعَةَ أَسْهُمِ وَ لَا عَلَى صَاحِبِ الْأَرْبَعَةِ خَمْسَةَ أَسْهُمِ وَ لَا عَلَى صَاحِبِ الْخَمْسَةِ سِتَّةَ أَسْهُمِ وَ لَا عَلَى صَاحِبِ السَّتَّةِ سَبْعَةَ أَسْهُمِ فَتَشَقُّوهُمْ وَ تَنْفَرُوهُمْ وَ لَكِنْ تَرَفَّقُوا بِهِمْ وَ سَهِّلُوا لَهُمُ الْمَدْخَلَ....

فَلَا تَحْرَقُوا بِهِمْ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةَ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَ الْعُسْفِ وَ الْجَوْرِ وَ أَنَّ إِمَارَتَنَا بِالرَّفْقِ وَ التَّأَلُّفِ وَ الْوَقَارِ وَ التَّقِيَّةِ وَ حُسْنِ الْخُلُطَةِ وَ الْوَرَعِ وَ الْاجْتِهَادِ؟! فَارْعَبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَ فِيمَا أَنْتُمْ فِيهِ؛

بلی در مجموع [دوستشان بدارید]، مگر نه این است که نزد خداوند چیزی است [از علوم و معارف] که نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نیست و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نیز نزد خداوند چیزی [از علوم و مراتب معنوی] دارد که ما اهل بیت - علیهم السلام - نداریم و نزد ما چیزی است که نزد شما نیست و نزد شما چیزهایی هست که نزد دیگران نیست؟ خداوند - تبارک و تعالی - اسلام را بر هفت بخش قرار داده: بر صبر و راستی و یقین و رضا و وفا و دانش و بردباری، سپس آن را در میان مردم تقسیم نموده، هر کس که همه

این هفت سهم را داشته باشد ایمانش کامل و طاقت و تحمل دارد و به گروهی از مردم یک سهم داد و گروهی را دو سهم و عده‌ای را سه سهم و عده‌ای را چهار سهم و عده‌ای را پنج سهم و بعضی را شش سهم و عده‌ای را هفت سهم، پس شما به آن کس که یک سهم از ایمان نصیب دارد تکلیف دو سهم را تحمیل نکنید و آن که دارای دو سهم است، بار سه سهم بر دوشش منهد و کسی را که سه سهم دارد به چهار سهم تکلیف نکنید و از چهار سهمی انتظار تحمّل و طیفه پنج سهمی را نداشته باشید و بر پنج سهمی شش سهم و بر شش سهمی هفت سهم تحمیل نمایید که بارشان را سنگین کرده‌اید و آنها را از دین رمانده‌اید، [و به جای این کار] با آنان مدارا کنید و به درون آمدن را بر آنان آسان نمایید... [امام در اینجا داستانی مشابه داستان روایت قبلی نقل می‌نماید].

بنا بر این شما هم بر مردم فشار نیاورید، مگر نمی‌دانی که فرمانروایی دولت بنی‌امیه به زور شمشیر و فشار و ستم بود، ولی فرمانروایی ما با مدارا و مهربانی و متانت و تقیه و معاشرت نیکو و پاکدامنی و کوشش است؟! پس کاری کنید که مردم به دین شما و مسلکی که دارید رغبت پیدا کنند.

بنا بر مجموع این روایات و روایات دیگری که محدثان شیعی آنها را در بابی مستقل با عنوان «درجات الایمان و حقایقه» آورده‌اند دیگر هیچ توجیهی برای تحمیل عقیده به دیگران و تکفیر مخالفان مذهبی به خاطر اعتقادات برداشت‌های مذهبی آنها، باقی نمی‌ماند.

## ۲-۳. سفارش به رازداری و عدم انتشار اسرار

گذشت که درک همهٔ مسلمانان نسبت به جایگاه الهی اهل بیت - علیهم السلام - در یک سطح نبوده و از این رو آن بزرگواران همواره از شیعیان می‌خواستند تا با هر کس بنا بر توانمندی و پذیرشی که از دین و اهل بیت - علیهم السلام - دارد برخورد نموده، هیچ کس را به غیر از آنچه توان دارد مجبور نسازند. اما متأسفانه عدم توجه به این موضوع و بیان نمودن فضائل و معارفی که مردم و عامهٔ توانایی درک آنها را نداشته‌اند همواره بیشترین و سنگین‌ترین ضربه‌ها را به مکتب اهل بیت - علیهم السلام - وارد نموده و موجب فاصله گرفتن هر چه بیشتر عامهٔ مسلمین از معارف الهی آن بزرگواران گردیده‌است. معارفی که اهل بیت - علیهم السلام - حتی وجود مقدس خویش را نیز فدای تبلیغ آن می‌نمودند و از این رو ضایع نمودن این معارف، بدین روش، از جنگ با امام و قتل ایشان نیز خطیرتر دانسته شده‌است. چنان که امام صادق - علیه السلام - در سفارشهای خویش به «محمد بن نعمان احوال» نسبت به کسی که احادیث آنها را فاش می‌کند، می‌فرمایند:

يَا ابْنَ النُّعْمَانِ! إِنَّ الْمُدْبِعَ لَيْسَ كَقَاتِلِنَا بِسَيْفِهِ بَلْ هُوَ أَعْظَمُ وِزْرًا بَلْ هُوَ  
أَعْظَمُ وِزْرًا بَلْ هُوَ أَعْظَمُ وِزْرًا؛ يَا ابْنَ النُّعْمَانِ! إِنَّهُ مِنْ رَوَى عَلَيْنَا حَدِيثًا  
فَهُوَ مِمَّنْ قَتَلْنَا عَمْدًا وَلَمْ يَقْتُلْنَا خَطَاً<sup>۱</sup>:

ای پسر نعمان! فاش کنندهٔ سر [ما] مثل کشنده و قاتل ما با شمشیر خودش نیست، بلکه بار گناه او سنگین‌تر است؛ بلکه گناه او سنگین‌تر است؛ بلکه بار گناه او سنگین‌تر است.<sup>۲</sup> ای پسر نعمان! هر کس که حدیثی ضد ما نقل کند از شمار کسانی باشد که ما را به عمد کشته‌است نه به خطا!

و این مطلبی است که امام بارها تأکید بر آن داشته و می‌فرمودند:

۱. ابن‌شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۰۹؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۸۸.  
۲. امام - علیه السلام - برای تأکید این عبارت را سه بار مکرر فرموده‌است.

مَا قَتَلْنَا مِنْ أَذَاعٍ حَدِيثَنَا قَتْلَ خَطَاٍ وَ لَكِنْ قَتَلْنَا قَتْلَ عَمْدٍ؛

آن که احادیث ما را فاش می کند ما را به خطا نکشته است بلکه از روی عمد ما را کشته است.

و در روایت دیگری فرمودند:

مَنْ أَذَاعَ عَلَيْنَا حَدِيثَنَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ جَحَدَنَا حَقًّا؛

هر که حدیث ما را بر ضد ما فاش کند مانند کسی است که [دانسته] حق ما را انکار کند.

گرچه روایات در این معنا بسیار زیاد و فراوان است اما برای تقریب هر چه بیشتر این موضوع [به ذهن]، کافی است اندکی در روایت زیر تأمل کنیم. امام صادق - علیه السلام - به عبد الاعلی فرمودند:

إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحْتِمَالِ أَمْرِنَا التَّصْدِيقُ لَهُ وَ الْقُبُولُ فَقَطْ مِنْ أَحْتِمَالِ أَمْرِنَا سِتْرُهُ وَ صِيَانَتُهُ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ فَأَقْرَبُهُمُ السَّلَامُ وَ قُلْ لَهُمْ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَى نَفْسِهِ حَدَّثُوهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ اسْتَرَوْا عَنْهُمْ مَا يُكْرَهُونَ. ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ مَا النَّاصِبُ لَنَا حَرْبًا بِأَشَدِّ عَلَيْنَا مَثُونَةً مِنَ النَّاطِقِ عَلَيْنَا بِمَا نَكْرَهُ فَإِذَا عَرَفْتُمْ مَنْ عَبْدٌ إِذَاعَةٌ فَأَمْسُوا إِلَيْهِ وَ رُدُّوهُ عَنْهَا فَإِنْ قَبِلَ مِنْكُمْ وَ إِلَّا فَتَحَمَلُوا عَلَيْهِ بِمَنْ يَثْقُلُ عَلَيْهِ وَ يَسْمَعُ مِنْهُ فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ يَطْلُبُ الْحَاجَةَ فَيَلْطَفُ فِيهَا حَتَّى تُقْضَى لَهُ فَالْطُفُوْا فِي حَاجَتِي كَمَا تَلْطَفُونَ فِي حَوَائِجِكُمْ فَإِنَّ هُوَ قَبْلَ مِنْكُمْ وَ

۱. شیخ کلینی، *کافی*، ج ۲، ص ۳۷۰؛ أحمد بن محمد بن خالد البرقی، *محاسن*، ج ۱، ص ۲۵۶؛ شیخ حر عاملی، *وسائل الشیعة*، ج ۱۶، ص ۲۵۱؛ ورام بن ابی فراس، *مجموعه ورام*، ج ۲، ص ۱۶۳؛ در روایتی دیگر از آن حضرت نقل شده که فرمودند: من أذاع علينا شيئا من أمرنا فهو كمن قتلنا عمداً ولم يقتلنا خطأً. ر.ک: احمد بن محمد بن خالد البرقی، *محاسن*، ج ۱، ص ۲۵۶ و شیخ کلینی، *کافی*، ج ۲، ص ۳۷۱؛ همچنان که در حدیث آمده است: والذي فلق الحبة و برأ النسمة ما الشاتم لنا عرضاً و الناصب لنا حرباً أشد مؤثمة من المذيع علينا حديثنا عند من لا يتحمله. شیخ مفید، *الاختصاص*، ص ۲۵۲.

۲. شیخ کلینی، *کافی*، ج ۲، ص ۳۷۰؛ محمد بن ابراهیم نعمانی، *الغيبة*، ص ۴۶؛ شیخ حر عاملی، *وسائل الشیعة*، ج ۱۶، ص ۲۵۰؛ *بحار الانوار*، ج ۷۲، ص ۸۵؛ در روایات تعبیرات فراوانی از همین نمونه دیده می شود که حاکی از شدت ناراحتی اهل بیت - علیهم السلام - نسبت به عدم رازداری اصحاب است. ر.ک: شیخ حر عاملی، *وسائل الشیعة*، ج ۱۶، ص ۲۵۰ و میرزای نوری، *مستدرک الوسائل*، ج ۱۲، ص ۲۹۳.

إِلَّا فَادْفُنُوا كَلَامَهُ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَ لَا تَقُولُوا إِنَّهُ يَقُولُ وَ يَقُولُ فَإِنَّ ذَلِكَ يُحْمَلُ عَلَيَّ وَ عَلَيْكُمْ أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ كُنْتُمْ تَقُولُونَ مَا أَقُولُ لَأَقْرَبْتُ أَنْكُمْ أَصْحَابِي هَذَا أَبُو حَنِيفَةَ لَهُ أَصْحَابٌ وَ هَذَا الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ لَهُ أَصْحَابٌ وَ أَنَا أَمْرٌ مِنْ قُرَيْشٍ قَدْ وَلَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَ عَلِمْتُ كِتَابَ اللَّهِ وَ فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ بَدَأَ الْخَلْقَ وَ أَمْرَ السَّمَاءِ وَ أَمْرَ الْأَرْضِ وَ أَمْرَ الْأَوَّلِينَ وَ أَمْرَ الْآخِرِينَ وَ أَمْرَ مَا كَانَ وَ أَمْرَ مَا يَكُونُ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى ذَلِكَ نُصَبَ عَيْنِي؛

تحمل امر ما تنها به تصدیق و پذیرفتن آن نیست، بلکه از جمله [شروط] تحمل امر ما پنهان داری و نگه داشتن آن از نااهلش نیز هست. به شیعیان ما سلام برسان و به آنها بگو: خدا رحمت کند بنده‌ای را که دوستی مردم [عامه و اهل سنت] را به سوی خود کشاند، حدیثی که بدیشان می‌گوید مطابق شناختشان باشد و آنچه را نمی‌پذیرند از آنها بپوشید. سپس فرمود: به خدا سرکش نسبت به ما به جنگ، زحمتش برای ما از کسی که چیزی را که نمی‌خواهیم از قول ما می‌گوید، بیشتر نیست. چون دانستید کسی [امر امامت و احادیث مخصوص ما را] فاش می‌کند، به نزدش روید و او را از آن باز دارید، اگر پذیرفت [چه بهتر] و گرنه کسی را که نزد او حرمت دارد و از او شنوایی دارد بر او تحمیل کنید [تا منعش کند و بازش دارد] همانا مردی از شما که نیازمند چیزی است به نرمی خواسته‌اش را مطرح می‌کند تا حاجتش

۱. شیخ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۲۳؛ حسن بن سلیمان حلی، مختصر البصائر، ص ۳۰۰؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۴۵ و بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۷۲. (سند این روایت صحیح است. عن محمد بن یحیی اضمیر) عن أحمد بن محمد عن محمد بن سنان عن عبد الأعلى. (در اینجا ترجمه آقای سیدجواد مصطفوی مبنا قرار گرفته است با ویرایش)



بر آورده شود، نسبت به حاجت من هم نرمی به خرج دهید چنان که نسبت به حوائج خود می‌کنید [یعنی با لطائف الحیل و نرمی و زبان‌بازی او را از فاش کردن اسرار ما باز دارید] اگر از شما پذیرفت [که هیچ] و گرنه سختش را زیر پای خود دفن کنید [و نشنیده انگارید] و نگویید او چنین و چنان می‌گوید، زیرا نقل شما به دیگران، مردم را بر من و شما می‌شوراند.

هان به خدا اگر شما آنچه را من می‌گویم بگویید، اعتراف می‌کنم که شما اصحاب من هستید، این ابوحنیفه است که اصحابی دارد و این حسن بصری است که اصحابی دارد [که با همه سخافت رسم و راهشان، سخن آنها را می‌شنوند و فرمان می‌برند] و من مردی قریشی و زاده رسول خدا - صلی الله علیه و آله - هستم و کتاب خدا را فهم کرده‌ام، بیان همه چیز در کتاب خدا هست از ابتدای خلقت و امر آسمان و امر زمین و امر پیشینیان و پسینیان و امر گذشته و آینده و گویا همگی در برابر چشم من است و به آن می‌نگرم [و اینچنین مقامی دارم. شما نیز چون یاران آن دو تن از من حرف‌شنوی داشته باشید].<sup>۱</sup>

از کلام ائمه می‌توان دریافت که تنها چیزی که خواهد توانست سایر مسلمانان را نسبت به مقام والای الهی ائمه - علیهم السلام - آگاهی داده، آنها را ملزم به تبعیت از آن بزرگواران سازد، بیان محکمت و محاسن کلام ایشان

۱. در روایتی دیگر امام می‌فرماید: «گروهی مرا امام خود می‌پندارند، به خدا قسم من پیشوای آنان نیستم خدا آنان را لعنت کند که هر چه را من پرده‌پوشی می‌کنم آنان پرده‌اش را می‌درند آشکارش می‌کنند] من چنین و چنان می‌گویم آنان می‌گویند حتماً مرادش فلان و بهمان بوده‌است، من فقط امام کسی هستم که از من فرمان‌برداری کند». ترجمه غیبیت نعمانی، ص ۵۶ و محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبة، ص ۳۷.

است. معارفی که حقیقت عالیۀ آنها برای تمامی مسلمانان آشکار بوده، حتی متعصب‌ترین افراد را وادار به اعتراف به جایگاه رفیع معنوی و علمی ائمه - علیهم السلام - نموده‌است. چنانچه عبدالسلام هروی می‌گوید:

رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا. فَقُلْتُ لَهُ: وَكَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟ قَالَ:  
يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا  
لَاتَّبَعُونَا؛

از امام رضا - علیه السلام - شنیدم که چنین می‌فرمود:  
خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را زنده بدارد.  
عرض کردم: چگونه امر شما زنده شود؟ حضرت  
فرمودند: علوم ما را بیاموزد و به مردم بیاموزاند، زیرا  
اگر مردم بر آن گفتار نیک اطلاع می‌یافتند، از ما پیروی  
می‌کردند.

و در روایت دیگری می‌فرمایند:

رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا حَبِيبًا إِلَى النَّاسِ وَلَمْ يَبْغِضْنَا إِلَيْهِمْ وَ أَيْمَ اللَّهُ لَوْ يَرُودُنَا  
مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَكَانُوا أَعَزَّ وَ لَمَّا اسْتَطَاعَ أَحَدٌ أَنْ يَتَعَلَّقَ عَلَيْهِمْ  
بِشَيْءٍ؛

رحمت خدا بر آن بنده‌ای که ما را نزد مردم [عامه]  
محبوب گرداند و منفور آنان نکند. به خدا قسم، اگر  
محاسن سخن ما را روایت می‌کردند، ارجمندتر بودند  
و هیچ کس نمی‌توانست بدانها هیچ نسبتی [دردساز]

۱. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷۵ و معانی الأخبار، ص ۱۸۰ و مصادقة الإخوان، ص ۳۶ و شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۹۲ و بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰ و سیدحسین بروجردی، جامع احادیث الشیعة، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲. علی بن بابویه، فقه الرضا، ص ۳۵۶؛ شیخ کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۲۹؛ علی بن حسن بن فضل طبرسی، مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، ص ۳۱۷ و بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۴۸. (سند این روایت صحیح است. حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد عن وهیب بن حفص عن ابي بصير)

بدهد.<sup>۱</sup>

بدین گونه ائمه اطهار - علیهم السلام - همواره با تأکید بر این حقیقت که اختلاف نظر تا پدید آمدن دولت جهانی اسلام، امری است قطعی و زوال‌ناپذیر، از شیعیان می‌خواستند تا در باطن بر اعتقادات حقه خویش راسخ بوده ولی در ظاهر با دیگر مسلمانان در آمیخته و از هر گونه عملی که موجب تفرقه بین مسلمین شود خودداری نمایند. چنان که امام صادق - علیه السلام - در این باره می‌فرماید:

خَالَطُوا النَّاسَ بِالْبِرَائِيَّةِ وَ خَالَفُوهُمْ بِالْحَوَائِيَّةِ مَا دَامَتِ الْإِمْرَةُ صِبْيَانِيَّةً؟

با مردم [سایر مسلمانان] در ظاهر در بیامیزید و در باطن با آنها مخالفت کنید [و بر اعتقادات حقه خویش باقی بمانید] تا زمانی که حکمرانی کود کانه است.

هم‌چنان که از این روایت به دست آمد منظور از حفظ اتحاد و انسجام امت اسلامی هرگز به معنای دست کشیدن از عقاید و اصول شیعه و به عبارتی «سنی شدن» شیعیان نیست بلکه منظور از آن حفظ شاکله امت اسلامی با تکیه بر مشترکات بین مسلمین و پرهیز از مطرح کردن مسائل تفرقه‌انگیزانه بین آنهاست تا بدین وسیله مسلمانان بتوانند با یاری یکدیگر مشکلات سیاسی، اقتصادی و علمی جهان اسلام را بر طرف نمایند. این مطلبی است که بزرگان و طلابه‌داران تقریب مذاهب اسلامی همواره بر آن تأکید نموده و توجه به آن را گوشزد می‌نموده‌اند.

۱. روایت‌هایی بدین مضمون فراوان از ائمه - علیهم السلام - نقل شده‌است همچنان که امام صادق - علیه السلام - می‌فرمودند: رَحِمَ اللهُ عَبْدًا اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَى نَفْسِهِ فَحَدَّثَهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ تَرَكَ مَا يُنْكِرُونَ؛ رحمت خدا بر بنده‌ای باد که به قدر فهم مردم سخن گوید و آنچه را که باور ندارند نگوید و با این روش محبت مردم را به خود جلب نماید. رک: شیخ صدوق، *الخصال*، ص ۲۵؛ حسن بن سلیمان حلی، *مختصر بصائر الدرجات*، ص ۱۰۱؛ قاضی نعمان مغربی، *شرح الأخبار*، ج ۳، ص ۵۹۰ و سیدحسین بروجردی، *جامع احادیث الشیعة*، ج ۱۴، ص ۵۳۵.

۲. شیخ صدوق، *الاعتقادات فی دین الإمامیة*، ص ۱۰۹.

## ۲-۴. برخورد آئمه با عالمان اهل سنت

اهل بیت - علیهم السلام - هم در رفتار اجتماعی و روزمره و هم در عرصه‌های علمی، مدارا و نرمش با مخالفان مذهب را به شکل کاملی متجلی می‌کردند، به گونه‌ای که حتی فقهای اهل سنت نیز همیشه ایشان را منبع راستین علم و فضیلت می‌دانستند؛ در حالی که خود از محورهای مورد اختلاف عقیدتی با ایشان آگاه بودند. مسلماً امامت مذهب خاصی، مثل مذهب شیعه امامیه را داشتن و در عین حال محبوب و مراد پیشوایان مذاهب دیگر بودن، مدارای عمیق و وسیعی را در رفتار عملی می‌طلبد که باعث جذب و جلب نظر مخالفان شود؛ زیرا کوچک‌ترین برخورد تند و بدرفتاری باعث تنفر و دوری مخالفان می‌شود. ملاقات گسترده و طولانی بزرگان معتزله مثل: عمرو بن عبید، واصل بن عطاء و حفص بن سالم با امام صادق - علیه السلام - از یک سو و نیز بزرگانی چون سفیان ثوری، مالک بن انس، ابوحنیفه، یحیی بن سعید انصاری، ابن جریج، محمد بن اسحاق، شعبه بن حجاج، ایوب سجستانی و ... از سوی دیگر، همگی بیان‌کننده جلوه‌هایی بارز در رفتار آن امام همام - علیه السلام - است.<sup>۱</sup> آن‌چنان که ابوحنیفه که در مجالس تدریس امام صادق - علیه

۱. سیدعلی حسینی، *مدارای بین مذاهب*، ص ۵۰۶ و بنگرید به *بحار الانوار*، ج ۴۷، ص ۲۷؛ همچنین جمع زیادی از محدثین اهل سنت - که در بین آنها پیشوایان آنان نیز دیده می‌شود - از حضرت صادق - علیه السلام - روایت نقل کرده‌اند و صاحبان صحاح، جز بخاری، همچون ترمذی، مسلم، نسائی، ابن ماجه، ابی‌داود، احمد و صاحبان سنن و مسانید و جوامع و معاجم از این روایت بهره برده‌اند. اسامی جمعی از این روایت از این قرار است: ۱- اسماعیل بن جعفر چنان که در ترمذی و نسائی آمده‌است. ۲- حاتم بن اسماعیل در صحاح، جز بخاری. ۳- حسن بن صالح بن حی. ۴- حسن بن عیاش چنان که مسلم و نسائی از او نقل نموده‌اند. ۵- حفص بن غیاث که مسلم، ابی‌داود و ابن‌ماجه از او نقل نموده‌اند. ۶- زهیر بن محمد تمیمی که در سنن ابن‌ماجه آمده. ۷- زید بن سعید انطالی که در صحیح ترمذی آمده. ۸- سعید بن سفیان اسلمی که در صحیح ابن‌ماجه آمده. ۹- سفیان ثوری که در تمام صحاح جز بخاری آمده. ۱۰- سلیمان بن بلال که در صحیح مسلم و ابی‌داود آمده. ۱۱- شعبه بن الحجاج. ۱۲- ابوعاصم ضحاک بن مخلد نبیل. ۱۳- سفیان بن عیینه که ترمذی و نسائی و ابن‌ماجه از او نقل کرده‌اند. ۱۴- عبدالله بن میمون قداح که ترمذی از او نقل نموده. ۱۵- عبدالعزیز بن عمران زهری که ترمذی از او نقل نموده. ۱۶- عبدالعزیز بن محمد درآوردی که مسلم و ترمذی و ابن‌ماجه از او نقل کرده‌اند. ۱۷- عبدالوهاب بن عبدالحمید الثقفی که مسلم و ابی‌داود و ترمذی و ابن‌ماجه از او نقل کرده‌اند. ۱۸- عثمان بن فرقد عطار در صحیح ترمذی. ۱۹- امام مالک که مسلم و ترمذی و نسائی و ابن‌ماجه از او نقل کرده‌اند. ۲۰- محمد بن اسحاق بن یسار. ۲۱- محمد بن ثابت بنانی در صحیح ترمذی. ۲۲- محمد بن میمون زعفرانی در صحیح ابی‌داود. ۲۳- مسلم بن خالد زنجی. ۲۴- معاویه بن عمار دهنی در مسند احمد و *افعال*

السلام - دو سال را سپری نموده بود، راجع به آن سالها می گوید:

لَوْلَا السَّنَاتُ لَهَلَكَ النُّعْمَانُ؛

اگر آن دو سال نبود، نعمان (= ابوحنیفه) هلاک می شد.

و یا آن که مالک بن انس درباره امام صادق - علیه السلام -

می گوید:

مَا رَأَتْ عَيْنٌ وَلَا سَمِعَتْ أُذُنٌ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ  
أَفْضَلَ مِنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ فَضْلاً وَعِلْماً وَعِبَادَةً  
وَوَرَعاً؛

هیچ چشمی ندیده است و هیچ گوشی نشنیده است و بر  
دل هیچ بشری خطور نکرده است کسی که از جهت  
فضل و علم و عبادت و ورع برتر از جعفر صادق - علیه  
السلام - بوده باشد.

و باز همو در سخنی دیگر درباره فضیلت و عظمت امام صادق - علیه

السلام - می گوید:

العباد. ۲۵- موسی بن عمیر قرشی. ۲۶- الامام الکاظم در صحیح ترمذی و ابن ماجه. ۲۷- ابوحنیفه نعمان ثابت. ۲۸- وهیب بن خالد در صحیح مسلم. ۲۹- یحیی بن سعید انصاری در صحیح مسلم و نسائی. ۳۰- یحیی بن سعید قطان در صحیح ابی داود و نسائی. ۳۱- یزید بن عبدالله بن الهاد. ۳۲- ابو جعفر رازی و ... رک: سید جواد حسینی، مجله پاسدار اسلام، آبان ۱۳۸۶، ش ۳۱۱.

۱. عبدالحلیم الجندی، الامام جعفر الصادق - علیه السلام - ص ۲۵۲ و ایضا يقول الگوسی: «هذا أبوحنيفة و هو بين أهل السنة يفتخر و يقول بأفصح لسان: لولا السننات لهلك النعمان، یعنی السننات اللتین صحب فیهما لأخذ العلم عن الإمام جعفر الصادق - رضی الله تعالی عنه - و قد قال غیر واحد انه أخذ العلم والطريقة من هذا و من ابیه الامام محمد الباقر و من عمه زید بن علی بن الحسین - رضی الله تعالی عنهم.» محمود شکرى آلوسی، مختصر التحفة الاثنی عشریة، المكتبة السلفیة، قاهره، ص ۹. این کتاب در واقع زدیهای است بر مذهب شیعه امامیه که اصلش توسط یکی از علمای متعصب هند به زبان فارسی نوشته شده و پس از ترجمه از فارسی به عربی به دست عالم معروف اهل سنت آلوسی مختصر شده است.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۷۲؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۸؛ سیدمحسن امین، اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۶۴؛ حسین بن یزید نوفلی می گوید: سمعت مالک بن انس الفقیه يقول والله ما رأيت عيني افضل من جعفر بن محمد - عليهما السلام - وهذا و فضلا و عباده و ورعا. و كنت اقصده فيكرمني و يقبل علي؛ رک: شيخ صدوق، الأمالی، ص ۶۳۶؛ شيخ صدوق، فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۳۸؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۴۰۱ و علی بن یوسف الحلی، العدد القویة، ص ۱۵۵ و بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۰.

و لقد كنت آتی جعفر بن محمد و كان كثير المزاح و التيسم، فاذا  
 ذُكر عنده النبي - صلى الله عليه و آله - اخضرَّ و اصفرَّ و لقد  
 اختلَفْتُ اليه زمانا و ماكنت اراه الا على ثلاث خصال: اما مصليا و  
 اما صائما و اما يقرأ القرآن و ما رأيتُه قطَّ يحدث عن رسول الله -  
 صلى الله عليه و آله - إلا على الطهارة و لا يتكلم في ما لا يعنيه و  
 كان من العلماء الزهاد الذين يخشون الله و ما رأيتُه قط الا يخرج  
 الوسادة من تحته و يجعلها تحتي<sup>۱</sup>.

مدتی خدمت جعفر بن محمد مشرف می شدم. آن  
 حضرت اهل مزاح بود و همواره تبسم ملایمی بر لبهايش  
 نقش می بست. هنگامی که در محضر او نامی از رسول  
 خدا - صلى الله عليه و آله - برده می شد، رنگش به  
 کبودی و سپس به زردی می گرایید. مدت زمانی با ایشان  
 رفت و آمد داشتم و او را خارج از سه حال ندیدم؛ یا نماز  
 می گزارد و یا روزه بود و یا به قرائت قرآن اشتغال داشت  
 و هرگز بدون وضو از حضرت رسول - صلى الله عليه و  
 آله - نقل حدیث نمی فرمود و سخنی به گزاف نمی گفت.  
 ایشان [به تعبیر قرآن] از آن دسته از علمای زاهدی بود  
 که ترس از خدا سراسر وجودش را فرا گرفته بود. هرگز  
 به خدمت او شرفیاب نشدم جز این که زیراندازش را از

۱. قاضی أبو الفضل عیاض یحصی، ترتیب المدارک و تقریب المسالک، ج ۱، ص ۵۵؛ ابن تیمیة، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۲۶؛ قاضی أبو الفضل عیاض یحصی، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۲، ص ۴۲؛ سید شهاب الدین مرعشی نجفی، شرح احقاق الحق و ازهاق الباطل (قاضی نورالله شوشتری)، ج ۲۸، ص ۴۴۰ و ج ۱۲، ص ۲۳۴ و نک: عبدالرحمن بن عبدالله الجوهری، مسند الموطأ، ج ۱، ص ۸۹ وی در ادامه از قول مالک آورده: «و يقول: ما انبسط إلى أحد كانيساطي إلبك و لقد حججت معه سنة فلما أتى الشجرة أحرم فلما أراد أن يهل كاد أن يغشى عليه. فقلت: لا بد لك من ذلك. فقال: يا ابن أبي عامر: إني أخشى أن أقول: لبیک اللهم لبیک فيقول: لا لبیک و لاسعدیک. قال مالک: و لقد أحرم جده علی بن الحسین فلما أراد أن يقول: لبیک اللهم لبیک. فلما قالها غشى عليه و سقط عن ناقته فتهشم وجهه». همان و ابن عبدالبر، التمهید، ج ۲، ص ۶۷.

زیر پای خود برمی‌داشت و زیر پای من می‌گذاشت.<sup>۱</sup>  
 همچنان که در نقل معروف دیگری نیز، وی با تأکید بر همین سخنان  
 می‌گوید:

هنگامی که بر امام جعفر صادق - علیه السلام - وارد می‌شدم  
 برای من پشتی و تکیه گاه گذاشته، ارج و منزلتی برایم قائل  
 می‌شدند و می‌فرمودند: یا مالکُ اِنِّیْ اَحْبُکُ! فَکُنْتُ اَسْرُ بَدَلْکُ و  
 اَحْمَدُ اللّٰهَ عَلَیْهِ؛<sup>۲</sup> یعنی ای مالک! من حَقّاً تو را دوست دارم و  
 من در برابر این سخن مسرور می‌شدم و حمد خداوند را به  
 پاس این محبت حضرت به‌جای می‌آوردم.<sup>۳</sup>

سفیان ثوری هم - که در منابع اهل سنت به زهد و علم شهرت دارد - همراه  
 نصیر بن کثیر نزد امام صادق - علیه السلام - زانوی ادب زده و از آن حضرت  
 بهره علمی و اخلاقی برده است. همچنان که امام نیز به وی می‌گفتند:

يَا سَفِيَّانُ! اِنَّكَ رَجُلٌ مُّطْلُوبٌ وَاَنَا رَجُلٌ تَسْرَعُ اِلَيَّ الْاَلْسُنُ فَسَلْ  
 عَمَّا بَدَا لَكَ؛<sup>۴</sup>

ای سفیان! تو مردی مورد توجه هستی و من مردی هستم  
 که زبانها رو به او شتاب دارند [مجازاً یعنی چیزهای  
 زیادی برایش نقل می‌شود و اطلاعاتش زیاد است]؛ پس

۱. به راستی کدام یک از ما حاضریم یکی از عالمان اهل سنت را برای جلب دوستی و محبتش چنین احترام  
 کنیم

۲. شیخ صدوق، *خصال*، ص ۱۶۷؛ شیخ صدوق، *امالی صدوق*، ص ۲۳۴ و *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۲۳۵؛ سید بن  
 طاووس، *فلاح السائل*، ص ۲۶۹؛ فتال نیشابوری، *روضه الواعظین*، ص ۲۱۱ و *بحار الانوار*، ج ۴۷، ص ۱۶.

۳. درباره‌ی مالک بن انس نوشته‌اند: «و کان مالک بن انس یستمع من جعفر بن محمد و کثیراً ما یذکر من  
 سماعه عنه و ربما قال حدثنی الثقة یعنی مالک بن انس [حدیث را] از جعفر بن محمد می‌شنید و زیاد  
 آنچه را که از او می‌شنید، بازمی‌گفت و چه بسا می‌گفت: این حدیث را ثقه [و مورد اعتمادی] به من گفته است  
 که مرادش جعفر بن محمد (ع) بود. *بحار الانوار*، ج ۴۷، ص ۲۸.

۴. شیخ طوسی، *امالی*، ص ۴۸۰؛ *بحار الانوار*، ج ۷۵، ص ۱۹۷ و میرزای نوری، *مستدرک الوسائل*، ج ۱۲،  
 ص ۳۶۲.

پیرس از آنچه بر تو ظاهر گشته است [و شبهه داری]! مدارا و برخورد عالمانه امام صادق و سایر ائمه - علیهم السلام - با پیشوایان مذاهب اهل سنت، به حدی بود که حتی مخالفت شدید آنها با روشهای اجتهادی برخی از این پیشوایان، مانع ملاقاتهای مکررشان با ائمه - علیهم السلام - نمی شد و این خود نشان می دهد که چگونه شخصیتی بزرگ مانند امام صادق - علیه السلام - رفتاری نیک و پسندیده با پیشوایانی مانند ابوحنیفه داشتند که حتی مخالفت قاطع با روش وی باعث نمی شد که او از امام صادق - علیه السلام - و استفاده بردن از محضر ایشان دست بردارد. همچنان که ابو زهره عالم سنی در این زمینه می نویسد:

مَا أَجْمَعَ عُلَمَاءَ الْإِسْلَامِ عَلَى اخْتِلَافِ طَوَائِفِهِمْ فِي أَمْرٍ كَمَا أَجْمَعُوا عَلَى فَضْلِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ وَعِلْمِهِ<sup>۱</sup>؛

علمای اسلام با تمام اختلاف نظرها و تعدد مشربهایشان در هیچ چیز بسان اتفاق نظرشان در خصوص فضیلت مندی و برتری «امام صادق» (ع) و علمش اتفاق نظر ندارند.

شدت اهتمام ائمه - علیهم السلام - به حفظ وحدت و انسجام امت اسلامی را می توان بدان اندازه یافت که حتی آن بزرگواران، شیعیان را در مقابل توهین به وجود مقدسشان نیز به صبر فرا می خواندند و از آنها می خواستند که جز خیر و نیکی چیزی در میان آنها و مخالفان وجود نداشته باشد، چنان که یکی از یاران امام صادق - علیه السلام - به نام مُرَازِم می گوید:

۱. «مطلوب بودن» سفیان می تواند به اعتبار مراجعه یا علاقه مردم به او و یا توجه خاص امام صادق - علیه السلام - به موقعیت علمیش باشد؛ اما در هر حال عنایت امام - علیه السلام - به موقعیت و شخصیت وی و اهتمام وی به حل مشکلاتی که او در مسائل علمی و اخلاقی دارد، خود نشان دهنده مدارای زیاد امام - علیه السلام - با مخالفان مذهبی و پیشوایان ایشان است که حتی در حد تلاش برای حل مشکلات علمی و عملی و نیز تشویق ایشان به مراجعه و برقراری ارتباط با خود می رسد. به یقین تشویق به برقراری ارتباطات علمی و فرهنگی جز در فضای سالم و دوستانه و به دور از خشونت متبسر نیست. سیدصادق سیدحسینی، *مدارای بین مذاهب*، ص ۵۰۷.

۲. جعفریان، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه*، ص ۳۳۰؛ حسین شاکری، *موسوعة المصطفى والعتره*، ج ۹، ص ۱۲۱؛ آسد حیدر، *الامام الصادق والمذاهب الاربعه*، ج ۵.



حَمَلَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - رِسَالَةً، فَلَمَّا خَرَجْتُ دَعَانِي فَقَالَ:  
يَا مُرَازِمُ لِمَ لَا يَكُونُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ النَّاسِ إِلَّا خَيْرٌ وَإِنْ شَتَمُونَا؟!  
امام صادق - علیه السلام - برای رساندن نامه‌ای مرا مأمور  
کرد، هنگامی که خارج شدم مرا صدا زد و فرمود: ای  
مرازم! چرا بین تو و بین مردم [مخالفان] جز خیر و نیکی  
نباشد گرچه به ما دشنام دهند؟!

ابن مُسْكَان نیز می‌گوید:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي لَأَحْسِبُكَ إِذَا شَتَمَ عَلِيٌّ بَيْنَ يَدَيْكَ  
إِنْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَأْكُلَ أَنْفَ شَاتِمِهِ لَفَعَلْتَ! فَقُلْتُ: إِي وَاللَّهِ - جُعِلَتْ  
فِدَاكَ - إِنِّي لَهَكَذَا وَأَهْلُ بَيْتِي. قَالَ: فَلَاتَفْعَلْ فَوَاللَّهِ لِرُبَّمَا سَمِعْتُ  
مَنْ شَتَمَ عَلِيًّا وَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ إِلَّا أَسْطُوَانَةٌ فَأَسْتَتِرُ بِهَا فَإِذَا فَرَعْتُ مِنْ  
صَلَاتِي أَمُرُّ بِهِ فَأَسْلَمُ عَلَيْهِ وَ أَصَافِحُهُ؟

امام صادق - علیه السلام - فرمودند: به گمانم هر گاه در  
پیش رویت کسی به علی - علیه السلام - دشنام گوید و تو  
قدرت داشته باشی بینی آن دشنام‌دهنده را از بیخ می‌کنی!  
گفتم: آری به خدا - فدایت شوم - من و خانواده‌ام  
این چنین هستیم.

امام - علیه السلام - فرمودند: این کار را نکن، به خدا قسم  
چه بسیار شنیدم که کسی به علی - علیه السلام - دشنام  
می‌داد در حالی که بین من و او ستونی بیش فاصله نبود  
و من خودم را پشت آن پنهان می‌نمودم، هر گاه نمازم را  
تمام می‌کردم، از کنار او می‌گذشتم و سلامش می‌کردم  
و مصافحه می‌نمودم.

۱. علی بن حسن بن فضل طبرسی، مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، ص ۱۲۸

۲. همان، ص ۷۱؛ تاج‌الدین شعبیری، جامع الاخبار، ص ۹۵ و بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۱۱.

آری تردیدی در آن نیست که وجود امام صادق - علیه السلام - و سایر اهل بیت - علیهم السلام - همواره در عمل و گفتار بر انسجام و وحدت میان مسلمین تأکید داشته‌اند؛ امری که می‌تواند مردم را در فضای صلح و آرامش قرار داده، سایر مسلمانان را نسبت به وجود پربرکت اهل بیت - علیهم السلام - آگاه سازد و از این جهت چه بی‌راهه می‌روند کسانی که ادعای پیروی از آن بزرگواران را دارند و با این حال، از آن بزرگواران به عنوان وسیله‌ای جهت تفرقه میان مسلمین بهره می‌برند؛ تفرقه‌ای که نتیجه عملی آن دور شدن هرچه بیشتر سایر مسلمانان از اهل بیت - علیهم السلام - و تعالیم انسان‌ساز آنهاست. مقام معظم رهبری در این رابطه می‌فرمایند:

...اشتباه است اگر کسی خیال کند همه آن هزاران نفری که از امام صادق درس آموختند، شیعیان و معتقدان به امامت آن بزرگوار بودند؛ نه، بسیاری بودند که به امامت امام صادق - آنچنانی که شیعه معتقد است - معتقد نبودند؛ اما از دانش امام صادق و از معارف اسلامی که در اختیار آن بزرگوار بود استفاده می‌کردند. در روایات ما بسیار است روایاتی که راویان آنها از اهل سنت اند، از غیر شیعه هستند اما از حضرت «ابی‌عبدالله الصادق» (ع) نقل می‌کنند و روایت می‌کنند. معنای این حرف این است که امروز هم دنیای اسلام و امت اسلامی نیازمند معارف امام صادق و اهل بیت است. دنیای اسلام محتاج دانستن معارف اهل بیت و تعالیم امام صادق و سایر ائمه است؛ باید استفاده کنند. قشرهای مختلف و اقسام مختلف امت اسلامی، به این وسیله باید با یکدیگر هم‌افزایی کنند تا سطح معارف اسلامی بالا برود. لازمه این کار این

است که حجاب خصومت و دشمنی و کینه‌ورزی میان فرقه‌های مسلمان فاصله نیندازد؛ وحدت اسلامی که می‌گوییم یعنی این.<sup>۱</sup>

آری لطافت در برخورد و مراوده و مباحثه علمی با عالمان اهل سنت، می‌تواند آنان را نسبت به مکتب اهل بیت - علیهم السلام - علاقه‌مند نموده، موجبات بهره‌مندی از تعالیم حیات بخش اهل بیت - علیهم السلام - را فراهم کند. همچنان که محمد بن عبدالرحمان معروف به «بن ابی لیلی» (۷۴-۱۴۸ هـ ق) فقیه، محدث، مفتی و قاضی بنام کوفه هنگامی نزد امام صادق - علیهم السلام - رفته، از آن حضرت پرسش‌هایی نموده، پاسخهای خوبی می‌شنود، خطاب به امام عرض می‌نماید: «أَشْهَدُ أَنْكُمْ حُجَجُ اللَّهِ عَلَي خَلْقِهِ»<sup>۲</sup> یعنی شهادت می‌دهم که شما حجت‌های خداوند بر بندگانش هستید.<sup>۳</sup>

همچنین نقل شده است که مرحوم بروجردی کتاب *مبسوط* شیخ طوسی را به عنوان هدیه برای شیخ عبدالمجید سلیم، رئیس وقت الازهر، فرستاده بود. این کتاب در او چنان اثر گذاشته بود که در اواخر عمرش گفته بود:

«چه آن موقع که مفتی سرزمین مصر بودم و چه بعد که

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی ۱۳۸۷/۱/۱.

۲. شیخ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳. همچنان که تلاشها و اقدامات بی‌دریغ آیت‌الله بروجردی در جهت تقریب مذاهب اسلامی که با ارتباط مستمر ایشان با شیخ محمود شلتوت، رئیس دانشگاه الازهر مصر، ادامه می‌یافت، منجر به صدور فتوایی تاریخی از شیخ محمد شلتوت گردید که از آن می‌توان به بزرگ‌ترین رویداد در روابط فرق اسلامی در چهارده قرن گذشته یاد نمود. در این فتوی که بسیاری از توطئه‌های طرح‌ریزی‌شده دشمنان را در جهت فرقه‌ای نشان دادن مسلمانین از میان برداشت عمل به فقه جعفری جایز شمرده شده و از آن به عنوان مذهبی اسلامی در کنار مذاهب دیگر اهل تسنن یاد شده است. در قسمتی از این فتوا آمده است: «لَنْ مَذْهَبَ الْجَعْفَرِيَّةِ الْمَعْرُوفِ بِمَذْهَبِ الشَّيْخَةِ الْإِسْمَائِيَّةِ الْإِسْنَوِيَّةِ عَشْرِيَّةٍ، مَذْهَبٌ يَجُوزُ التَّعَيُّدُ بِهِ شَرْعًا كَسَائِرِ الْمَذَاهِبِ أَهْلِ السُّنَّةِ، فَيُنَبِّغِي لِلْمُسْلِمِينَ أَنْ يَعْرِفُوا ذَلِكَ وَيَتَخَلَّصُوا مِنَ الْعَصْبِيَّةِ بِغَيْرِ الْحَقِّ لِمَذَاهِبٍ مَعِينَةٍ...» «مذهب جعفری معروف به مذهب شیعه دوازده‌امامی، مذهبی است که شرعاً می‌توان متعبد و عامل به آن بود، مثل مذاهب اهل سنت. پس سزاوار است مسلمانان آن را بشناسند و از تعصب ناحق نسبت به مذاهب خاصی خود را رها سازند». رک. محمد جعفر نوری، *دور الحوزة العلمية في وحدة الامة الاسلامية*، ص ۱۰۳ و بی‌آزار شیرازی، *همبستگی مذاهب اسلامی*، ص ۳۴۳.

عضو لجنه [انجمن] افتاء الازهر بودم، هر گاه می‌خواستم به کمیسیون فتوا بروم برای نظر دادن در مسأله‌ای، حتماً قبل از رفتن، کتاب مبسوط را مطالعه می‌کردم»<sup>۱</sup>

### ۳. نهی از حرکات و عوامل بر هم زنده‌ی وحدت اسلامی

بی‌تردید توصیه به وحدت هنگامی می‌تواند مؤثر واقع شود که افراد را از عوامل بر هم زنده‌ی وحدت نیز بر حذر داریم؛ در غیر این صورت نه تنها وحدتی واقعی ایجاد نخواهد شد، بلکه این توصیه‌ها نشان از عدم اراده به وحدت واقعی در گفتار دارد و بر فضای مخاصمه می‌افزاید؛ از همین رو گزارشهای متعدد و فراوانی از اهل بیت - علیهم السلام - در نهی از رفتارها و عوامل اختلاف‌زا رسیده‌است که نمونه‌هایی از آن را می‌توان در نهی از دشنام و لعن مخالفان، نهی از تکفیر مخالفان، نهی از دادن نسبتهای ناروا به مخالفان و نهی از دامن زدن به فضای تعصب و مخاصمه مشاهده نمود که در اینجا به گزارش هر یک از این موارد می‌پردازیم:

#### ۳-۱. نهی از دشنام و لعن مخالفان

اگر در دنیای امروز متفکران و علما، عوامل و ریشه‌های بدبینی اهل تسنن را نسبت به شیعیان جستجو کنند خواهند دید که از اصلی‌ترین عواملی که موجب شکاف میان شیعیان و اهل تسنن شده‌است موضوع دشنام و لعن بعضی از شیعیان نسبت به رؤسای اهل تسنن و به ویژه دو خلیفه‌ی اول و دوم است. امروز در دنیای اهل سنت به جز بخشی از ناآگاهان افراطی و ابزار امپریالیسم، همه از گفتگوهای سازنده برای وحدت جهان اسلام استقبال می‌کنند اما آنها نیز از این که در فرهنگ اهل سنت به خلفای بعد از پیامبر

۱. مجله اخبار شیعیان، آبان ۱۳۸۶، شماره ۲۴ و محمدعلی آذرشب، پیشینه تقریب، ص ۱۷۵.

اهانت شود فراری هستند.

از آن‌جا که این موضوع به یکی از بزرگ‌ترین موانع در جهت انسجام مسلمین تبدیل گشته‌است و هرگونه تلاش و حرکتی را برای تقریب مذاهب اسلامی با مشکل روبه‌رو می‌سازد؛ لازم است دانسته شود که آیا واقعاً این تفکر، آن‌گونه که مطرح می‌شود، از ضروریات و لوازم مکتب تشیع است و یا چنین نبوده و بدون اهانت به مقدّسات دیگران نیز می‌توان شیعه بود!

با نگاهی دقیق و عمیق به روایات ائمه اطهار - علیهم السلام - در خواهیم یافت که آن بزرگواران هیچ‌گاه از شیعیان دشنام و یا لعن مخالفان را نخواستند بلکه آن‌چه همواره مورد تأکید آنها قرار داشته، شناخت باطل و جداسدن از آن بوده‌است. باطلی که گاه با حق در آمیخته و شناخت آن را نیز مشکل می‌سازد. آن‌گونه که هنگامی که امیرالمؤمنین - علیه السلام - در جنگ صفین آگاه می‌شوند که عمرو بن عدی و عمرو بن حمق اهل شام را لعن و نفرین می‌کنند ضمن نهی آنها از این کار، خطاب به آنها فرمودند:

قَالَ: كَرِهْتُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا لِعَانِينَ شَتَامِينَ تَشْتُمُونَ وَ تَبْرَتُونَ وَ لَكِنْ لَوْ وَصَفْتُمْ مَسَاوِي أَعْمَالِهِمْ فَقُلْتُمْ مِنْ سِيرَتِهِمْ كَذَا وَ كَذَا وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ كَذَا وَ كَذَا كَانَ أَصُوبَ فِي الْقَوْلِ وَ أَبْلَغَ فِي الْعُدْرِ وَ لَوْ قُلْتُمْ مَكَانَ لَعْنِكُمْ إِيَّاهُمْ وَ بَرَأْتِكُمْ مِنْهُمْ: اللَّهُمَّ احْقِنِ دِمَائِهِمْ وَ دِمَائَنَا وَ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِهِمْ وَ بَيْنَنَا وَ اهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْهُمْ مَنْ جَهَلَهُ وَ يَرْعَوِي عَنِ الْغَيِّ وَ الْعُدْوَانِ مِنْهُمْ مَنْ لَجَّ بِهِ لَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ وَ خَيْرًا لَكُمْ<sup>۱</sup>؛

برای شما خوش‌ندارم که آنان را لعن و ناسزا گویند [که در نتیجه] ایشان نیز شما را ناسزا گویند و از شما بیزاری جویند؛ ولی چه بهتر است که اعمال ناشایست ایشان را

۱. ابن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۱۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۹۹ و ابوحنیفه دینوری، الأخبار الطوال، ص ۱۶۵؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۱۸۱.

یاد آور شده، بگوئید: از جمله سیره [ی زشت] آنان چنین و چنان است و از اعمال [نادرست] شان این و آن است. این بهترین بیان و استدلال است و اگر به جای نفرین صرف آنان و بیزاری جستن از ایشان چنین بگوئید [و دعا کنید]: خداوندا! جان ما و ایشان را حفظ کن و بین ما و ایشان را اصلاح بگردان و آنان را از گمراهیشان نجات ده! تا آن که حق را نمی داند، بشناسد و آن که از آن سرپیچی می کند بر آن گردن نهد؛ این را من بیشتر دوست دارم و برای شما [نیز] بهتر است.<sup>۱</sup>

البته این معنی را می توان از واژه «تبری» که در طول تاریخ به عنوان یکی از فروع اعتقادی شیعه در آمده است، نیز دریافت؛ زیرا «تبری» بر وزن تعدی، مصدر باب تفعّل از مادهی «بری» به معنای دوری و جدا شدن است. راغب اصفهانی در *مفردات* می نویسد:

أصل البرء و البراء و التبری: التقصی ممّا یکره مجاورته؛  
 اصل تبری به معنای دوری و جدا شدن از چیزی است که  
 از مجاورت آن کراهت وجود دارد.

شیخ طوسی نیز در تفسیر تبیان می نویسد:

۱. در اینجا امام نه تنها شتم، بلکه لعن دشمنان شامی را نمی پسندد و تأکید حضرت بر آن است که اهل حق با شناخت بدیها و انحرافات اهل باطل در مرحله اول به مرزبندی در مقابل آنها بپردازند و در مرحله دوم نیز با روشنگری و هدایت دیگران، آنها را از باطل جدا سازند. این در حالی است که با دشنام و لعن، فقط فضای مخاصمه و دشمنی به جامعه داده می شود و با بلند شدن گرد غبار فتنه، دیگر نمی توان به هدف واقعی خویش، یعنی بازداشتن مردم از باطل، رسید. از طرفی دیگر، چه بسا افرادی که هم اکنون در گروه حق هستند نیز به خاطر نداشتن بصیرت کافی در خطر پیوستن به باطل باشند؛ زیرا بیشتر افرادی که به لعن و دشنام می پردازند بدون معرفت واقعی نسبت به دوست و دشمن و فقط به خاطر آن که از استدلال نسبت به آنها تهی دست اند، نسبت به دوست به مدح و غلو بی پایه و بی حد و مرز پرداخته، دشمن را نیز به همین خاطر با آماج دشنامها روبه رو می سازند در حالی که چه بسا همین افراد، با ایجاد یک شبهه در صف دشمن قرار گیرند و به دوست دشنام دهند. چیزی که تاریخ بسیار از آن به خود دیده است.

۲. راغب اصفهانی، *مفردات*، ص ۱۲۱؛ از این جهت است که در فقه به پاک کردن اشیاء از نجاست «استبراء» می گویند.

أصل الباب تبرى الشيء من الشيء: و هو انفصاله منه و برأ الله الخلق  
ای فطرهم، فإنهم انفصلوا من العدم إلى الوجود... و البراءة من  
الشيء: المفارقة و المباعدة عنه: و برئ الله من الكافر: باعده عن  
رحمته...<sup>۱</sup>؛

تبری شیئی از شیئی به معنای جدا شدن آن شیء از  
شیء دیگر است و این که می‌گویند: «برأ الله الخلق؛  
خداوند خلق را آفرید» به معنای جدا شدن آنها از عدم  
و به وجود پیوستن آنهاست و برائت از شیء نیز به  
معنای مفارقت و دور شدن از آن شیء است. همچنان که  
برائت خداوند از کافران نیز به معنای دور ساختن آنها  
از رحمتش است.

با این معنی، حقیقت تبری در دین نیز به معنای دور شدن و جداگشتن از  
باطل است که البته این خود مستلزم شناخت کامل و جامع نسبت به باطل  
است و بدین جهت کسی را می‌توان تبری‌کننده واقعی دانست که:  
اولاً شناخت کامل و درستی نسبت به باطل و حق داشته باشد و ثانیاً با  
شناخت باطل از آن فاصله بگیرد.

اینجاست که هنگامی که حارث بن حوط در جنگ جمل به امیرالمؤمنین  
- علیه السلام - می‌گوید: از نظر من طلحه و زبیر و عایشه بر حق بودند.  
حضرت در جواب او می‌فرماید:

إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفِ مَنْ أَتَاهُ وَ لَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفِ مَنْ  
أَتَاهُ؟<sup>۲</sup>

همانا تو حق را نشناختی تا آورنده‌اش را بشناسی و باطل

۱. شیخ طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۶۲.

را [نیز] نشناختی تا آورنده‌اش را شناسی.<sup>۱</sup>

این در حالی است که با توهین و لعن مخالفان، نه تنها به شناختی نسبت به باطل دست نخواهیم یافت بلکه به گونه‌ای راه هدایت دیگران را نیز مسدود نموده‌ایم زیرا با حاکم کردن حجاب تعصب میان خود و مخالفان، آنان را از تفکر درباره‌ی حق و باطل بازداشته و حتی شاید آنها را در مسیر باطل خویش نیز راسخ‌تر بکنیم. از این رو پیامبر بزرگوار اسلام - صلی الله علیه و آله - ضمن تأکید بر این اصل مهم می‌فرماید:

إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لَعَانًا وَلَكِنِّي بُعِثْتُ دَاعِيًا وَرَحْمَةً، اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ<sup>۲</sup>؛

من نفرین‌گر برانگیخته نشده‌ام بلکه فراخواننده و رحمت مبعوث شده‌ام. خدایا! قوم مرا راه بنما که آنان نمی‌دانند. هم‌چنین از آن بزرگوار روایت شده‌است که درباره‌ی مشرکان مقتول در جنگ بدر فرمودند:

لَا تَسْبُوا هَؤُلَاءِ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُصُ إِلَيْهِمْ شَيْءٌ مِمَّا تَقُولُونَ وَتُؤْذُونَ الْأَحْيَاءَ  
أَلَا أَنْ الْبِدَاءَ لَوْمٌ<sup>۳</sup>؛

به این جنازه‌ها دشنام نگوئید چیزی از دشنام شما به اینها نمی‌رسد ولی زندگان را اذیت می‌کنید. بدانید که دشنام

۱. دکتر طه حسین دانشمند و نویسنده مصری می‌گوید: «بعد از آن که وحی خاموش گشت و ندای آسمانی منقطع شد سخنی به این بزرگی شنیده نشده‌است و سخنی محکمتر و بالاتر از این نمی‌شود.» امام در این روایت به تبیین این نکته می‌پردازند که این صحیح نیست که تو اول شخصیت‌هایی را مقیاس قرار دهی و بعد حق و باطل را با این مقیاسها بسنجی، به عبارت دیگر اشخاص نباید مقیاس حق و باطل قرار گیرند. یعنی حق و باطل را ابتدا باید بشناسی تا بتوانی اهل حق و باطل را در مرحله بعد بشناسی. به بیان دیگر ابتدا باید حق شناسی و باطل شناس باشی نه اشخاص و شخصیت‌شناس تا افراد را، خواه شخصیت‌های بزرگ و خواه کوچک، با حق مقایسه کنی و اگر با آن منطبق شدند شخصیت‌شان را بپذیری و الا نه. برگرفته از شهید مطهری، *جاذبه و دافعه علی (ع)*، ص ۱۲۵.

۲. علامه طباطبائی، *سنن النبی (ص)*، ص ۴۱۳؛ *صحیح مسلم*، ج ۸، ص ۲۴؛ بخاری، *الأدب المفرد*، ص ۷۶؛ *مسند ابی‌بعلی موصلی*، ج ۱، ص ۳۵.

۳. سیدعبدالله جزائری، *التحفة السنیة (مخطوط)*، ص ۳۲۲ و ابن‌ابی‌الدنیاء، *الصمت و آداب اللسان*، ص ۱۷۸؛ جلال‌الدین سیوطی، *اللمع فی أسباب ورود الحدیث*، ص ۴۸ و متقی‌هندی، *کنز العمال*، ج ۳، ص ۶۰۸.



دادن، فرومایگی است.

هم‌چنان که امام رضا - علیه السلام - نیز احادیثی را که در آنها به صراحت نسبت به دشمنان‌شان توهین شده است ساخته و پرداخته مخالفان‌شان می‌داند:

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّ عِنْدَنَا أَخْبَارًا فِي فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَفَضْلِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَهِيَ مِنْ رِوَايَةِ مُخَالِفِكُمْ وَلا نَعْرِفُ مِثْلَهَا عَنْكُمْ أَفَنَدِينُ بِهَا؟ فَقَالَ: يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ! لَقَدْ أَخْبَرْتَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَالَ: مَنْ أَصْعَى إِلَيَّ نَاطِقٌ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ ثُمَّ قَالَ الرِّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ! إِنَّ مُخَالِفِينَا وَضَعُوا أَخْبَارًا فِي فَضَائِلِنَا وَجَعَلُوهَا عَلَى أَقْسَامٍ ثَلَاثَةَ أَحَدُهَا الْغُلُوُّ وَثَانِيهَا التَّقْصِيرُ فِي أَمْرِنَا وَثَالِثُهَا التَّضْرِيحُ بِمِثَالِبِ أَعْدَائِنَا فَإِذَا سَمِعَ النَّاسُ الْغُلُوَّ فَيَبْغُضُونَا وَكُفَرُوا بِشَيْعَتِنَا وَنَسَبُوا إِلَيْنَا الْقَوْلَ بِرُبُوبِيَّتِنَا وَإِذَا سَمِعُوا التَّقْصِيرَ اعْتَقَدُوا فِينَا وَإِذَا سَمِعُوا مِثَالِبَ أَعْدَائِنَا بِأَسْمَائِهِمْ تَلَبَّسُوا بِأَسْمَائِنَا وَقَدْ قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - «وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ عَدُوًّا بِغَيْرِ عِلْمٍ» يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ إِذَا أَخَذَ النَّاسُ يَمِينًا وَشِمَالًا فَالْزَمْ طَرِيقَتَنَا فَإِنَّهُ مِنْ لَزِمْنَا لَزِمْنَا وَ مَنْ فَارَقَنَا فَارَقَنَا...<sup>۱</sup>؛

ابراهیم بن ابی محمود گوید: به امام رضا - علیه السلام - عرض کردم: یا ابن رسول الله! نزد ما از روایات مخالفین شما در فضائل امیر المؤمنین - علیه السلام - و شما

۱. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۷۲؛ محمد بن جریر طبری، دلائل الامامة، ص ۲۴؛ محمد بن علی طبری، بشارة المصطفی، ص ۳۴۰؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۳۹ و محدث حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۵۸.

خاندان روایاتی هست که امثال آن را در بین روایات شما نمی‌بینیم، آیا به آنان معتقد شویم؟ حضرت فرمودند: پدرم از پدرش و آن حضرت از جدّ خود برایم روایت کردند که حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمودند: هر کس به سخن گویی گوش فرادهد او را عبادت کرده‌است. اگر آن سخن گو از جانب خدا سخن گوید، او خدا را عبادت کرده‌است و اگر از جانب ابلیس سخن گوید، ابلیس را عبادت کرده‌است، سپس فرمودند: ای ابن ابی محمود! مخالفان ما سه نوع خبر در فضائل ما جعل کرده‌اند: ۱. غلو، ۲. کوتاهی در حقّ ما، ۳. تصریح به بدیهای دشمنان ما و دشنام به آنان

وقتی مردم اخبار غلوّ آن دسته را می‌شنوند ما را تکفیر می‌کنند و می‌گویند: شیعه قائل به ربوبیت ائمه خود است و وقتی کوتاهی در حقّ ما را می‌شنوند، به آن معتقد می‌شوند و وقتی بدیهای دشمنان ما و دشنام به آنان را می‌شنوند، ما را دشنام می‌دهند و حال آن که خداوند می‌فرماید: «به [معبود] آنان که جز خدا را می‌خوانند دشنام مدهید تا مبادا آنها از روی دشمنی به نادانی خدا را دشنام گویند»<sup>۱</sup>. ای ابی محمود! وقتی مردم به چپ و راست می‌روند تو پایبند طریقه ما باش، زیرا هر کس با ما همراه باشد ما با او همراه خواهیم بود و هر کس از ما جدا شد ما نیز از او جدا خواهیم شد...<sup>۲</sup>

در روایتی دیگر نیز امام صادق - علیه السلام - هنگامی که آگاه می‌شوند

۱. انعام، ۱۰۸.

۲. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (ع)، ترجمه علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۱۳ و ۱۴.

مردی در مسجد آشکارا به دشمنانشان توهین می‌کند، می‌فرماید: «او را چه شده‌است؟ - خدا لعنتش کند - با این کار متعرض ما می‌شود».<sup>۱</sup>

هچنین در کتاب *ندای وحدت* با استناد به *جامع المسانید* نقل شده که ابوحنیفه در زمانی که هنوز جوان بود، به مدینه رفت و خدمت محمد بن علی (حضرت باقر - علیه السلام) رسید. سلام کرد و گفت که من از دوستان شما و اهل کوفه هستم. حضرت فرمودند: اهل کوفه ممنوع شده‌اند که با ما تماس بگیرند. ابوحنیفه گفت: من از دوستان شما هستم. حضرت فرمودند: اینجا نشین، زیرا اسباب زحمت می‌شود. ابوحنیفه اطاعت نکرد و عرضه داشت: دوستان شما در کوفه به برخی از خلفا اهانت می‌کنند. شما آنان را از این کار منع فرمایید. حضرت فرمودند: من به آنها گفته‌ام، ولی اطاعت نمی‌کنند عرض کرد: چرا؟ شما امام و پیشوای آنان هستید. امام فرمودند: آنها هم مثل شما هستند. شما خود را از دوستان ما می‌دانید، اما وقتی به شما گفتم اینجا نشین، اهل کوفه نباید با ما تماس بگیرند، گوش نکردی و نشستستی.<sup>۲</sup>

آنچه گفته شد به غیر از نصوص قرآنی است که صریحاً ما را از توهین به عقاید مخالفان منع می‌کند. چنان که قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ»<sup>۳</sup>؛

[شما مؤمنان] به [معبود] آنان که جز خدا را می‌خوانند دشنام مدهید تا مبدا آنها از روی دشمنی به نادانی خدا را دشنام گویند، [با دشنام حق از باطل تمیز نمی‌یابد و هر کس به هنگام دشنام خود را محق می‌داند] ما بدین سان

۱. شیخ صدوق، *الاعتقادات فی دین الإمامیه*، ص ۱۰۷؛ وَ قَبِيلَ لِلصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّا نَرَى فِي الْمَسْجِدِ رَجُلًا يُعَلِّنُ بِسَبِّ أَعْدَائِكُمْ وَ يُسَمِّيهِمْ، فَقَالَ: «مَا لَهُ - لَعْنَةُ اللَّهِ - يَغْرِضُ بِنَا».

۲. واعظزاده خراسانی، *ندای وحدت*، ص ۱۴۲.

۳. انعام، ۱۰۸.

برای هر امتی کارشان را بیاراستیم.

علامه طباطبایی (ره) در تفسیر این آیه می‌نویسند:

این آیه یکی از ادبهای دینی را خاطر نشان می‌سازد که با رعایت آن، احترام مقدّسات جامعه دینی محفوظ مانده، دستخوش اهانت و ناسزا و یا سخریه نمی‌شود، چون این معنا غریزه انسانی است که از حریم مقدّسات خود دفاع نموده، با کسانی که به حریم مقدّساتش تجاوز کنند به مقابله برخیزد و چه بسا شدت خشم او را به فحش و ناسزای به مقدّسات آنان وادار سازد و چون ممکن بود مسلمین به منظور دفاع از حریم پروردگار بتهای مشرکین را هدف دشنام خود قرار داده، در نتیجه عصبیت جاهلیت، مشرکین را نیز وادار سازند که حریم مقدس خدای متعال را مورد هتک قرار دهند لذا به آنان دستور می‌دهد که به خدایان مشرکین ناسزا نگویند، چون اگر ناسزا بگویند و آنان هم در مقام معارضه به مثل به ساحت قدس ربوبی توهین کنند در حقیقت خود مؤمنین باعث هتک حرمت و جسارت به مقام کبریایی خداوند شده‌اند. از عموم تعلیلی‌ای که جمله «كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ» آن را افاده می‌کند، نهی از هر کلام زشتی نسبت به مقدّسات دینی استفاده می‌شود.<sup>۱</sup>

با دقت در معنی و تفسیر این آیه، می‌توان به نکاتی کلیدی و ارزشمند در خصوص نحوه برخورد با مخالفان مذهبی دست یافت که با رعایت آنها تحولی عظیم در روابط میان مسلمین پدید خواهد آمد:

۱. علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ج ۷، ص ۴۳۴.

۱. اهانت به مقدّسات دیگران باعث خواهد شد تا آنها نیز از روی جهل و نادانی به مقدّسات ما توهین کنند. چنان که آلوسی دانشمند معروف سنی، در تفسیر *روح‌المعانی* نقل می‌کند که بعضی از عوام جاهل سنی را مشاهده نموده که از دشنام بعضی از شیعیان نسبت به شیخین ناراحت شده‌است و شروع به اهانت به مقام علی - علیه السلام - می‌کند، هنگامی که از او سؤال می‌شود چرا به علی - علیه السلام - که مورد احترام توست اهانت می‌کنی؟ می‌گوید: من می‌خواستم شیعه‌ها را ناراحت کنم زیرا هیچ چیز را ناراحت کننده‌تر از این موضوع برای آنها ندیدم! پس او را به توبه از این جهل عظیم وادار ساختند.<sup>۱</sup> اما متأسفانه گاهی این عکس‌العملها صورتی شدیدتر به خود می‌گیرد به گونه‌ای که حتی موجب ایجاد جنگهای فرقه‌ای و کشتار شیعیان نیز می‌شود. پس با پرهیز از دشنام و توهین به عقاید مخالفان، می‌توان جلوی بسیاری از این انحرافها و دشمنی‌ها را گرفت و فضای مخاصمه را به فضایی سازنده تبدیل نمود و چه نیکو امام صادق - علیه السلام - می‌فرماید:

مَا أَيْسَرَ مَا رَضِيَ النَّاسُ بِهٍ مِنْكُمْ كَفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنْهُمْ؛<sup>۲</sup>

چه ساده‌است آنچه که مردم به آن از شما راضی هستند  
زبانهای خود را از آنها باز دارید! [یعنی چه ساده است  
آنچه مخالفان مذهبی از شما می‌خواهند؛ آنان فقط  
می‌خواهند که به ایشان و مقدساتشان دشنام نگویند.]

۲. از آنجا که این اعمال جاهلانۀ مخالفان، عکس‌العملی نسبت به توهین به

۱. آلوسی، *روح‌المعانی*، ج ۴، ص ۲۳۶. قاضی نورالله شوشتری در کتاب *الصورم المهرقة* در این باره می‌نویسد: جماعة أخرى من أتباعهما آى الشيخين الذين كانوا فى ذلك الزمان إذا سمعوا سب الشيخين من لسان أحد الشيعة بادرأوا فى مقابله بسب على - عليه السلام. اگروهی دیگر از پیروان ابوبکر و عمر که در زمان مابند وقتی لعن آن دو را از زبان یکی از شیعیان می‌شنوند در برابرش به لعن علی - علیه السلام - دست می‌زنند. *الصورم المهرقة*، ص ۲۳۹.

۲. شیخ کلینی، *کافی*، ج ۸، ص ۳۴۱ و شیخ حر عاملی، *وسائل‌الشیعة*، ج ۱۶. شیخ حر عاملی این روایت را در بابی با عنوان «بَابُ وَجُوبِ كَفِّ اللِّسَانِ عَنِ الْمُخَالَفِينَ وَ عَنُّ أُمَّتِهِمْ مَعَ التَّقِيَّةِ» آورده‌است. (مسند این روایت صحیح است. محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن هشام بن سالم.)

مقدّسات آنهاست، می‌توان شخص توهین کننده را نیز به گونه‌ای شریک آنها در این جنایات و گناهان بزرگ دانست. چنان که امام صادق - علیه السلام - پیرامون این فرمایش حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - که «شُرک مخفی‌تر از راه رفتن مورچه بر سنگ صاف در شب تاریک است» فرمودند:

كَانَ الْمُؤْمِنُونَ يَسْتُبُونَ مَا يَعْبُدُ الْمُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَسْتُبُونَ مَا يَعْبُدُ الْمُؤْمِنُونَ فَنَهَى اللَّهُ عَنْ سَبِّ آلِهِمْ لِكَيْ لَا يُسَبَّ الْكُفَّارُ إِلَهُ الْمُؤْمِنِينَ فَيَكُونَ الْمُؤْمِنُونَ قَدْ أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ فَقَالَ «وَلَا تُسَبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»<sup>۱</sup>؛

مؤمنین معبود مشرکین را دشنام می‌دادند و این سبب می‌شد تا مشرکین هم در عوض معبود مؤمنان را [یعنی خداوند را] دشنام دهند. پس خدا مؤمنین را از دشنام به معبودات آنها نهی نمود تا مبادا مشرکین خداوند را دشنام دهند و بدان علّت مؤمنین در حالی که نمی‌دانند به خداوند مشرک شوند. پس خداوند به مؤمنین فرمود: «[شما ای مؤمنان!] به [معبود] آنان که جز خدا را می‌خوانند دشنام مدهید تا مبادا آنها از روی دشمنی به نادانی خدا را دشنام گویند.»

و از آن‌جا که در روایات یکی از مصادیق این آیه، اولیای خدا و توهین کفار به آنها دانسته شده است این آیه را می‌توان منطبق بر موضوع مورد بحث ما دانست. چنان که صاحب تفسیر *أطیب البیان* در این باره می‌نویسد:

سبّ اعدای دین اگر موجب سب آنها شود به مقدّسات

۱. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۲۱۳؛ شیخ طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۳۲؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۵۵؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۹۳. (سند این حدیث موثق است. علی بن ابراهیم فی تفسیره عن ابيه عن مسعدة بن صدقة)

دین، حرام است چون این سبب می‌شود که سبّ به مقدّسات دین کنند و شریک می‌شود در گناه او چنان‌چه آیة شریفه به این مطلب اشاره دارد که فرمود: «وَلَا تُسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» و از همین باب است سبّ رؤسای مذاهب باطله که سبب شود آنها سب به رؤسای دین کنند یا سبّ کتب ضلال که منشأ شود سب به کتب دینی کنند یا سبّ به علمای آنها که موجب شود سب به علمای مذهب کنند و هکذا ... بلکه امر بسیار دقیق است، در سفینه دارد که شخصی از اصحاب امیر المؤمنین - علیه السلام - را مار گزید حضرت سبب آن را فرمودند که تو نزد فلان شخص عاتی<sup>۱</sup> سرکش بودی که قنبر غلام من وارد شد تو او را بسیار احترام گزاردی و برای او قیام کردی آن شخص عاتی سببش را پرسید گفتی چون غلام علی است این سبب شد که آن ملعون به قنبر بسیار اذیت کرد و در مقام اذیت به من هم برآمد. ای کاش ابناء نوع ما می‌فهمیدند که در چه جنایاتی شرکت دارند و الله الحافظ.<sup>۲</sup>

۳. با دشنام و توهین نه تنها نمی‌توان کسی را از مسیر غلط باز داشت، بلکه به عکس، تعصب شدید آمیخته با جهالت که در این‌گونه افراد است، سبب می‌شود که به اصطلاح روی دنده لجاجت افتاده، در آیین باطل خود راسخ‌تر شوند.

۴. در جایی که قرآن رعایت اصول ادب، عفت و نزاکت را حتی در برابر خرافاتی‌ترین ادیان لازم می‌شمارد؛ دیگر هیچ بهانه‌ای برای شخص و گروهی

۱. (از: عتو) متکبر و از حد درگذرنده. مردی سرکش در فساد که پند هیچکس نپذیرد. (مذهب الاسماء)

۲. سیدعبدالحسین طیب، اَطیبُ البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۶۷-۱۶۸.

باقی نمی ماند تا با توهین به عقاید سایر مسلمین موجبات تعصب و خصومت را در میان مسلمانان ایجاد نمایند.

۵. این آیه به اصل اخلاقی مهمی که در جوامع انسانی و ادیان الهی وجود دارد اشاره می کند و آن این که: «آنچه را برای خود می پسندی، برای دیگران بپسند، آنچه را در حق دیگران خوش دار که در حق خود خوش می داری» بی شک اگر مسلمانان و پیروان مذاهب اسلامی نیز به این موضوع توجه داشته باشند که همان گونه که توهین به مقدساتشان برای آنها دردآور است، توهین به مقدسات دیگران نیز برای آنها سخت و ناگوار است، هیچ گاه حاضر نمی شدند به مقدسات یکدیگر توهین کنند. این همان چیزی است که در جمله‌ی «كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ» به آن اشاره شده است.

۶. همان گونه که علامه طباطبایی بیان نمودند آن عموم تعلیلی که جمله «كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ» افاده می کند نهی از هر کلام زشتی نسبت به مقدسات دینی است. از این رو تخصیص زدن این آیه به جواز لعن بر مقدسات مخالفان، بی معنی به نظر می رسد، زیرا امروز لعن برای مخالفان از فحش و دشنام نیز بدتر بوده، بلکه آنها لعن را دشنامی بزرگ می دانند به گونه‌ای که بعضی از آنان دشنام به شیخین را موجب فسق می دانند ولی در مورد لعن، همان عده فتوی به کفر و حتی قتل شخص مقابل داده اند.<sup>۱</sup> علاوه بر این، بنا بر تصریح اهل لغت، «لعن» از جانب خداوند به معنای طرد و دور ساختن از مقام قرب و رحمت است ولی از جانب بندگان نوعی نفرین به شمار می آید<sup>۲</sup> که این نفرین نسبت به جایگاه اظهار آن، دو معنا از آن برداشت می شود که معنای اول همان معنای اصلی لعن، یعنی «دعا برای دوری از رحمت خدا» است که در رابطه انسان و پروردگار از آن گفتگو می شود، اما همین لعن از

۱. بهوتی، کشف القناع، ج ۶، ص ۲۱۸.

۲. خلیل فراهیدی، العین، ج ۲، ص ۱۴۱؛ از این جهت، اثبات جواز لعن مخالفان مذهبی، به خاطر لعن کردن خداوند به بعضی افراد در قرآن، بی مورد است زیرا لعن خدا معنایی متفاوت با لعن کردن بندگان دارد.



نگاهی دیگر هنگامی که در حضور دیگران اظهار می‌شود صورت دشنام به خود گرفته، نوعی توهین بزرگ به‌شمار می‌آید.<sup>۱</sup> پس لعن را می‌توان دارای دو جنبه و صورت دانست؛ یک صورت آن، همان جنبه نفرین و دعا برای دوری از رحمت خداوند بودن آن است که این معنی از اموری نیست که شرع مقدس از آن نهی نموده باشد زیرا مردم در دعا و نفرین کردن آزاد اند زیرا طبق روایات اگر شخص لعن شده واقعاً مستحق لعن باشد این لعن به او می‌رسد، ولی اگر وی مستحق لعن نباشد این لعن به گوینده آن بازخواهد گشت چنان که امام باقر - علیه السلام - در این باره می‌فرماید:

إِنَّ اللَّعْنَةَ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ فِي صَاحِبِهَا تَرَدَّدَتْ فَإِنْ وَجَدَتْ مَسَاغًا وَ  
إِلَّا رَجَعَتْ عَلَى صَاحِبِهَا<sup>۲</sup>؛

همانا لعنت هنگامی که از دهان فرستنده آن خارج شود مردد می‌شود [بین این دو: فرستنده لعنت و شخص لعنت شده] پس اگر چیزی برای تباه کردن یافت [یعنی موردی شرعی و جایز برای لعنت شخص لعنت شده وجود داشت که لعنت به او می‌رسد] و الا برمی‌گردد به خود لعنت فرستنده.

اما جنبه دیگر لعن که مربوط به صورت شعاریت آن است هنگامی صحیح و جایز است که موجب برداشتهای توهین آمیز و دشنام گونه به عقاید دیگر مسلمانان، که برحسب وظیفه شرعی ملزم به مدارا و رعایت حسن همنشینی با آنها هستیم، نگردد. همچنان که در احوال شیخ طوسی - قدس سره - نقل

۱. علاوه بر تصریح اهل لغت بر دشنام بودن لعن که به تشریح آن پرداختیم این نکته را نیز باید بر آن اضافه نمود که دشنام بودن لعن از امور پذیرفته شده عرفی است که همه مردم بر آن اقرار دارند زیرا هر انسانی که به او و یا اجدادش لعن شود آن را نوعی دشنام تلقی کرده، از گوینده آن انتقام خواهد کشید؛ همچنان که واژه لعن نیز در بیشتر موارد آن، بدون اضافه به خداوند استعمال می‌شود که این موضوع نشان از آن دارد که لعن برای دشنام و نه نفرین به کار می‌رود.

۲. شیخ صدوق، *ثواب الأعمال*، ص ۲۷۰ و شیخ کلینی، *کافی*، ج ۲، ص ۳۶۰؛ *مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)*، ج ۲، ص ۲۰۹؛ شیخ حر عاملی، *وسائل الشیعة*، ج ۱۲، ص ۳۰۱؛ *بحار الانوار*، ج ۶۹، ص ۲۰۹.

شده است که:

بعضی از مخالفان به عرض خلیفه عباسی که معاصر شیخ ابوجعفر بود رسانیدند که او و اصحاب او از شیعه امامیه، سب صحابه می کنند [و بدانها دشنام می گویند] و کتاب مصباح او که دستور اعمال و ادعیه سنه متهجدان ایشان است بر آن گواهی می دهد زیرا که در دعای روز عاشورا از آن کتاب واقع است که: **اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوْلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَ أَبْدَأُ بِهِ أَوْلًا ثُمَّ الثَّانِي وَ الثَّلَاثِ وَ الرَّابِعِ**<sup>۱</sup>

پس خلیفه به طلب شیخ و کتاب مصباح فرستاد، چون شیخ با کتاب حاضر شد و باعث طلب او مذکور گردید منکر سب شد و چون کتاب را گشودند و دعای مذکور به او نمودند و گفتند این را چه عذر خواهید گفت؛ شیخ در بدیهه گفت: یا امیر المؤمنین! مراد از آن عبارت نه آن است که غمازان گمان برده اند بلکه مراد به «اول ظالم» قابیل قاتل هابیل است که بنیاد قتل در دنیا نهاد و ابواب لعن بر روی خود گشاد و مراد به «ثانی» عاقر ناقه صالح است و اسم عاقر «قیدار بن سالف» بود و مراد به «ثالث» قاتل یحیی بن زکریاست که به سب بَغِیْه‌ای از بغایای بنی اسرائیل اقدام به قتل آن معصوم نمود و مراد به «رابع» عبدالرحمن بن ملجم است - لعنه الله - که اقدام به قتل علی بن ابی طالب - علیه السلام - نمود. خلیفه چون آن تأویل را شنید تصدیق او نمود و انعام فرمود و از ساعی و غماز انتقام کشید.<sup>۲</sup>

۱. شیخ طوسی، مصباح المتجهد، ص ۷۷۶.

۲. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۸۱؛ سیدعلی بروجردی، طرائف المقال، ج ۲، ص ۴۶۳.

همان‌گونه مشاهده شد شیعهٔ امامیه همواره در طول تاریخ سعی بلیغ داشته‌است به گونه‌ای سخن گوید که دشمنان اسلام نتوانند از آن برای ایجاد تفرقه و آشوب میان مسلمین بهره برده، فضای صلح، مدارا و انسجام میان مسلمین را بر هم زنند؛ سیره‌ای که در واقع برگرفته از سیره و روایات اهل بیت - علیهم السلام - بوده و علمای آشنای به این مکتب لحظه‌ای در انتخاب آن دچار تردید نخواهند شد.<sup>۱</sup>

امروز نیز این که ما ظالمان به حق اهل بیت - علیهم السلام - را مستحق لعن می‌دانیم و در زیارت عاشورا به لعن آنها می‌پردازیم، جای تردیدی در آن نیست، خود اهل سنت هم مایل اند ظالمان به اهل بیت - علیهم السلام - را لعنت کنند، اما این که مراسمی خاص پیرامون این موضوع تشکیل شود و با تصریح به نام افرادی آنها را مخاطب لعن خویش قرار دهیم، باز هم خودفریبی است که ما را در دامان دشمنان اسلام می‌اندازد زیرا بخش عمدهٔ ثمرهٔ برگزاری این مراسم، اعلام عمومی آن، برای تبلیغات هدفمند است، به گونه‌ای که حتی اگر خود مراسم در خفا برگزار شود، خبر آن، اثر خود را خواهد گذاشت.<sup>۲</sup> به هر حال در دنیای امروز که کار غیر شرعی هم در موبایلها می‌چرخد، این کارها جای خود دارد، دهها سایت وهابی در حال حاضر مشغول اشاعهٔ این فیلمها هستند<sup>۳</sup> و برگزار کنندگان این مراسم در قبال تخریب وجههٔ اهل بیت

۱. همچنان که آیت‌الله آصف محسنی در نقد سند دست‌های از روایات که در جلد ۳۰ *بحار الانوار*، باب ۳۲۰، دربارهٔ طعن، لعن و تکفیر خلفای نخست آمده‌است، می‌نویسد: «این باب از بزرگترین ابواب *بحار الانوار* است و در آن، ۱۷۲ روایت گرد آمده‌است، اما تنها شش روایت آن معتبر است و شواهد و قرائن بر جعلی بودن جمله‌ای از آنها نیز حکایت می‌کند». هیچ یک از این شش روایت معتبر نیز، دلالت روشنی بر مقصود و عنوان مورد گزینش مرحوم علامه ندارد. ر.ک. علی آقائوری، *امامان شیعه و وحدت اسلامی*، ص ۳۰۵ به نقل از *مشرعهٔ بحار الانوار*، ج ۲، ص ۳۸-۴۰.

۲. همچنان که صاحب *قصص العلماء*، میرزا محمد تنکابنی، می‌نویسد: «در زمان محقق کرکی [علمای شیعه که در مکه بودند به علمای اصفهان نوشتند، یعنی به ارباب محرابها و منبرها، که شما سب می‌نمایید متخلفین را در اصفهان، و ما در حرمین شریفین می‌باشیم و ما را عامه به سب این سب عذاب و سیاست می‌نمایند...» میرزا محمد تنکابنی، *قصص العلماء*، ص ۴۵۱. «انکم تسبون ائمتهم فی اصفهان ونحن فی الحرمین نغذب بذلک اللعن و السب»، رسول جعفریان، *صقویه در عرصهٔ دین، فرهنگ و سیاست*، ج ۱، ص ۴۱.

۳. البته ممکن است در اینجا افرادی لب به اعتراض بکشایند که در مراسمهای ما اشخاص سنی مذهبی وجود

رسول الله - صلی الله علیه و آله - و جلوگیری از پیشرفت آن مسؤول اند. متأسفانه امروز این تصاویر و فیلمها دست آویزهایی برای دور نگاه داشتن ملت‌های سنی از حقیقت رسالت رسول الله - صلی الله علیه و آله - است؛ این تصاویر دست آویزهایی است برای قتل شیعیان عراق، پاکستان و ...، یک استشهادی وهابی با این تصاویر روزانه دهها شیعه می‌کشد. خود را فریب ندهیم، ما در مقابل اعمال خود مسؤول ایم و بی‌اعتنایی نسبت به اثرات این مراسم، قطعاً عقاب اخروی خواهد داشت چنان‌که حضرت امام باقر - علیه السلام - می‌فرمایند:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ يُحَسِّرُ الْعَبْدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَا نَدَى دَمًا فَيُدْفَعُ إِلَيْهِ شِبْهُ الْمَحْجَمَةِ أَوْ فَوْقَ ذَلِكَ فَيَقَالُ لَهُ: هَذَا سَهْمُكَ مِنْ دَمِ فُلَانٍ. فَيَقُولُ: يَا رَبِّ! إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّكَ قَبَضْتَنِي وَمَا سَفَكْتُ دَمًا. فَيَقُولُ: بَلَى سَمِعْتَ مِنْ فُلَانٍ رَوَايَةَ كَذَا وَكَذَا فَرَوَيْتَهَا عَلَيْهِ فَنَقَلْتُ حَتَّى صَارَتْ إِلَى فُلَانِ الْجَبَّارِ فَفَقَتَلَهُ عَلَيْهَا وَهَذَا سَهْمُكَ مِنْ دَمِهِ؛

بنده خدا روز قیامت محشور شود در حالی که دستش به خونی آلوده نشده‌است، [ظرفی] همانند [ظرف] خونگیری حجامت یا بیشتر از آن را به دستش بدهند و بگویند: این سهم توست از خون فلان کس. عرض می‌کند: پروردگارا! تو خود می‌دانی، تو خود جان مرا گرفتی؛ من خون کسسی را نریخته بودم [و هیچ خونی

---

ندارد که به ضبط صوت یا تصویر این مجالس بپردازند که در جواب باید گفت این سایتها نیز هیچگاه خود مستقیماً به تهیه و ضبط فیلم و صدا از این مراسم نپرداخته‌اند، بلکه همواره افراد شیعه نادانی بوده‌اند که به ضبط چنین تصاویری پرداخته و ساده‌لوحانه با انگیزه ترویج مکتب اهل بیت به نشر و اشاعه آن، مخصوصاً در اینترنت، می‌پردازند، دشمنان نیز با استفاده از همین محصولات به ایجاد تفرقه میان مسلمین پرداخته‌اند.

۱. شیخ کلینی، کافی، ج ۲، ۳۷۰؛ أحمد بن محمد بن خالد برقی، معاسن، ج ۱، ص ۱۰۵؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۵۱. (سند این روایت صحیح است. محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی [إشارة] عن یونس عن العلاء عن محمد بن مسلم)

بر گردنم نبود]. خداوند فرماید: آری! [اما] تو از فلانی روایتی چنین و چنان شنیدی و به ضرر او بازگو کردی، پس زبان به زبان به فلان ستمکار رسید و بدان روایت او را کشت و این بهره تو از خون اوست.<sup>۱</sup>

پس ما نیز اندکی مراقب گفتار و رفتار خود باشیم تا خدای نکرده شریک این جانیان در کشتار بندگان خدا نباشیم.

### ۳-۲. نهی از تکفیر مخالفان

متأسفانه همان‌گونه که در میان اهل سنت افرادی جاهل و متعصب وجود دارند که جز اندیشه خویش، هر تفکر دیگری را کفر و شرک می‌دانند و کوچکترین اختلاف نظر با عقاید خود را سبب خروج از اسلام و حتی جواز قتل فرد مقابل تصور می‌کنند؛ افراد متعصبی نیز در شیعه وجود دارند که جز شیعه، تمامی مسلمانان را کافر و نجس دانسته، اسلام و مسلمین را منحصر در شیعه قلمداد می‌نمایند.

متأسفانه علی‌رغم آن که این نظریه طرفداران چندانی در بین شیعیان ندارد، اما دشمنان اسلام برای ایجاد اختلاف و ضربه زدن به وحدت مسلمین، همواره به تبلیغ چنین اندیشه‌هایی می‌پردازند تا بدان وسیله مسلمانان را سرگرم تکفیر یکدیگر نموده، از اندیشیدن درباره مسائل اساسی جهان اسلام باز دارند.

اما جالب اینجاست که این پندار که نجات اخروی امت اسلام در انحصار شیعه امامیه است و بهشت اختصاصی ماست، نه با ظواهر آیات قرآنی<sup>۲</sup>

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ترجمه سیدجواد مصطفوی، ج ۴، ص ۷۷. ابا ویرایش.]

۲. آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که بیانگر آن است که اگر کسی خالصانه برای خداوند عملی را انجام دهد و عمل خویش از مظاهر شرک و پلیدی پاک نموده باشد به نتایج نیک آن خواهد رسید. آیاتی مانند: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ مِنَ آئِمَنِ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلُوا صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» کسانی که ایمان آورده‌اند و یهودان و ترسایان و صابئان، هر که از آنان [خدای و روز واپسین را باور داشته باشد و کار نیک و شایسته کند، پاداش آنان نزد پروردگارشان است، نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند.» (بقره، ۶۲) «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ\* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزله، ۸ و ۷). «پس هر کس به اندازه سنگینی

سازگار است و نه با روایات. صاحب نظران<sup>۱</sup> نیز از مجموعه ادله چنین استنباطی نکرده‌اند. اگر پژوهشی درباره منشأ این فکر صورت گیرد به دست خواهد آمد که یا از القائات دشمنان زیرک است و یا از ساخته‌های دوستان ساده‌اندیش، به ویژه با توجه به شاخ و برگهایی که برای این درخت بی‌ثمر ساخته‌اند و گفته‌اند: «شیعه باش و هر چه می‌خواهی بکن!»<sup>۲</sup>

اما جالب اینجاست که این چنین تفکر اتمی منحصر به زمان ما نیست و در

ذره‌ای کار نیک انجام دهد آن را می‌بیند و هر کس به اندازه سنگینی ذره‌ای کار بد کند آن را می‌بیند.» (وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ) (فصلت، ۳۳): «چه کسی به گفتار بهتر است از آن کس که به سوی خدا می‌خواند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید: من از مسلمین هستم.»

۱. شهید مطهری در این رابطه می‌گوید: «شما اگر به همین مسیحیت تحریف‌شده نگاه کنید و بروید در دهات و شهرها، آیا هر کشیسی را که می‌بینید، آدم فاسد و کثیفی است؟ والله میان همینها صدی هفتاد، هشتادشان مردمی هستند با یک احساس ایمانی و تقوا و خلوص که به نام مسیح و مریم، جقدر راستی و تقوا و پاکی به مردم داده‌اند، تقصیری هم ندارند؛ آنها به بهشت می‌روند، کشیسی آنها هم به بهشت می‌رود. پس حساب روحانیت حاکم فاسد مسیحی و پاپها را باید از اکثریت مبلغین و پیروان مسیح جدا کرد.» *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، ج ۳، ص ۴۳۹

۲. متأسفانه یکی از عوامل انحطاط و تباهی اجتماعات مسلمان در عصر حاضر، غرور بی‌جایی است که در دوره‌های متأخر در عده زیادی از مسلمانان و خصوصاً اکثریتی از شیعیان پدید آمده‌است زیرا اگر از این افراد پرسیده شود که آیا اعمال نیک غیر شیعه مورد قبول درگاه خدا واقع می‌شود؟ بسیاری از آنها جواب می‌دهند: نه و اگر از آنان پرسیده شود که اعمال بد و گناه شیعه چه حکمی دارد؟ جواب می‌دهند: همه بخشیده شده‌است. در پاسخ به این عده مختصراً باید گفت فرق بین شیعه و غیر شیعه وقتی آشکار می‌گردد که شیعه به برنامه‌ای که رهبرانش به او داده‌اند عمل نکند و غیر شیعه هم به برنامه دینی خود عمل کند، آن وقت تقدم شیعه بر غیر شیعه، هم در دنیا و هم در آخرت، روشن می‌شود. اما اگر بنا باشد شیعه و غیر شیعه به برنامه‌های مذهبی خویش عمل نکنند از این جهت فرقی با یکدیگر ندارد و به عبارتی فرق را باید در جانب مثبت جستجو کرد نه در جانب منفی. شهید علامه مطهری، *عدل الهی*، ص ۳۰۶ (همراه با اندکی تغییر). این در حالی است که این نحو خودستایی، کار اسرائیلیها و برخی از ترسایان است که به دروغ گفتند: «فَحَنُّ أَبْنَاءِ اللَّهِ وَأَحْبَابُهُ» (مائده، ۱۸): «ما فرزندان خدا و دوستان اخاص او هستیم.» یا گفتند: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا» (بقره، ۱۱۱): «هرگز جز آن که یهودی یا مسیحی باشد به بهشت در نمی‌آید» که این نیز دروغ است. یا گفتند: «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُمْ أَمْ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره، ۸۰): «[آتش هرگز به ما جز چند روزی در نمی‌گیرد. بگو: آیا در پیشگاه خداوند پیمانایی گرفته‌اید - که خداوند از سر پیمان خویش نمی‌رود - یا بر خداوند چیزی می‌بندید که از آن آگاهی ندارید؟]» [اینچنین یهودیان می‌گویند] ما در قیامت، بیش از چند روز معذب نیستیم. خداوند می‌فرماید: آیا شما از خداوند عهد و میثاقی گرفته‌اید؟ این خودستایی‌ها برای چیست؟ خودستایی، خودستایی، بسیار زشت است و اگر به صورت بیماری واگیرداری درآید و به جامعه‌ستایی و گروه‌ستایی تبدیل گردد، بالای عظیمی می‌شود و خطر نژادپرستی‌ای مانند نژادپرستی اسرائیلیها را در پی دارد؛ از این رو قرآن و سنت معصومین - علیهم السلام - خودستایی فردی را تحریم و منع کرده‌اند تا به نژادپرستی منجر نشود. جوادی آملی، *تفسیر موضوعی*، ج ۱۱، ص ۹۸-۹۹، ابا اندکی ویرایش]

زمان اهل بیت - علیهم‌السلام - نیز افرادی بوده‌اند که به خاطر تعصب و یا جهالت، به این اعتقاد رسیده بودند که جز شیعیان، تمامی مسلمانان کافر و نجس هستند. از همین رو گزارشهای بسیاری وجود دارد که اهل بیت - علیهم‌السلام - آنها را از این اعتقاد نهی کرده و اعتقاد درست را برای آنها تبیین نموده‌اند؛ اما با این حال وجود تعصب در بعضی اصحاب مانع از پذیرش فرمایش‌های آن بزرگواران می‌شده و حتی بحثهای جدی و طولانی میان اصحاب خاص ائمه و آن بزرگواران صورت می‌گرفته‌است آنچنان که در *کافی* از زراره نقل می‌کند:

دَخَلْتُ أَنَا وَ حُمْرَانَ أَوْ أَنَا وَ بُكَيْرٍ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ.  
 قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّا نُمَدُّ الْمُطَمَّرَ. قَالَ: وَ مَا الْمُطَمَّرُ؟ قُلْتُ: التُّرُّ  
 فَمَنْ وَافَقْنَا مِنْ عَلَوِيِّ أَوْ غَيْرِهِ تَوَلَّيْنَاهُ وَ مَنْ خَالَفْنَا مِنْ عَلَوِيِّ أَوْ غَيْرِهِ  
 بَرَّيْنَا مِنْهُ. فَقَالَ لِي: يَا زُرَّارَةُ! قَوْلُ اللَّهِ أَصْدَقُ مِنْ قَوْلِكَ فَأَيُّنَ الَّذِينَ  
 قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ  
 الْوِلْدَانَ لَا يَسْتَضِعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»؟ أَيْنَ «الْمُرْجُونَ لِأَمْرِ  
 اللَّهِ»؟ أَيْنَ الَّذِينَ «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا»؟ أَيْنَ «أَصْحَابُ  
 الْأَعْرَافِ»؟ أَيْنَ «الْمَوْلُفَّةَ قُلُوبُهُمْ»؟

وَ زَادَ حَمَّادٌ فِي الْحَدِيثِ. قَالَ: فَارْتَفَعَ صَوْتُ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ  
 السَّلَامُ - وَ صَوْتِي حَتَّى كَانُ يَسْمَعُهُ مِنْ عَلِيٍّ بَابَ الدَّارِ  
 وَ زَادَ فِيهِ جَمِيلٌ عَنْ زُرَّارَةَ فَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَنِي وَ بَيْنَهُ قَالَ لِي: يَا  
 زُرَّارَةُ! حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُدْخَلَ الضَّلَّالَ الْجَنَّةَ!

[زراره نقل کرده‌است که] من و حمران یا من و بکیر<sup>۱</sup> به

۱. شیخ کلینی، *کافی*، ج ۲: کتاب‌الایمان و الکفر، ص ۳۸۳؛ محمد بن مسعود عیاشی، *تفسیر عیاشی*، ج ۲، ص ۹۳؛ *بحار الانوار*، ج ۶۹، ص ۱۶۴ و محدث حویزی، *تفسیر نور الثقلین*، ج ۱، ص ۵۳۸. (سند این روایت صحیح است. علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن زرارة).

۲. [این سه بزرگوار با هم برادر همه از خاندان «اعین» بوده‌اند (ر.ک. پژوهشی پیرامون زراره و خاندان‌اعین، عباسعلی صدیقی نسب، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵-۱].

نزد امام باقر - علیه السلام - رفتیم. [مطلبی را نقل کرد تا جایی که] گفت: بدو گفتم: ما تراز به کار می‌بریم. گفت: تراز چیست؟ گفتم: شاغول، هر کس همراهیمان کند از نسل حضرت امیر باشد یا نه به او [به عنوان یک مسلمان و اهل نجات] رو می‌کنیم و هر کس مخالفتمان کند از نسل حضرت امیر باشد یا نه از او [به عنوان یک گمراه و اهل هلاک] دور می‌شویم. امام در اینجا به من گفت: ای زراره! سخن خداوند از سخن تو درست‌تر است پس [در این تقسیم‌بندی تو] کجایند آنان که خداوند - که عزیز است و جلیل - گفت: «مگر ناتوان ماندگانی [حقیقی] - از مردان و زنان و کودکان - که توان چاره نمی‌دارند و به راهی ره نمی‌برند»، «وانهادگان تا فرمان خداوند»<sup>۲</sup> کجایند؟ آنان که «کار شایسته را با [کاری] دیگر که بد است در آمیخته‌اند»<sup>۳</sup> کجایند؟ «بلندی‌نشینان»<sup>۴</sup> کجایند؟! [مصادیق تعبیر خداوند که در مصارف زکات فرمود] «کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می‌شود»<sup>۵</sup> کجایند؟»

و [این را] حمّاد [بن عیسی] در روایت [هشام بن سالم

۱. نساء، ۹۸. [در آیه قبلی خداوند حرف آنان را که خود، خود را مستضعف: ناتوان مانده خوانده اند نپذیرفته است. و]

۲. توبه، ۱۰۶: «و دیگران [از اعراب] و انهادگان تا فرمان خداوند اند یا آنان را شکنجه می‌کند و یا بر آنان بازمی‌گردد و خداوند دانای حکیم است.» - و]

۳. توبه، ۱۰۲: «و دیگری هستند [از اعراب] که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با [کاری] دیگر که بد است در آمیخته‌اند؛ امید است خدا بر آنان بازگردد آیا توبه آنان را بپذیرد که خدا آمرزندهٔ مهربان است.» (ترجمه آقای فولادوند با اندکی ویرایش) - و]

۴ - اعراف، ۴۸ و ۴۹:

۵ - توبه، ۶۰. ترجمه جناب مکارم شیرازی.



از زراره [افزود: «زراره] گفت: پس صدای امام باقر -  
علیه السلام - و من بلند شد تا این که هر کس پشت در  
بود می‌شنید.»<sup>۱</sup>

و [باز] جمیل بن دراج [این را] از زراره [بر آن حدیث]  
افزود: «پس چون سخن گفتن من و امام به درازا کشید  
امام فرمود: ای زراره! [خلاصت کنم؟]» (آیا) بر خداوند  
حتم است که گمراهان را به بهشت نبرد؟<sup>۲</sup>

در روایتی دیگر آن حضرت تنگ نظری و افراط زراره در تعمیم کفر به  
تمامی جاهلان و منکران امامت را، ناشی از جوانی، جهل و کینه وی نسبت به  
مخالفتان دانسته است و یاد آوری می‌کند: «إِنْ كَبُرَتْ رَجَعَتْ وَ تَحَلَّلْتَ عَنْكَ عَقْدُكَ؟<sup>۳</sup>

۱. روی هم رفته از این حدیث استفاده می‌شود که زراره ابن‌اعین ۸۰ تا ۱۵۰ هـ.ق [مرد بی‌ادب و بی‌اطلاعی  
بوده و حدیث به حسب ظاهر دلالت بر مذمت زراره می‌کند، در صورتی که جلالت قدر و مقام او مورد اتفاق  
شیعه است و روایات بسیاری در مدح او رسیده تا به جایی که او را فقیه‌ترین اصحاب حضرت باقر اولاد ۵۷  
- شهادت ۱۱۴ هـ.ق] و صادق [۱۷ ربیع الأول سال ۸۳ تا ۲۵ شوال ۱۴۸ هـ.ق] - علیهما السلام - دانسته‌اند  
و لذا برای جواب از این حدیث و نظائر آن وجوهی گفته‌اند: مانند این که گفته‌اند: این امور در آغاز کارش بوده  
پیش از آن که معرفتش کامل گردد، یا این که طبع و خوی او این‌گونه بوده و نمی‌توانسته خودداری کند از بحث  
و مشاجره نه به خاطر شک و تردید و بی‌اعتنایی او، یا قصدش آموختن کیفیت مناظره در این مطلب بوده که  
با مخالفین بتواند بحث کند، یا از شدت علاقه‌ای که به ائمه - علیهم السلام - داشته‌است راضی نمی‌شده که  
مخالفین به بهشت روند. اما علامه شعرانی (ره) عقیده بعضی شراح کافی همچون مجلسی و ملا صالح مازندرانی  
را که پنداشته‌اند این روایت در مقام بیان انحراف فکری زراره است و باید آن را بر محملی دیگر حمل کرد رد  
می‌کند و می‌گوید: قوله آی المصالح [دل علی سوء آدب زراره و انحرافه] أما سوء الأدب فهو كذلك و أما  
الانحراف فلا يدل کلامه علیه إذ رب محب يطيش فيخرج عن الأدب لا عن الحب و ليس كل أحد معصوماً عن  
الزلل. أما رأيت ولداً برأ بوالديه قد يتفق عند الغضب أن يخشن الكلام و يهجر الوالد ثم يندم من قريب و يعتذر و  
روی من ابن عباس آمد من ذلك بالنسبة إلى أمير المؤمنين - علیه السلام - و كان تابعاً و ليا له من أول عمره  
إلى آخره بعد ذاك العتاب و قبله بل يدل هذا الحديث على أن زراره مفرطاً في الولاية مبالغاً فيه زانداً متجاوزاً  
عن الحد الذي كان يرضى به الإمام - علیه السلام - و كان يرى أن كل متخلف عن أهل البيت كافر و ردّعه  
عنه الإمام - علیه السلام - بأن المستضعفين من الضلال في الجنة؛ ر.ک. مولی محمد صالح مازندرانی، شرح  
أصول کافی، ج ۱۰، ص ۵۴ حاشیه علامه شعرانی.

۲. در بعضی نسخه‌ها «ان يدخل الجنة» بدون لفظ «لا» است که ترجمه‌اش چنین می‌شود «ای زراره! حق  
است بر خدا که گمراهان آنه کافران و جاهلان را به بهشت ببرد.» و با بودن لفظ «لا» چنان که علامه مجلسی  
فرموده‌است: جمله استفهام انکاری است. البته عیاشی در تفسیرش این جمله را بدین گونه آورده‌است: يَا زُرَّارَةُ  
حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَكَ الْجَنَّةَ؛ ای زراره! شایسته است که خداوند تو را وارد بهشت کند. تفسیر عیاشی، ج ۲،  
ص ۹۳

۳. شیخ کلینی، کافی، ج ۲، «باب الضلال»، ص ۴۰۳ و «باب أصحاب الأعراف» ص ۴۰۸ و رجال کشی، ص ۱۴۲ با  
←

یعنی اگر پا به سن بگذاری، از این عقیده باز می‌گردی و از این قید و بند رها می‌شوی».

همچنین در کافی روایت دیگری وجود دارد که حاکی از بحث جدی‌تری میان سه تن از اصحاب و امام دارد. آن‌گونه که هاشم بن برید (مشهور به صاحب البرید [مسئول امور نامه‌رسانی]) یکی از اصحاب امام صادق - علیه

این تفاوت که در آن این عبارت آمده‌است: «أما إنك لو بقيت لرجعت عن هذا الكلام ولحلت عندك» [اما اگر تو همچنان باشی از این قول باز می‌گردی و موضوع نزدت حل می‌شود] همچنین در ادامه آمده: «قَالَ وَأَصْحَابُ زُرَّارَةَ يَقُولُونَ لِرَجْعَتِ عَنْ هَذَا الْكَلَامِ وَتَحَلَّلْتَ عَنْكَ عَقْدُ الْإِيمَانِ» [گفت: و نزدیکان زراره می‌گویند از این سخن بازگشتی و عقده‌های ایمان از تو گشوده شد؛ در بررسی این روایت باید گفت که آن از چند طریق وارد شده که بعضی از آنها ضعیف و بعضی صحیح است و از همین جهت محمدباقر بهبودی در حاشیه بحار الانوار که این روایت را از رجال کشی آورده، بعد از نقل کلام علامه مجلسی در مورد وجود محمد بن عیسی در سند این حدیث در کافی، می‌نویسد: «این روایت از کشی است و اگرچه در طریق آن محمد بن عیسی نیست، اما روایت به خاطر وجود احمد بن هلال در سندش ضعیف است. با حل این حدیث طریق دیگری در کافی و در باب «اصحاب و اعراف» دارد که به آن سند موثق می‌باشد؛ همان‌گونه که خود علامه مجلسی در شرح کافی، ج ۲، ص ۳۹۶ آن را تأیید نموده‌است. پس حق این است که گفته شود: این بحث و مجادله در زمان جوانی زراره بوده‌است و از این رو امام در همان روایت به او فرمودند: «فكيف تصبر و أنت شاب» [چگونه صبر کنی در حالی که جوان ای او لزومی ندارد که ما اعتقاد داشته باشیم که زراره در دوران جوانی نیز دارای معرفت کامل و جلالت قدر بوده‌است، بلکه او هر چه سنش بالاتر می‌رفت بر معرفتش نیز افزوده می‌شد. «بحار الانوار»، ج ۶۹، ص ۱۶۸] اما علامه شعرانی این‌گونه توجیهات را در مورد روایت نمی‌پذیرد؛ بلکه پافشاری زراره را ناشی از نگاه نادرست و متفاوت وی به موضوع مورد بحث با امام می‌داند؛ که همین امر باعث شده تا از سخنان امام قانع نشود. ایشان همچنین پافشاری زراره را هم برای روشن شدن موضوع مورد بحث می‌داند و می‌نویسد: و لاریب أن الروایة تدل علی تخطفة زرارة فی رأیه و إنه کان مقصراً علیه غیر قانع بما احتج به - علیه السلام - و کان زرارة یری أن الناس علی قسمین فقط لا ثالث لهما: أما مؤمن ناج يدخل الجنة و أما کافر یدخل النار و لیس بینهما واسطة و مقتضى أحكام الفقه هو ما اختاره زرارة ... و هذا الخبر و إن کان ضعيفاً بمحمد بن عیسی بن عبید علی ما ذکره الشارح لکن مضمونه مستفیض عن زرارة و سبق حدیث بهذا المضمون عنه لیس فی طریقہ محمد بن عیسی بن عبید و لا غیره ممن یطعن فيه ... و کان علی زرارة أن یسلم للإمام - علیه السلام - و یرتدع عن مقاله و لا یصر علی مخالفة المعصوم - علیه السلام - ولكن ذلك غیر عجیب من كثير من الرواة فقد اتفق إن عرضت لهم شبهة لم تزل عن ذهنهم بعد مدة و لم یکن إصراره علی الإنکار بل علی الإستفتاح و الإستیضاح إذ تعسر تقطنه لمراده - علیه السلام - لجموده علی الالتزام بظواهر أحكام الفقه و نری مثله فی كثير من أمثاله فی أمثال هذه المسائل مثلاً الصحیح عند المتکلمین ما یوجب الثواب و عند الفقهاء ما یوجب اسقاط القضاء و یوافق الأمر الواقعی یعرف کل منهما بحسب ما یرى فی علمه و لما کان نظر الفقیه إلی أحكام الدنیا فکل عبادة لم یستتبع تبعه فهی صحیحة عنده و نظر المتکلم إلی حکم الآخرة فکل عبادة استحق بها ثوابا فهی صحیحة عنده و یرى الثمرة فی الصلاة باستصحاب الطهارة بعد ما تبین الحدیث فإنها باطلة عند الفقیه و یستحق بها ثواباً عند المتکلم و صوم یوم الفطر لمن لم یثبت عنده الهلال فإنه باطل عند الفقیه و یستحق به الثواب عند المتکلم و المتوغل فی الفقه الحاضر کل أمر الدین فی الفقه یلتزم بأن الصائم فی الصیف مع الحر و تحمل الشدة بقصد التقرب إلی الله تعالی یستحق ثواباً إذا صادف یوم الفطر و هو لا یعلم لثواب من لم یصادف و هو یعلم، مولى محمد صالح مازندرانی، شرح أصول کافی، امع تعلیقات علامه شعرانی، ج ۱۰، ص ۱۱۱. ر.ک. اصول فقه (مبانی حقوق اسلامی)، مؤسسه پژوهشی ابن سینا، ص ۱۸۵ و شهید مطهری، کلیات علوم اسلامی، ج ۳ (اصول فقه، فقه)، ص ۵۶»

السلام - می‌گوید:

كُنْتُ أَنَا وَ مُحَمَّدٌ بْنُ مُسْلِمٍ وَ أَبُو الْخَطَّابِ مُجْتَمِعِينَ فَقَالَ لَنَا أَبُو الْخَطَّابِ: مَا تَقُولُونَ فِي مَنْ لَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ؟ فَقُلْتُ: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ فَهُوَ كَافِرٌ. فَقَالَ أَبُو الْخَطَّابِ: لَيْسَ بِكَافِرٍ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ فَإِذَا قَامَتْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ فَلَمْ يَعْرِفْ فَهُوَ كَافِرٌ. فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ بْنُ مُسْلِمٍ: سُبْحَانَ اللَّهِ مَا لَهُ إِذَا لَمْ يَعْرِفْ وَ لَمْ يَجِدْ يَكْفُرُ؛ لَيْسَ بِكَافِرٍ إِذَا لَمْ يَجِدْ. قَالَ: فَلَمَّا حَجَّجْتُ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ فَقَالَ: إِنَّكَ قَدْ حَضَرْتَ وَ غَابَا وَ لَكِنْ مَوْعِدُكُمْ اللَّيْلَةَ الْجَمْرَةَ الْوُسْطَى بِمِئَى. فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ اجْتَمَعْنَا عِنْدَهُ وَ أَبُو الْخَطَّابِ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ مُسْلِمٍ فَتَنَاوَلُوا سَادَةً فَوَضَعَهَا فِي صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ لَنَا: مَا تَقُولُونَ فِي خِدْمَتِكُمْ وَ نِسَائِكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ؟ أَلَيْسَ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: أَلَيْسَ يَشْهَدُونَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: أَلَيْسَ يَصُومُونَ وَ يَصُومُونَ وَ يَحُجُّونَ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَيَعْرِفُونَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَمَا هُمْ عِنْدَكُمْ؟ قُلْتُ: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ فَهُوَ كَافِرٌ. قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا رَأَيْتَ أَهْلَ الطَّرِيقِ وَ أَهْلَ الْمِيَاهِ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: أَلَيْسَ يَصُومُونَ وَ يَحُجُّونَ؟ أَلَيْسَ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَيَعْرِفُونَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَمَا هُمْ عِنْدَكُمْ؟ قُلْتُ: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ فَهُوَ كَافِرٌ. قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا رَأَيْتَ الْكَعْبَةَ وَ الطَّوَافَ وَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ تَعَلَّقَهُمْ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: أَلَيْسَ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ يَصُومُونَ وَ يَصُومُونَ وَ يَحُجُّونَ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَيَعْرِفُونَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَمَا تَقُولُونَ فِيهِمْ؟ قُلْتُ: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ فَهُوَ كَافِرٌ. قَالَ:

سُبْحَانَ اللَّهِ! هَذَا قَوْلُ الْخَوَارِجِ. ثُمَّ قَالَ: إِنْ شِئْتُمْ أَخْبِرْتُكُمْ. فَقُلْتُ: أَنَا لَا! فَقَالَ: أَمَا إِنَّهُ شَرٌّ عَلَيْكُمْ أَنْ تَقُولُوا بِشَيْءٍ مَا لَمْ تَسْمَعُوهُ مِنَّا. قَالَ: فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يُدِيرُنَا عَلَى قَوْلِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ.<sup>۱</sup>

من و محمد بن مسلم و ابوالخطاب در یک جا گرد آمده بودیم؛ ابوالخطاب پرسید عقیده شما درباره کسی که امر امامت را نشناسد چیست؟ من گفتم: به عقیده من کافر است. ابوالخطاب گفت: تا حجت بر او تمام نشده کافر نیست، اگر حجت تمام شد و شناخت آنگاه کافر است. محمد بن مسلم گفت: سبحان الله! اگر امام را نشناسد و وجود و انکار هم نداشته باشد چگونه کافر شمرده می‌شود؟! خیر، ناآگاه اگر منکر نباشد کافر نیست. [به این ترتیب ما سه نفر عقاید مخالف داشتیم.]

موقع حج رسید، به حج رفتیم و در مکه به حضور امام صادق - علیه السلام - رسیدم. جریان مباحثه سه نفری را به عرض رساندم و نظر امام را خواستم. امام فرمود: تو حاضری و آن دو غایب؛ [یعنی هنگامی میان شما قضاوت می‌کنم و به این سؤال پاسخ می‌دهم که آن دو نفر هم حضور داشته باشند.] وعده گاه من و شما سه نفر، همین امشب در منا نزدیک جمره وسطی.

شب که شد سه نفری رفتیم. امام در حالی که بالشی را به سینه خود چسبانده بودند سؤال را شروع کرد و فرمود: چه می‌گویید درباره خدمتکاران، زنان، افراد خانواده خودتان؟ آیا آنها به وحدانیت خدا شهادت نمی‌دهند؟

۱. شیخ کلینی، کافی، ج ۲، باب الضلال، ص ۴۰۱.

من گفتم: آری.

فرمودند: آیا به رسالت پیغمبر - که درود خداوند بر او و خاندانش باد - گواهی نمی‌دهند؟

عرض کردم: آری.

فرمودند: آنها مانند شما امامت و ولایت را می‌شناسند؟  
عرض کردم: نه.

فرمودند: پس تکلیف آنها به عقیده شما چیست؟  
عرض کردم: عقیده من این است که هر کس امام را  
نشناسد کافر است.

فرمودند: سبحان الله! آیا مردم کوچه و بازار را ندیده‌ای،  
سقاها را ندیده‌ای؟

عرض کردم: چرا، دیده‌ام و می‌بینم.

فرمودند: آیا اینها نماز نمی‌گزارند؟ روزه نمی‌گیرند؟  
حج نمی‌کنند؟ به وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر - که  
درود خداوند بر او و خاندانش باد - شهادت نمی‌دهند؟  
عرض کردم: آری.

فرمودند: اینها مانند شما امام را می‌شناسند؟  
عرض کردم: نه.

فرمودند: پس وضع اینها چیست؟  
عرض کردم: به عقیده من هر که امام را نشناسد کافر  
است.

فرمودند: سبحان الله! آیا وضع کعبه و طواف این مردم را  
نمی‌بینی؟ هیچ نمی‌بینی که اهل یمن چگونه به پرده‌های  
کعبه می‌چسبند؟

عرض کردم: آری.

فرمودند: آیا اینها به توحید و نبوت اقرار و اعتراف ندارند؟

آیا نماز نمی گزارند؟ روزه نمی گیرند؟ حج نمی کنند؟

عرض کردم: آری.

فرمودند: خوب آیا اینها مانند شما امام را می شناسند؟

عرض کردم: نه.

فرمودند: عقیده شما درباره اینها چیست؟

عرض کردم: به عقیده من هر که امام را نشناسد کافر

است.

فرمودند: سبحان الله! این عقیده خوارج است.

امام آنگاه فرمود: حال مایل هستید که حقیقت را

بگویم؟

من [که می دانستم سخن امام بر ضد عقیده من است]<sup>۱</sup>

گفتم: من نه [نمی خواهم].

امام فرمودند:

چیز بسیار بدی با خود دارید که آنچه را از ما شنیده اید

قائل اید.

[هاشم بعدها به دیگران چنین<sup>۲</sup> گفت:

گمان بردم که امام نظر محمد بن مسلم را تأیید می کند و

می خواهد ما را به سخن او برگرداند.

فراتر از اینها روایات دیگری نیز وجود دارد که در آنها ائمه - علیهم

السلام - گمراهی و ضلالت انسان را از دوزخی بودن او جدا می دانند. اکنون

از باب نمونه به بیان سه روایت در این زمینه می پردازیم:

۱. [برگرفته از متن. این تعبیر توضیحی از مرحوم فیض است. - و.]

۲. [این تعبیر در متن بود. - و.]

الف) سلیم بن قیس هلالی می گوید:

قَالَ: فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَرَأَيْتَ مَنْ قَدْ وَقَفَ فَلَمْ يَأْتِ بِكُمْ وَ لَمْ يُعَادِكُمْ وَ لَمْ يَنْصِبْ لَكُمْ [وَلَمْ يَتَّعِصِبْ] وَ لَمْ يَتَوَلَّكُمْ وَ لَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ قَالَ لَا أَدْرِي وَ هُوَ صَادِقٌ؟ قَالَ: ... فَأَمَّا مَنْ وَحَدَ اللَّهُ وَ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَا يَتَنَا وَ لَا ضَالَّةَ عَدُوِّنَا وَ لَمْ يَنْصِبْ شَيْئًا وَ لَمْ يُحِلَّ وَ لَمْ يُحَرِّمْ وَ أَخَذَ بِجَمِيعِ مَا لَيْسَ بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ مِنَ الْأُمَّةِ فِيهِ خِلَافٌ فِي أَنْ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - أَمَرَ بِهِ وَ كَفَّ عَمَّا بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ مِنَ الْأُمَّةِ [فِيهِ] خِلَافٌ فِي أَنْ اللَّهُ [أَمَرَ بِهِ أَوْ] نَهَى عَنْهُ [فَلَمْ يَنْصِبْ شَيْئًا] وَ لَمْ يُحِلَّ وَ لَمْ يُحَرِّمْ وَ لَا يَعْلَمَ وَ رَدَّ عِلْمَ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ فَهَذَا نَاجٍ وَ هَذِهِ الطَّبَقَةُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَيْنَ الْمُشْرِكِينَ هُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ وَ أَجْلُهُمْ ...!؛

به امیر المؤمنین - علیه السلام - عرض کردم: یا امیر المؤمنین! چه می فرمایید درباره کسی که توقف کرده است؛ نه به شما اقتدا کرده و نه شما را دشمن داشته است؟ دشمنی شما را عقیده خود قرار نداده [و تعصب هم ندارد]. ولایت شما را ندارد و از دشمن شما هم بیزاری نمی جوید. او می گوید: «نمی دانم» و راست می گوید. امام فرمودند: [...] اما کسی که خدا را به یگانگی قبول دارد و به پیامبر - صلی الله علیه و آله - ایمان آورده ولی نسبت به ولایت ما و گمراهی دشمن ما شناخت ندارد و سرکشی هم نکرده است و چیزی را حلال یا حرام نکرده است و همه آنچه را در بین اختلاف کنندگان امت در آن اختلافی نیست که خداوند - که عزیز است

و جلیل - به آن امر کرده [یا از آن نهی نموده است] قبول دارد و از موارد اختلافی گروههای گوناگون امت در خصوص آنچه خداوند [به آن امر کرده یا] از آن نهی نموده است کناره گرفته است [در نتیجه نه سرکشی کرده است] و نه چیزی را حرام کرده یا حلال نموده؛ او نمی داند و علم آنچه بر او دشوار شده را به خدا واگذار نموده است؛ چنین شخصی نجات یافته است و این طبقه بین مؤمنان و مشرکان قرار دارند و قسمت اعظم مردم و انبوهترین آنهایند ...<sup>۱</sup>

ب) همچنین در کتاب سلیم بن قیس آمده که هنگامی اشعث بن قیس به امیر المؤمنین گفت: به خدا سوگند، اگر حق این گونه که تو می گویی باشد، پس باید همه مسلمانان هلاک شوند، مگر تو و شیعیانت! امیر المؤمنین - علیه السلام - خطاب به او فرمودند:

فَإِنَّ الْحَقَّ وَاللَّهُ مَعِيَ يَا ابْنَ قَيْسٍ كَمَا أَقُولُ وَ مَا هَلَكَ مِنَ الْأُمَّةِ إِلَّا النَّاصِبُونَ [وَ النَّاكِبُونَ] وَ الْمُكَابِرُونَ وَ الْجَاحِدُونَ وَ الْمُعَانِدُونَ فَأَمَّا مَنْ تَمَسَكَ بِالتَّوْحِيدِ وَ الْإِقْرَارِ بِمُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الْمِلَّةِ وَ لَمْ يَظْهَرْ عَلَيْنَا الظُّلْمَةَ وَ لَمْ يَنْصَبْ لَنَا الْعَدَاوَةَ وَ شَكَّ فِي الْخِلَافَةِ وَ لَمْ يَعْرِفْ أَهْلِهَا وَ وُلَاتَهَا وَ لَمْ يَعْرِفْ لَنَا وَايَةَ وَ لَمْ يَنْصَبْ لَنَا عَدَاوَةً فَإِنَّ ذَلِكَ مُسْلِمٌ مُسْتَضْعَفٌ يُرْحَى لَهُ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ يُتَخَوَّفُ عَلَيْهِ ذُنُوبُهُ؛<sup>۲</sup>

ای پسر قیس! به خدا قسم همان طور که می گویم به یقین حق با من است. ولی از امت جز سرکشان [و بیعت شکنان] و زور گویان و انکار کنندگان و دشمنی کنان هلاک

۱. اسماعیل انصاری، ترجمه کتاب سلیم بن قیس (سرار آل محمد)، ص ۲۵۲ [با ویرایش].

۲. کتاب سلیم بن قیس، ص ۶۷۰ و بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۴۷۱.



نمی‌شوند. اما کسی که به توحید تمسک جوید و به محمد - صلی الله علیه و آله - اقرار نماید و از دین خارج نشود و از ظالمان بر ضد ما پشتیبانی نکند و دشمنی را موجب سرکشی در برابر ما قرار ندهد، در حالی که درباره‌ی جانشینی شک داشته باشد و اهل آن و والیان‌ش را نشناسد و به ولایت ما معرفت نداشته باشد و دشمنی را موجب سرکشی در برابر ما قرار ندهد، چنین کسی مسلمان مستضعفی است که رحمت خدا درباره‌ی او امید می‌رود و از جهت گناهانش بر او ترسیده می‌شود [میان خوف و رجاست].

ج) امام صادق از پدر بزرگوارشان و ایشان از پدرش - علیهم السلام - روایت می‌کنند که امیر المؤمنین - علیه السلام - فرمودند:

إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ النَّبِيُّونَ وَ الصَّادِقُونَ وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ الشُّهَدَاءُ وَ الصَّالِحُونَ وَ خَمْسَةُ أَبْوَابٍ يَدْخُلُ مِنْهَا شِيعَتُنَا وَ مُحِبُّونَا،... وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ سَائِرُ الْمُسْلِمِينَ مِمَّنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ فِي قَلْبِهِ مِقْدَارُ ذَرَّةٍ مِنْ بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛<sup>۱</sup>

همانا بهشت هشت دروازه دارد: دروازه‌ای که پیامبران و راستگویان از آن وارد می‌شود، دروازه‌ای که شهیدان و نیکوکاران از آن وارد بهشت می‌شوند، پنج دروازه نیز مخصوص شیعیان و دوستداران ماست که از آن وارد بهشت می‌شوند [...] و دروازه‌ای که دیگر مسلمانان از کسانی که به یگانگی خداوند شهادت داده، ذره‌ای کینه‌ی ما اهل بیت را در دل ندارند از آن وارد می‌شوند.

د) محمد بن احمد انصاری گوید: گروهی از مفوضه<sup>۱</sup> و مقصره، کامل بن ابراهیم مدنی را نزد امام حسن عسکری - علیه السلام - فرستادند، کامل در این باره گزارش می‌دهد:

من در نظر داشتیم از او سؤال کنم: جز آن که شناخت مرا داشته باشد و اعتقاد مرا [در امامت شما] وارد بهشت نمی‌شود؟<sup>۲</sup>

هنگامی که وارد محضر آقا قیام ابامحمد - علیه السلام - شدم دیدم ایشان لباس سفید نرم و نازکی پوشیده‌است، با خود فکر کردم ولی خدا و حجت او از لباسها، نرم و نازکش را در بر خود می‌کند ولی ما را به همسانی با برادران [فقیرمان] دعوت می‌کند و از پوشیدن این نوع لباس نهی می‌نماید.

در این هنگام امام - علیه السلام - [متوجه من شد] و در حال تبسم فرمود: ای کامل! (و بعد آستین خود را بالا برد و بازوانش را نشان داد، [من متوجه شدم] از لباس سیاه خشنی بر پوستش رد و خش افتاده‌است): این لباس برای خدا و آن دیگری برای شماست.

۱. مفوضه گروهی از غالیان اند، اما تفاوت آنها با سایر غالیان در این است که ائمه - علیهم السلام - را حادث و مخلوق می‌دانند. با این حال، آفرینش و روزی دادن را به آنها نسبت می‌دهند و معتقد اند که خداوند تنها آنان را خلق کرده و خلقت جهان و هر آنچه در آن است و همه افعال را به آنها واگذار کرده‌است. (المفوضه صنف من الغلاة و قولهم الذی فالقوا به من سواهم من الغلاة اعترافهم بحدوث الأئمة و خلقهم و نفی القدم عنهم و إضافة الخلق و الرزق مع ذلك فالقوا به من سواهم من الغلاة اعترافهم بحدوث الأئمة و خلقهم خاصة و أنه فوض إليهم خلق العالم بما فيه و جميع الأفعال.) شیخ مفید، *نصیح اعتقادات الامامیه*، چاپ اول: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، قم ۱۴۱۳ق، ص ۱۳. همچنین در مورد مفوضه بنگرید به: *مکتب در فرا بند تکامل*، سیدحسین مدرسی طباطبایی، ترجمه هاشم ایزدپناه، انتشارات کویر، دوم، ۱۳۸۶، صص ۶۷ - ۷۳. البته علامه مجلسی نیز در کتاب *بحار الانوار* برای تفویض امر به ائمه - علیهم السلام - معانی و مقاصد مختلفی (همانند تفویض در امر دین، تفویض در اداره جامعه، تفویض در بیان علوم و احکام، تفویض در کیفیت حکم و داوری و تفویض در بخشش) ذکر کرده و به رد بیشتر آنها پرداخته‌است. رک. *بحار الانوار*، ج ۲۵، صص ۳۵۰-۳۴۷.

۲. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي أَسْأَلُهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَ مَعْرِفَتِي وَ قَالَ بِمَقَالَتِي

من سلام کردم و در کنار دری که پرده‌ای نازک بر آن آویخته بود نشستم. بادی وزید و پرده را بالا برد؛ آنگاه به کودکی برخوردیم که مانند پاره‌ای از ماه بود، آن کودک چهار سال و یا در همین حدود بود، [او متوجه من شد و] فرمود: ای کامل بن ابراهیم! من از این خطاب بر خود لرزیدم و ملهم شدم و گفتم: بفرمایید آقایم! فرمودند: نزد ولی و حجت و دروازه‌ی خدا آمده‌ای تا از او بپرسی جز آن که شناخت تو را داشته باشد و اعتقاد [در امامت ما] را وارد بهشت نمی‌شود؟ گفتم: آری به‌خدا. فرمود: اگر این صحیح باشد وارد شوندگان به بهشت کم خواهند شد. به خداوند سوگند گروهی داخل بهشت می‌گردند که به آنها «حقیه» گفته می‌شود. گفتم: آقای من! این جماعت چه کسانی اند؟

فرمود: گروهی هستند که از محبت علی (ع) به حق او سوگند می‌خورند ولی نمی‌دانند حق او چیست و فضل او کدام است.<sup>۱</sup>

در این موقع دقیقی سکوت کرد، بعد فرمود: آمده‌ای که راجع به اعتقاد «مفوضه» بپرسی؟ دروغ گفته‌اند، بلکه دل‌های ما ظرف خواست خداست وقتی او بخواهد ما خواهیم خواست. خداوند می‌فرماید: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» [و نمی‌خواهید مگر این که خداوند بخواهد].<sup>۲</sup> در این موقع پرده به حال اول باز گشت و دیگر من

۱. قَالَ: قَوْمٌ مِنْ حُبِّهِمْ لِعَلِّي يَخْلِفُونَ بِحَقِّهِ وَ لَا يَدْرُونَ مَا حَقُّهُ وَ فَضْلُهُ.

۲. وَ جِئْتُ تَسْأَلُهُ عَنِ مَقَالَةِ الْمُفَوَّضَةِ كَذَّبُوا نَبْلَ قُلُوبِنَا أَوْعِيَّةً لِمَشِيئَةِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا وَ اللَّهُ يَقُولُ وَ مَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ (انسان، ۳۰ و تکویر، ۲۹).

نمی توانستم آن را بالا بزنم.

امام حسن عسکری - علیه السلام - با لبخند به من نگاهی کرد و فرمود: کامل! دیگر برای چه نشستهای؟! [امام و] حجت پس از من، حاجت و تقاضای تو را خبر داد. من از جای خود حرکت نموده، خارج شدم و دیگر او را ندیدم.<sup>۱</sup>

همان گونه که گفته شد از تمامی آیات و روایات گذشته می توان به این واقعیت رسید که کسانی را می توان منکر نبوت و امامت نامید و از دایره دین اسلام خارج دانست که حقیقتاً از روی عناد و لجاج به انکار امامت بپردازند. اما کسانی که انکارشان صرفاً عدم اعتراف است و منشأ عدم اعتراف نیز، قصور است نه تقصیر، از نظر قرآن و روایات مستضعف و «مرجون لأمر الله» به شمار می آیند و اگر عمل نیکو و خالصی داشته باشند پاداش عمل خویش را خواهند گرفت.<sup>۲</sup>

۱. محمد بن جریر طبری، *دلائل الإمامة*، ص ۲۷۳، شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۲۴۶، *بحار الانوار*، ج ۲۵، ص ۳۳۶.

۲. بر پایه این آموزه هاست که امام راحل در موردی از بحث مکاسب محرمة، به حقایق مهمی درباره پیروان ادیان دیگر اشاره می کند که نشان دهنده عمق اندیشه آن یگانه دوران است. وی در بحث خویش، پیروان ادیان را به عوام و غیر عوام تقسیم می کند و می گوید: «اما عوام آنان، پس ظاهر است که خلاف مذهبی که دارند، به ذهنشان خطور نمی کند، بلکه آنان، مانند عوام مسلمانان، به صحت مذهب خویش و بطلان سایر مذاهب قطع دارند. پس همان طور که عوام ما، به سبب تلقین و نشو و نما در محیط اسلام، به صحت مذهب خویش و بطلان سایر مذاهب علم دارند، بدون این که خلاف آن به ذهنشان خطور کند، عوام آنان نیز چنین هستند و این دو گروه از این جهت تفاوتی ندارند و قاطع در پیروی از قطع خود معذور است و نافرمان و گناهکار نیست و نمی توان او را به موجب این پیروی عقاب کرد.» امام خمینی، *المکاسب المحرمة*، ص ۱۳۳.

از دیدگاه امام، غیر عوام آنان نیز از نظر تلقین پذیری و جازم شدن به مذاهب باطل خویش با عوام فرقی ندارند، ولی ایشان معذور نیستند؛ شاید به موجب این که تکلیف عالم سنگین تر است و به بیان شیوای حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام: «هفتاد گناه از جاهل بخشیده می شود پیش از این که از عالم، یک گناه بخشیده شود.» (شیخ کلینی، *کافی*، ج ۱، ص ۴۷). وی درباره پیروان غیر عالمی ادیان دیگر می گوید: «اما غیر عوام آنان، غالباً به واسطه تلقیناتی که از آغاز کودکی و نشو و نمایشان در محیط کفر وجود داشته است، به مذاهب باطل خویش جازم و معتقد شده اند، به گونه ای که هر گاه چیز مخالفی به آنان برسد، آن را با عقول خویش که از آغاز نشو و نما بر خلاف حق پرورش یافته است، رد می کنند. پس عالم یهودی یا مسیحی، مانند عالم مسلمان، ادله دیگران را صحیح نمی داند و بطلان آن ادله برای وی مانند ضروری شده است؛ زیرا مذهب او نزد خودش ضروری است و خلاف آن را احتمال نمی دهد. *المکاسب المحرمة*، ص ۱۳۳.

برای تبیین بیشتر این موضوع به ذکر سخنی از استاد شهید مطهری - قدس سره - در این باره می‌پردازیم:

اگر کسی در روایاتی که از ائمه اطهار - علیهم السلام - رسیده است که بیشترین آنها در «کتاب الحجة» کافی و «کتاب الایمان و الکفر» کافی گرد آمده است دقت کند می‌یابد که ائمه - علیهم السلام - تکیه‌شان بر این مطلب بوده که هرچه بر سر انسان می‌آید از آن است که حق بر او عرضه بشود و او در مقابل حق تعصب و عناد بورزد و یا لأقل در شرایطی باشد که می‌بایست تحقیق و جستجو کند و نکند؛ اما افرادی که ذاتاً و به واسطه قصور فهم و ادراک و یا به علل دیگر در شرایطی به سر می‌برند که مصداق منکر و یا مقصر در تحقیق و جستجو به شمار نمی‌روند، آنها در ردیف منکران و مخالفان نیستند، آنها از مستضعفین و «مرجون لامر الله» به شمار می‌روند و هم از روایات استفاده می‌شود که ائمه اطهار بسیاری از مردم را از این طبقه می‌دانند.<sup>۱</sup>

### ۳-۳. نهی از دادن نسبت‌های ناروا به مخالفان

گذشت که در زمان ائمه - علیهم السلام - نیز عده‌ای وجود داشتند که

---

ولی در عین حال، نباید از عناد و تعصب برخی از پیروان ادیان باطل غافل بمانیم. «آری، در میان آنان کسی مقصر است که خلاف مذهب خود را احتمال بدهد و از روی عناد یا تعصب، ادله آن را بررسی نکند، همان‌طور که در آغاز اسلام، کسانی در میان علمای یهودی و مسیحی چنین بودند.» (همان، ص ۱۳۴).  
حضرت امام در پایان، دیدگاه خود را چنین جمع‌بندی می‌کند: «خلاصه این که کفار، مانند جهال مسلمانان، برخی قاصر اند و آنان اکثریت دارند و برخی مقصر و تکالیف، از اصول و فروع، بین همه مکلفان از عالم و جاهل، قاصر و مقصر، مشترک است و کفار به سبب اصول و فروع عقاب می‌شوند، ولی با اقامه دلیل بر ضد آنان و نه به طور مطلق، پس همان‌طور که عقاب مسلمانان به سبب فروع به معنای این نیست که آنان خواه قاصر باشند و خواه مقصر، عقاب می‌شوند، کفار نیز به حکم عقل و اصول مذهب عدل دقیقاً چنین وضعی دارند.» (همان).

۱. شهید علامه مطهری، عدل الهی، ص ۲۹۹.

جز شیعه تمامی مسلمانان را کافر و نجس دانسته، اسلام و مسلمین را منحصر در شیعه قلمداد می نمودند. طبیعت چنین اندیشه‌ای آن است که آنها از نسبت دادن هر اتهام و نسبتی به مخالفان خود ابا نداشته باشد به گونه‌ای که این افراد، مخالفان مذهبی را حرام زاده دانسته، با بیان آن، متلزم به لوازم آن می شدند. هم از این رو ائمه - علیهم السلام - ضمن نهی از چنین اندیشه‌های نادرستی، در سیره عملی خویش نیز به گونه‌ای عمل می نمودند که خط بطلان بر آن می کشیدند. چنان که عمر بن نعمان جعفی روایت نموده است:

كَانَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - صَدِيقٌ لَا يَكَادُ يَفَارِقُهُ إِذَا ذَهَبَ مَكَانًا فَيَتِيمًا هُوَ يَمْسِي مَعَهُ فِي الْحَدَائِبِ وَ مَعَهُ غُلَامٌ لَهُ سُنْدِيٌّ يَمْسِي خَلْفَهُمَا إِذَا التَفَتَ الرَّجُلُ يُرِيدُ غُلَامَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يَرَهُ فَلَمَّا نَظَرَ فِي الرَّابِعَةِ قَالَ: يَا ابْنَ الْفَاعِلَةِ! أَيْنَ كُنْتَ؟ قَالَ: فَرَّقَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَدَهُ فَصَلَّ بِهَا جِبْهَةَ نَفْسِهِ ثُمَّ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ تَقَذَّفُ أُمَّهُ؟! قَدْ كُنْتُ أَرَى أَنَّ لَكَ وَرَعًا فَإِذَا لَيْسَ لَكَ وَرَعٌ. فَقَالَ: جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ أُمَّهُ سُنْدِيَّةٌ مُشْرِكَةٌ. فَقَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ نِكَاحًا؟! تَنَحَّ عَنِّي. قَالَ: فَمَا رَأَيْتُهُ يَمْسِي مَعَهُ حَتَّى فَرَّقَ الْمَوْتُ بَيْنَهُمَا!

حضرت صادق - علیه السلام - دوستی داشت که آن حضرت را هر جا که می رفت تا می شد رها نمی کرد و از او جدا نمی شد، روزی در بازار کفاشها همراه حضرت می رفت، و دنبالشان غلام او که از اهل سند [هند] بود می آمد، ناگاه آن مرد به پشت سر خود برگشت و غلام را خواست و او را ندید و تا سه مرتبه برگشت و او را ندید، بار چهارم که او را دید گفت:

ای پسر فلان کاره کجا بودی؟ حضرت صادق - علیه السلام - دستش را بلند کرد و محکم به پیشانی خود زد و فرمود: سبحان الله! مادرش را [به زنا] متهم می‌کنی؟ من خیال می‌کردم پارسایی داری، اکنون می‌بینم که پارسایی نداری. عرض کرد: قربانت گردم مادرش زنی است سندی [هندی] مشرک. حضرت فرمود: مگر نمی‌دانستی که هر ملتی برای خود [طرز] ازدواجی دارند، از من کناره بگیر!

[عمر و بن نعمان، راوی حدیث] گوید: دیگر او را ندیدم که با آن حضرت راه برود تا آنگاه که مرگ میان آنها جدایی انداخت.<sup>۱</sup>

همچنان که در روایت دیگری امام می‌فرماید:

لَا يَنْبَغِي وَلَا يَصْلُحُ لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَقْذِفَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَا مَجُوسِيًّا بِمَا لَهُمْ بِطَلْعِ عَلَيْهِ مِنْهُ وَقَالَ أَيْسَرُ مَا فِي هَذَا أَنْ يَكُونَ كَاذِبًا؟<sup>۲</sup>

برای مسلمان شایسته و سزاوار نیست که اتهام [زناکاری] به یهودی و یا مسیحی و یا زردشتی که اطلاعی از وجود این نسبت به او ندارد، بزند و کمترین چیزی که در این نسبت و اتهام وجود دارد این است که وی

۱. همچنین در روایت دیگری آمده: عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبد الله - عليه السلام - يقول: نهى رسول الله - صلى الله عليه و آله - أن يقال للاماء يا بنت كذا و كذا و قال: لكل قوم نكاح. از ابابصیر نقل شده است که گفت: شنیدم که امام صادق - علیه السلام - می‌گویند: فرستاده خداوند - که درود خدا بر او و خاندانش باد - بازمی‌داشتند که به کنیزان [غیر مسلمان] نسبت ناشایست بدهند و به آنان [گفته شود] دختر چنین و چنان و فرمود: هر قومی [روش] ازدواج خود را دارند. -و- ۱. شیخ طوسی، تهذیب الأحكام، ج ۷، ص ۴۷۲؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۰.

۲. نعمان بن محمد تمیمی مغربی، دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۴۶۰؛ میرزای نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۸۴؛ سیدحسین بروجردی، جامع أحادیث الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۳۸.

### دروغگوست.

آری در جایی که امام نسبت ناروا دادن را حتی به یک مشرک جایز نمی‌دانند و چنین نسبت به آن عکس العمل نشان می‌دهند، رعایت حرمت مسلمین و کسانی که در محدودهٔ اسلام قرار دارند دیگر جای خود دارد.

البته این روایات غیر از احادیثی است که دلالت بر جواز ازدواج با اهل سنت دارد که خود نشان از باطل بودن این اتهامات ناروا دارد؛ زیرا ازدواج اولیای خدا با این افراد نشان از پاک‌طینت بودن آنان دارد. چنان‌که در روایتی امام صادق - علیه السلام - ضمن رد استدلال زراره در زنگرفتن از اهل سنت به او می‌فرمایند:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - تَزَوَّجَ وَ قَدَّكَانَ مِنْ أُمَّرِ  
امْرَأَةِ نُوحٍ وَ امْرَأَةِ لُوطٍ مَا قَدَّكَانَ إِنَّهُمَا قَدْ «كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ  
عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ»؛<sup>۱</sup>

رسول خدا - که درود خداوند بر او و خاندانش باد - ازدواج کرده بود و آنچه کرده بود از قبیل زن نوح و زن لوط کرده بود: «آن دو به دست دو بنده از بندگان شایسته‌مان بودند»<sup>۲</sup>

۱. شیخ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۰۳، [باب ۱۷۱: «باب الضلال»]

۲. تحریم، ۱۰.

از آنجا که این عبارات از حدیثی بالنسبه مفصل گرفته شده‌است که هم با دیگر احادیث این اثر همگونی در تعبیر دارد و عباراتی از آن در دیگر جاهای کتاب آمده‌است و هم به مضمون این فصل نزدیک است ترجمهٔ کامل آن را می‌آوریم:

«زراره گفت: به امام صادق - که سلام بر او باد - گفتم: در مورد پیوند زناشویی با مردمان غیر شیعه چه نظری دارید که من اینچنین که می‌بینید یا به سن گذاشته‌ام [بالای ۳۴ سال] و هنوز ازدواج نکرده‌ام؟ گفتند: چه از ازدواج مانع شده‌است؟ گفتم: هیچ مگر این که می‌ترسم پیوند زناشویی با آنان حلال نباشد؛ شما چه می‌فرمایید؟ گفتند: پس چه می‌کنی که جوان هستی؛ صبر می‌کنی؟ گفتم: کنیزان را می‌گیرم. گفتند: خوب، اکنون بی‌اور که به چه کنیزان را حلال دانسته‌ای؟ گفتم زن‌برده [آمه] که چون ازده [حره] نیست. اگر از او به کمترین چیزی به شک افتادم آیا اگر از او کمترین چیز ناپسندی ببینم [می‌فروشمش و کنارش می‌گذارم. گفتند: برایم بگو که به چه حلالش دانسته‌ای؟ زراره گفت: جوابی نداشتم.

پس بدیشان گفتم: چه نظری دارید آیا ازدواج کنم؟ گفتند: پروایم نیست که بکنی [اما ابالی آن تغل]. گفتم: درست شنیدم [گفتید]: پروایم نیست که بکنی. این دو معنی دارد [که آنچه بیشتر به نظر درست می‌آید این است که شما می‌گویید] پروایم نیست گناه کنی بدون آن که من فرمانت دهم. اینجا بود که به من گفتند: رسول خدا - که درود خداوند



و این معنایی است که در روایات دیگر نیز بر آن تأکید شده است:  
 عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ مُنَاكَحَتِهِمْ وَ الصَّلَاةَ مَعَهُمْ فَقَالَ هَذَا أَمْرٌ  
 شَدِيدٌ إِنَّ يَسْتَطِيعُوا ذَلِكَ قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ  
 آلِهِ - وَ صَلَّى عَلَيَّ - عَلَيْهِ السَّلَام - وَرَأَى هُمْ؛<sup>۱</sup>

بر او و خاندانش باد - ازدواج کرده بود و آنچه کرده بود از قبیل زن نوح و زن لوط کرده بود: «آن دو به دست دو بنده از بندگان شایسته‌مان بودند». گفت: رسول خدا - صلی الله علیه و اله - در این مورد در جایگاه من نیست. زن ایشان کاملاً زیر دستش بود و به فرمانش معترف بود و به دینش معترف بود. از زاره در ادامه گفت: پس به من گفتند: در مورد تعبیر «خیانت» در کلام خدا - که عزیز است و جلیل: «پس هر دو بدیشان خیانت کردند» چه نظری داری؟ ایه نظر من از این نخواست است مگر خطایی بزرگ و علنی را [یعنی بذلک الافاحشة] یعنی آن دو آنچه‌ها هم مطیع نبوده‌اند! و رسول خدا - صلی الله علیه و اله - به فالئی زن داده بود. از زاره گفت: گفت: خدا خیرتان بدهد چه می‌فرماید؛ راهی شوم و به فرمانتان ازدواج کنم؟ به من گفتند: اگر خواستی ازدواج کنی «چشم و گوش بسته» ای زنان را بگیر (علیک بالبلهء من النساء). گفت: «چشم و گوش بسته» چیست؟ گفتند: پردنشینان پاک‌دامن لذوات الخدور العفاف.

پس گفت: کسی که بر مسلک سالم بن حفصه از زیدیه است؟ گفتند: نه. گفت: کسی است که بر مسلک ربیعة الرأی است [که رأیش را ملاک حقیقت می‌گرفت]؟ گفتند: نه، بلکه نوبالغایی اند که نه از روی کفر سرکشی کنند و نه آن شناختی را که شما دارید دارند [الغواقی اللواتی لاینصبن کفراً و لایعرفن ما تعرفون]. گفت: آیا این [خصوصیات] گذشته از آن است که مؤمن باشند یا کافر؟ گفتند: روزه می‌گیرند و نماز می‌گزاردند و خداوند را پرهیزکار اند و آدر ضمن [آگاهی‌ای از آنچه شما بر آن اید ندارند. گفت: خداوند - عز و جل - گفته است: «و آن کس است که آفریدتان و از شما یند [برخی] کافر و از شما یند [برخی] مؤمن» [تغابن، ۲]؛ نه، به خدا هیچ یک از مردمان نیست که نه مؤمن باشد و نه کافر. از زاره گفت: پس امام صادق - که سلام خداوند بر او باد - فرمود: سخن خداوند از سخن تو درستتر است. ای زاره! آیا سخن خداوند را ندیده‌ای: «کار شایسته را با [کاری] دیگر که بد است در آمیخته‌اند؛ امید است خدا بر آنان باز گردد [یا توبه آنان را بپذیرد]» [توبه، ۱۰۲] خوب، چرا گفت «امید است»؟ گفت: اینها یا کافر اند و یا مؤمن. از زاره در ادامه گفت: امام گفتند: در مورد این سخن خداوند - عز و جل - چه می‌گوی: «مگر ناتوان ماندگانی [حقیقی] - از مردان و زنان و کودکان - که توان چاره نمی‌دارند و به راهی ره نمی‌برند» [نساء، ۹۸] که آن راه به سوی ایمان باشد؟ گفت: اینها یا مؤمن اند و یا کافر. گفتند: به خدا آنان نه مؤمن اند و نه کافر. سپس پیشتر آمدند و گفتند: در مورد «بلندی‌نشینان» [اعراف، ۲۴] چه می‌گوی؟ گفت: آنان یا مؤمن اند و یا کافر؛ اگر به بهشت بروند مؤمن اند و اگر به جهنم بروند کافر اند. پس امام گفتند: به خدا، نه مؤمن اند و نه کافر؛ اگر مؤمن بودند همچنان که مؤمنان به بهشت می‌روند به آن می‌رفتند و اگر کافر بودند همچنان که کافران به درون آتش می‌روند به درونش می‌رفتند، بلکه گروهی اند که خوبیا و بدیبایشان برابر شده است و دست کارها از آنان کوتاه شده و آنان همچنان اند که خداوند - عز و جل - گفته بود.

پس گفت: آیا اینها بهشتی اند یا جهنمی؟ گفتند: من رهانشان می‌کنم آنجا که خداوند رهانشان کرده است. گفت: آیا وامی گذاریدشان؟ گفتند: آری وامی گذارمشان همچنان که خداوند واگذاشته‌شان اگر بخواید به بخشایش خود به بهشتشان می‌برد و اگر بخواید به سبب گناهانشان به سوی جهنمشان می‌کشاند و البته ظلمی بر ایشان نمی‌رود [آز جنهم] کما أرحاهم الله، این شاه ادخلهم الجنة بر حمته و این شاه ساقطهم الی النار بذنوبهم و لم یظلمون. گفت: آیا کافر به بهشت می‌رود؟ گفتند: نه. گفت: آیا جز کافر به جهنم می‌رود؟ از زاره گفت: گفتند: نه، مگر این که خداوند بخواید. ای زاره! همانا من می‌گویم آنچه خدا بخواید و تو نمی‌گویی آنچه خدا خواهد [اینی اقول ما شاء الله و انت لاتقول ما شاء الله]. اما اگر تو پیر شوی باز می‌گردی و گره‌های آذنی‌است گشوده می‌شود. و -

۱. احمد بن عیسی اشعری، النوادر، ص ۱۲۹؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۳۰۱ و بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۷۷. (سند این روایت صحیح است. احمد بن محمد بن عیسی فی نوادره عن عثمان بن عیسی عن سماعة)

سماعه می گوید از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم: آیا ازدواج و اقامه نماز جماعت با اهل سنت درست است یا نه؟ امام فرمودند: این کاری است سخت اگر توانمندیش را داشته باشید؛ پیامبر - صلی الله علیه و آله - با آنها ازدواج کرد و علی - علیه السلام - نیز پشت سرشان [خلفا] نماز گزارد.

از روایت به دست می آید که پذیرش چنین باوری در زمان اهل بیت - علیهم السلام - حتی برای اصحاب خاص ائمه نیز مشکل بوده است. آنان نمی توانستند خود را از گرایشها و تعصبات فرقه‌ای رها سازند؛ همان گونه که امروزه نیز برخی از شیعیان نتوانسته‌اند خود را از این مشکل برهانند.<sup>۱</sup>

### ۳-۴. دامن زدن به فضای تعصب و مخاصمه در مباحثات

گاهی برخی از باورها و یا جایگاه برخی از افراد بدون این که هیچ پایه و اساس درستی داشته باشد، جنبه قدسی و احترام آمیز به خود می گیرند و حتی ممکن است به عنوان عقاید دینی مطرح شود. با این حال درباره این گونه معتقدات نیز باید برخوردی احترام آمیز و خردمندانه داشت. تجربه نیز ثابت کرده که برخورد تحقیر آمیز و همراه با توهین و تمسخر نسبت به هر عقیده‌ای، هر چند بی پایه و اساس، نتیجه معکوس دارد. آری همچنان که پیش این نیز گذشت با این گونه توهینها که معمولاً در فضای مخاصمه فکری و جدالهای مذهبی با مخالفان روی می دهد نه تنها نمی توان کسی را از مسیر غلط باز داشت، بلکه به عکس، تعصب شدید آمیخته با جهالت که در این گونه افراد هست، سبب می شود که به اصطلاح روی دنده لجاجت افتاده، در آیین باطل خود راسخ تر شوند.

۱. علی آقائوری، امامان شیعه و وحدت اسلامی، ص ۱۸۹.

از این رو امامان شیعه در مواجهه و مبارزه فکری با انحرافات، از این مهم غافل نبودند و همواره با رعایت اصل احترام و اتقان در کلام، در هنگام مباحثه با مخالفان؛ اصحاب را نیز به رعایت این امر توصیه می‌نمودند. از مجموعه سخنان، سیره، احتجاجات و مناظرات ائمه با مخالفان و سفارش آن بزرگواران به اصحاب خود، موارد زیادی را می‌توان برشمرد که در اینجا تنها چند مورد از آن را گزارش می‌کنیم:

روایت شده پس از آن که مأمون دخترش را به امام جواد تزویج کرد در مجلسی که مأمون و امام جواد و یحیی بن اکثم و گروه بسیاری در آن حضور داشتند، یحیی به امام عرض کرد:

ای پسر رسول خدا! نظر شما درباره روایتی که [در مدارک اهل سنت] نقل شده است: که جبرئیل به حضور پیامبر رسید و گفت: «يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُقْرِنُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ سَلِّ أَبَاكَرٍ هَلْ هُوَ عَنِّي رَاضٍ؟ فَإِنِّي عَنْهُ رَاضٍ!»؛ ای محمد! خدا به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: من از ابوبکر راضی هستم، از او پیرس که آیا او هم از من راضی است؟! نظر شما درباره این حدیث چیست؟

امام فرمود: من منکر فضیلت ابوبکر نیستم، ولی کسی که این خبر را نقل می‌کند باید خبر دیگری را نیز که پیامبر اسلام در حجة الوداع بیان کرد، از نظر دور ندارد؛ پیامبر فرمود: «فَدَكُّشْرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ وَ سَتَكُثُرُ بَعْدِي فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلَيْسَ مِنِّي مُقْعَدَةً مِنَ النَّارِ فَإِذَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثُ عَنِّي فَأَعْرِضُوهُ

۱. علامه امینی در کتاب *الغدیر* (ج ۵، ص ۳۲۱) این حدیث را در سلسله موضوعات قرار داده، می‌نویسد: این حدیث دروغ و از احادیث معجول محمد بن باب شاذ است. (أخرجه الخطيب في تاريخه ج ۲، ص ۱۰۶ من طريق محمد بن باب شاذ صاحب الطامات ساکتا عن بطالته جریاً علی عادته و ذکره الذهبي في *میزان الاعتدال*، ج ۲، ص ۲۱۳، فقال: كذب.) همچنان که ابن ابی‌الحدید نیز در *شرح نهج البلاغة*: ج ۱۱، ص ۴۹ تصریح نموده که این حدیث از احادیث وضع شده بکریه است.

عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَلَا تَأْخُذُوا بِهِ» کسانی که کارشان دروغ‌بستن بر من است بسیار شده‌اند و بعد از من نیز بسیار خواهند شد. حال هر کس به عمد بر من دروغ ببندد، جایگاهش را در آتش ساخته‌است. پس چون حدیثی از من برای شما نقل شد، آن را بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، آنچه را که با کتاب خدا و سنت من می‌خواند، بگیریید و آنچه را که مخالف کتاب خدا و سنت من بود، نپذیرید.

امام جواد - علیه السلام - افزود: این روایت [در باره ابوبکر] با کتاب خدا سازگار نیست، زیرا خداوند فرموده‌است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلِمُ مَا نُوَسُّوْهُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ «ما انسان را آفریده‌ایم و آنچه را خودش به خود نجوا می‌کند می‌دانیم [یعنی در دلش چه چیز می‌گذرد] و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.» آیا خشنودی و ناخشنودی ابوبکر بر خدا پوشیده بوده‌است تا آن را از پیامبر بپرسد؟! این عقلاً محال است.

یحیی گفت: روایت شده‌است که: «أَنَّ مَثَلَ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ فِي السَّمَاءِ»؛ ابوبکر و عمر در زمین، مانند جبرئیل و میکائیل در آسمان اند.

حضرت فرمود: درباره این حدیث نیز باید دقت شود، زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقرب در گاه الهی اند و هرگز گناهی از آن دو سر نزده‌است و لحظه‌ای از دایره

اطاعت خدا خارج نشده‌اند، ولی ابوبکر و عمر مشرک بوده‌اند و هر چند پس از ظهور اسلام مسلمان شده‌اند، اما اکثر دوران عمرشان را در شرک و بت پرستی سپری کرده‌اند، بنابراین محال است که خدا آن دو را به جبرئیل و میکائیل تشبیه کند.

یحیی گفت: همچنین روایت شده است که: «إِنَّهُمَا سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ!»؛ ابوبکر و عمر دو سرور پیران اهل بهشت اند؛ درباره این حدیث چه می‌گویید؟

حضرت فرمود: این روایت نیز محال است که درست باشد، زیرا بهشتیان همگی جوان اند و پیری در میان آنان یافت نمی‌شود [تا ابوبکر و عمر سرور آنان باشند!] این روایت را بنی امیه، در مقابل حدیثی که از پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - درباره امام حسن و حسین - علیهما السلام - نقل شده است که حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت اند، جعل کرده‌اند.

یحیی گفت: روایت شده است که: «إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ سِرَاجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است. حضرت فرمود: این نیز محال است؛ زیرا در بهشت، فرشتگان مقرب خدا، آدم، محمد - صلی الله علیه و آله - و همه انبیا و فرستادگان خدا حضور دارند، چطور آله - و همه انبیا و فرستادگان خدا حضور دارند، چطور بهشت با نور اینها روشن نمی‌شود، ولی با نور عمر روشن می‌گردد؟!

۱. علامه امینی این حدیث را از بر ساخته‌های یحیی بن عنبسه شمرده و غیر قابل قبول می‌داند، زیرا یحیی شخصی جاعل حدیث و دغلسکار بوده است. *الغدیر*، ج ۵، ص ۳۲۲. ذهبی نیز یحیی بن عنبسه را جاعل حدیث و دغلسکار و دروغ گو می‌داند و او را معلوم الحال شمرده و احادیثش را مردود معرفی می‌کند. ذهبی، *میزان الاعتدال*، ج ۴، ص ۴۰۰.

یحیی اظهار داشت: روایت شده است که: «إِنَّ السَّكِينَةَ تَنْطِقُ عَلَيَّ لِسَانَ عُمَرَ؟» سکینه به زبان عمر سخن می گوید [عمر هر چه گوید، از جانب ملک و فرشته می گوید].

حضرت فرمود: من منکر فضیلت عمر نیستم؛ ولی ابوبکر، با آن که از عمر افضل است، بالای منبر می گفت: من شیطانی دارم که مرا منحرف می کند، هرگاه دیدید از راه راست منحرف شدم، مرا به راه درست باز آورید.

یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود: «لَوْ لَمْ أُبْعَثْ لَبِعَثُّ عُمَرُ»؛ اگر من به پیامبری مبعوث نمی شدم، حتماً عمر مبعوث می شد [آیا درست است؟]

امام فرمود: کتاب خدا قرآن از این حدیث راست تر است، خدا در کتابش فرموده است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ...»؛ «به یاد آر هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح...» از این آیه صریحاً بر می آید که خداوند از پیامبران پیمان گرفته است، در این صورت چگونه ممکن است پیمان خود را تبدیل کند؟ هیچ یک از پیامبران به قدر چشم به هم زدن به خدا شرک نورزیده اند، چگونه خدا کسی را به پیامبری مبعوث می کند که بیشتر عمر خود را با شرک به خدا سپری کرده است؟! و نیز پیامبر فرمود: در حالی که آدم بین روح و جسد بود [هنوز آفریده نشده بود] من پیامبر شدم.

باز یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود:

بخش دوم: جلوه‌هایی از وحدت اسلامی ■ ۱۰۵

«مَا حَتِّبَسَ عَنِّي الْوَحْيُ قَطُّ إِلَّا ظَنَنْتُهُ قَدْ نَزَلَ عَلَيَّ آلِ الْخَطَّابِ؟»؛ هیچ‌گاه وحی از من قطع نشد، مگر آن که گمان بردم که به خاندان خطاب [پدر عمر] نازل شده‌است، یعنی نبوت از من به آنها منتقل شده‌است.

حضرت فرمود: این نیز محال است، زیرا امکان ندارد که پیامبر در نبوت خود شک کند، خداوند می‌فرماید: «اللَّهُ يَضْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»؛ «خداوند از فرشتگان فرستادگانی برمی‌گزیند و [همچنین] از انسانها، همانا خداوند شنوای بیناست» [بنابراین، با گزینش الهی، دیگر جای شکی برای پیامبر در باب پیامبری خویش وجود ندارد].

یحیی گفت: روایت شده‌است که پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: «إِنَّ النَّبِيَّ - صلی الله علیه و آله - قَالَ لَوْ نَزَلَ الْعَذَابُ لِمَانَجَا مِنْهُ إِلَّا عُمَرُ؟» اگر عذاب نازل می‌شد، کسی جز عمر از آن نجات نمی‌یافت.

حضرت فرمود: این نیز محال است، زیرا خداوند به پیامبر اسلام فرموده‌است: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»؛ «و مادام که تو در میان آنان هستی، خداوند آنان را عذاب نمی‌کند و نیز مادام که استغفار می‌کنند، خدا عذاب‌کننده‌شان نیست».

می‌بینید که برای نزول عذاب دو مانع ذکر شده‌است و لا غیر؛ اول وجود مبارک پیامبر - صلی الله علیه و آله - در بین مردم و دوم توبه و استغفار مردم.

۱. حج، ۷۵.

۲. انفال، ۳۳.

بدین ترتیب تا زمانی که پیامبر در میان مردم است و تا زمانی که مسلمانان استغفار می کنند، خداوند آنان را عذاب نمی کند.<sup>۱</sup>

این چنین است که امام ضمن رد احادیث جعلی درباره فضائل خلفا و اثبات بی پایگی آنها، بر اساس قرآن و سنت واقعی و عقل، به پرسش ها پاسخ فرمود و تلاش داشت تا احترام خلفای نخست را نیز حفظ کند زیرا تنها با این روش، مخاطب حقیقت جو از جاده انصاف منحرف نگردد، با ترازوی حق با مسائل برخورد می نماید.

این سیره کجا و رفتار بعضی از شیعیان ناآگاه کجا که در مجالس بحث و مناظره با مخالفان در ابتدا در پی اثبات جواز لعن به خلفا هستند؛ گو این که می خواهند با بحثی یک ساعته از یک مسلمان سنی که برای خلفا احترام فوق العاده در حد یک معصوم قائل است، یک شیعه دشنام گو به خلفا بسازند! امری که نه تنها موجب هدایت کسی نمی شود، بلکه به عکس، موجب انکار حقیقت و شدت دشمنی آنها نسبت به مکتب اهل بیت - علیهم السلام - خواهد شد.

از این جهت است که اهل بیت - علیهم السلام - هر گاه می دیدند پرسشی به جهت برانگیختن آتش تعصب و خصامه است در جواب به آن با گونه ای دیگر رفتار می نمودند. هم از این رو هنگامی که در جنگ صفین، شخصی از طایفه بنی اسد از امام پرسید: چگونه شما را از مقام امامت که سزاوارتر از همه بودید کنار زدند؟ فرمودند:

يَا أَحَابِييَ أَسَدًا! إِنَّكَ لَلْفَلِقِ الْوَضِيِّنِ تُرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدَدٍ وَ لَكَ بَعْدَ  
ذِمَامَةِ الصُّهْرِ وَ حَقِّ الْمَسْأَلَةِ وَ قَدْ اسْتَعْلَمْتَ فَأَعْلَمَ أَمَّا الْإِسْتِئْدَادُ  
عَلَيْنَا بِهَذَا الْمَقَامِ وَ نَحْنُ الْأَعْلَوْنَ نَسَبًا وَ الْأَشْدُونَ بِالرُّسُولِ - صلی

۱. شیخ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۴۵ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸۰.



بخش دوم: جلوه‌هایی از وحدت اسلامی ■ ۱۰۷

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - نَوَاطًا فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثَرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَ  
سَخَّتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخِرِينَ وَ الْحَكَمَ اللَّهُ وَ الْمَعُودُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
[الْقِيَامَةُ]

وَ دَعَّ عَنْكَ نَهْيًا صَبِيحَ فِي حَجَرَاتِهِ  
وَ لَكِنْ حَدِيثًا مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ؛

ای برادر بنی‌اسدی! تو مردی پریشان و مضطربی که  
ناجبا پرسش می‌کنی، لیکن تو را حق خویشاوندی  
است<sup>۲</sup> و حقی که در پرسیدن داری و بی‌گمان طالب  
دانستنی. پس بدان که: آن ظلم و خودکامگی که نسبت  
به خلافت بر ما تحمیل شد، در حالی که ما را نسب  
برتر و پیوند خویشاوندی با رسول خدا - صلی الله علیه  
و آله - استوارتر بود، جز خودخواهی و انحصار طلبی  
چیز دیگری نبود که: گروهی بخیلانه به کرسی خلافت  
چسبیدند و گروهی سخاوتمندانه از آن دست کشیدند،  
داور خداست و بازگشت همه ما به روز قیامت است.  
[در اینجا شعر امرؤ القیس را خواند که: «واگذار داستان  
تاراج آن غارتگران را / و به یاد آور داستان شگفت  
دزدیدن اسب سواری را»<sup>۳</sup>]

و در جایی دیگر امام در مورد غصب فدک می‌فرماید:

بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَاكُ مِنْ كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَيْهَا  
نَفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَّتْ عَنْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ آخِرِينَ وَ نِعَمَ الْحَكَمَ اللَّهُ وَ مَا

۱. نهج البلاغة، خطبه ۱۶۲. [ترجمه مرحوم محمد دشتی]

۲. زینب دختر جحش، یکی از همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله - از قبیله بنی‌اسد بود.

۳. امام - علیه السلام - می‌خواهد بفرماید که: واگذار صحبت از غصب خلافت در گذشته را و به این بیندیش  
که با معاویه چه باید کرد. (از پانویشت ترجمه مرحوم محمد دشتی)

أَصْنَعُ بِفَدَاكَ وَغَيْرِ فَدَاكَ؛

از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک در دست ما بود  
که مردمی بر آن بخل ورزیده و مردمی دیگر سخاوتمندانه  
از آن چشم پوشیدند و بهترین داور خداست. مرا با فدک  
و غیر فدک چه کار؟

آری اهل بیت - علیهم السلام - و در رأس آنها علی - علیه السلام - بیشتر  
از همه بر ظلمها و خیانت‌های رفته بر خود و مسلمین واقف بودند و حتی از  
بیان وقایع تاریخی که منجر به از دست رفتن حقوق آنان شد، چندان کوتاهی  
نداشتند؛ اما تمامی مشکلات جهان اسلام را در مظلومیت خود نمی‌دیدند و  
اگر می‌دیدند نیز، راضی نبودند که مظلومیت آنان اسباب وحدت‌شکنی جامعه  
شود و مظلومیت آنان را مضاعف کند.

همچنان که نمونه بارز این اهتمام و توجه امیر المؤمنین - علیه السلام - به  
وحدت مسلمانان را می‌توان در خطبه «شقشقیه» ملاحظه نمود. این خطبه که  
خوشایند ذائقه مخالفان تقریب نیز هست و شاید بتوان گفت که رساترین و  
شفاف‌ترین فراز از اظهار دردمندی و انتقاد آن حضرت از خلفا، در آن نمایان  
است؛ تا جایی که برخی از عالمان اهل سنت، نسبت آن را به امام علی - علیه  
السلام - انکار کرده‌اند. با وجود این، زیباترین شکل وحدت دینی را می‌توان  
در همین خطبه مشاهده کرد. برخی از محققان معاصر در همین رابطه، این  
حقیقت را متذکر شده‌اند و معتقد اند که خطبه شقشقیه، خود می‌تواند بیانگر  
نوع وحدتی باشد که حضرت خواهان آن بود؛ چرا که او نه تنها آن را  
در جمعی خصوصی و نه منظر عمومی بیان کرده‌است، بلکه در برابر بیان  
ابن عباس که خواسته بود دنباله سخن را هم‌چنان بگیرند و آن را ادامه دهند،  
فرمود: «تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرْتُ، ثُمَّ قَرَّتْ»: «شعله‌ای از آتش دل بود، زبانه کشید

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵؛ نامه آن حضرت است به عثمان بن حنیف انصاری. (ترجمه مرحوم محمد دشتی)

و فرونشست»<sup>۱</sup>. گویا علی - علیه السلام - می‌خواهد بفرماید: با وجود آن‌که آنچه گفتیم، یک حقیقت تاریخی است و حقیقت هیچ‌گاه نایستی در پرده غفلت بماند، ولی توضیح و ادامه آن را خوش ندارم؛ زیرا یادآوری این مطالب، ایجاد کدورت می‌کند؛ جریانی بود که گذشت و تمام شد<sup>۲</sup> و به فرموده شهید مطهری امیر المؤمنین - علیه السلام - از خلفا انتقاد می‌کرد، اما انتقاد او نه احساساتی و متعصبانه، بلکه منطقی و مبتنی بر ملاحظات خاص روحی، اخلاقی و زمانی بود.<sup>۳</sup>

کوتاه سخن این که اهل بیت - علیهم السلام - با اعتقاد به این نکته که خصوصت‌های کلامی و بیان و زنده کردن برخی از خاطرات تلخ گذشته و اختلافات تاریخی، نه تنها تأثیری در هدایت دیگران ندارد، بلکه موجب جسارت آنان در تکذیب حق می‌شود و اسباب اختلاف بیشتر و کینه‌توزی متقابل را فراهم ساخته، مخاصمه‌کننده را نیز از مسیر اصلی باز می‌دارد، اصحاب خویش را از این گونه مخاصمه‌های فکری و جدال‌های مذهبی با مخالفان بر حذر داشته، پیام‌های زیان‌بار فکری، اجتماعی، تربیتی و اخلاقی این امر را گوشزد می‌نمودند. هم از این رو امام صادق - علیه السلام - ستیزه‌جویی در دین را، اسباب بیماری و آفت روح و قلب می‌داند و می‌فرماید:

اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ لِلَّهِ وَلَا تَجْعَلُوهُ لِلنَّاسِ فَإِنَّهُ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِلَّهِ وَمَا كَانَ لِلنَّاسِ فَلَا يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ وَلَا تُخَاصِمُوا النَّاسَ لِدِينِكُمْ فَإِنَّ الْمُخَاصِمَةَ مَمْرَضَةٌ لِلْقَلْبِ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - قَالَ لِنَبِيِّهِ (ص)  
«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» وَ قَالَ:  
«أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» ذَرُوا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ  
أَخْلَدُوا عَنِ النَّاسِ وَ إِنَّكُمْ أَخَذْتُمْ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

۱. ترجمه مرحوم دشتی.

۲. علی آقانوری، امامان شیعه و وحدت اسلامی، ص ۷۳.

۳. مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۷۷ به بعد.

و آله - إني سمعتُ أبي - عليه السلام - يقول: إن الله - عزَّ وَّ  
جلَّ - إذا كتَبَ عليَّ عبدٌ أنْ يدخلَ في هذا الأمرِ كانَ أسرعَ إليهِ  
مِن الطَّيرِ إليَّ وكرِهًا؛

کار خود را به منظور جلب رضای خدا انجام دهید نه برای  
جلب رضای مردم. آنچه برای مردم باشد به پیشگاه او بالا  
نمی‌رود. به خاطر مذهب و اشاعهٔ مکتب با مردم جدل  
مکنید که مجادله دل را مریض می‌کند. خداوند - تبارک  
و تعالی - به پیامبرش گفت: «راستی را که تو هر که  
را دوست بداری راه نمی‌نمایی [یا راه نمودن نمی‌توانی]  
و اما خداوند است که هر که را بخواهد راه می‌نماید [یا  
راه نمودن می‌تواند]»<sup>۱</sup>. و باز به او گفت: «آیا با این حال  
[که خدا نمی‌خواهد] تو مردمان را وامی‌داری تا مؤمن  
باشند؟»<sup>۲</sup>. مردم را به حال خود بگذارید. این مردم از  
افرادی مانند خود تعلیم گرفته‌اند و شما از رسول خدا  
تعلیم گرفته‌اید. شنیدم که پدرم ابوجعفر باقر می‌گفت:  
هر گاه که خداوند - عزَّ وَّ جلَّ - مقرر کند که یکی از  
بندگان وارد مذهب شود، از پرنده‌ای که به سوی لانهٔ  
خود پرواز می‌کند شتاب بیشتری خواهد داشت.

همچنین از آن حضرت روایت شده‌است که فرمودند:

مردی نزد پدرم آمد و گفت: من با کسی مخاصمه و

۱. أحمد بن محمد بن خالد البرقي، محاسن، ج ۱، ص ۲۰۱؛ شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۶۶؛ قاضی نعمان  
مغربی، دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۶۲ و شرح الأخبار، ج ۳، ص ۴۷۶؛ شیخ صدوق، توحید، ص ۴۱۵ و شیخ حر  
عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۹۱. (سند این روایت موثق است. عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن محمد عن  
ابن فضال عن علی بن عقبه عن أبيه.)

۲. قصص، ۵۶

۳. یونس، ۹۹

بگویم دارم و دوست دارم تا وی در آیین امامت شما داخل شود. پدرم در جواب او فرمود: هرگز با احدی مخاصمه مکن، چرا که اگر خداوند اراده خیر برای کسی بکند، قلب او را متوجه و مشتاق شما خواهد کرد و او را در زمره شما درخواهد آورد.<sup>۱</sup>

البته آنچه که گذشت غیر از روایاتی است که در آنها به طور کلی از مخاصمه در امور دینی نهی شده است چنان که از وجود مقدس پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- روایت شده که فرمودند:

أَوْعُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا؛<sup>۲</sup>

پارساترین مردم کسی که جدال را وانهد، گرچه حق با او باشد.

و همچنین امام باقر -علیه السلام- به زیاد می‌فرماید:

يَا زَيْدًا! إِيَّاكَ وَالْخُصُومَاتِ فَإِنَّهَا تُورِثُ الشُّكَّ وَ تَهْبِطُ الْعَمَلَ وَ تُرْدِي صَاحِبَهَا وَ عَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالشَّيْءِ فَلَا يُغْفَرُ لَهُ؛<sup>۳</sup>

ای زیاد از گفتگوهای دشمنی خیز بپرهیز که شک بر جای می‌نهد و عمل را تباه می‌کند و همنشینش را آسیب می‌زند [و هلاک می‌کند] و ممکن است در آن میان کسی سخنی گوید و آمرزیده نشود.

و امام صادق -علیه السلام- نیز فرمودند:

۱. أحمد بن محمد بن خالد البرقي، محاسن، ج ۱، ص ۲۰۱ و بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۳۳.

۲. شیخ صدوق، امالی، ص ۷۳ و معانی الأخبار، ص ۱۹۶ و من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۹۵؛ در روایتی دیگر آمده است که حضرت فرمودند: انا زعيم بيت في أعلى الجنة و بيت في وسط الجنة و بيت في رياض الجنة لمن ترك المراء و إن كان محقا لمن ضمن خانه‌ای در بالای بهشت و خانه‌ای در میانه بهشت و خانه‌ای در باغهای بهشت ام برای کسی که ترک جدال کند در حالی که بر حق است. -و.أ. شیخ صدوق، توحید، ص ۴۶۱؛ ابن ابی‌الدنیا، کتاب الصمت و آداب اللسان، ص ۸۵؛ سنن أبی‌داود، ج ۲ ص ۴۳۷ و سنن کبری بیهقی، ج ۱، ص ۲۴۹.

۳. أحمد بن محمد بن خالد البرقي، محاسن، ج ۱، ص ۲۳۸؛ شیخ صدوق، امالی، ص ۵۰۳.

يَاكُمْ وَ الْخُصُومَةَ فِي الدِّينِ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقَلْبَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ - عَزَّ  
وَجَلَّ - وَ تُورِثُ النَّفَاقَ وَ تَكْسِبُ الضَّغَائِنَ وَ تَسْتَجِيرُ [تَسْتَجِيرُ]  
الْكَذِبَ؛

مبادا در دین ستیزه کنید که دل را از یاد خدا سرگرم کند  
و نفاق بر جای نهد و کینه‌ها بار آورد و دروغ را به سوی  
شخص کشد [یا موسم دروغ را فرارساند].

البته بر این مطالب باید و حتماً این نکته را افزود که بحث و گفتگوی  
عالمانه و منطقی و در جای خویش، هیچ‌گاه منافاتی با این روایت و گفته‌ها  
ندارد و نه تنها نهی از آن در روایات صورت نگرفته‌است، بلکه در روایات  
بسیار بر آن ارج نهاده شده‌است و می‌توان گفت خود به نحوی جهاد عالمانه  
است؛ همچنان که از امام حسن عسکری - علیه السلام - روایت شده‌است که  
فرمودند:

ذَكَرَ عِنْدَ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - الْجِدَالَ فِي الدِّينِ وَ أَنَّ رَسُولَ  
اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ الْأُمَّةَ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - قَدْ نَهَوْا  
عَنْهُ فَقَالَ الصَّادِقُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَمْ يَنْهَ عَنْهُ مُطْلَقًا وَ لَكِنَّهُ نَهَى عَنِ  
الْجِدَالِ بِغَيْرِ التِّي هِيَ أَحْسَنُ أَمَا تَسْمَعُونَ اللَّهَ يَقُولُ «وَ لَا تُجَادِلُوا  
أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» وَ قَوْلُهُ «ادْخُلْ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ  
بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» فَالْجِدَالُ  
بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ قَدْ قَرَنَهُ الْعُلَمَاءُ بِالدِّينِ وَ الْجِدَالِ بِغَيْرِ التِّي هِيَ  
أَحْسَنُ مُحَرَّمٌ حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى شِيعَتِنَا وَ كَيْفَ يُحَرِّمُ اللَّهُ الْجِدَالَ جُمْلَةً  
وَ هُوَ يَقُولُ «وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى» وَ  
قَالَ اللَّهُ - تَعَالَى: «تِلْكَ أُمَّاتُهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»  
فَجَعَلَ اللَّهُ عِلْمَ الصِّدْقِ وَ الْإِيمَانَ بِالْبُرْهَانِ وَ هَلْ يُؤْتَى بِالْبُرْهَانِ إِلَّا

بِالْجِدَالِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ<sup>۱</sup>؛

روزی در محضر امام صادق - علیه السلام - بحث جدال [یا بگو-مگو] در دین به میان آمد و این که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از جدال در دین نهی نموده است. امام - علیه السلام - فرمود: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به طور مطلق از جدال نهی نفرموده است، بلکه از آنی که نیکوتر نیست منع نموده؛ آیا این فرمایش خداوند را نشنیده‌اید که می‌فرماید: «و با اهل کتاب جز بدانچه نیکوتر است مجادله [و بگو-مگو] مکنید»<sup>۲</sup> و باز فرموده: «[مردم را] با حکمت[: گفتار درست و استوار] و پند نیکو به راه پروردگارت بخوان و با آنان بدانچه نیکوتر است مجادله [و بگو-مگو] کن»<sup>۳</sup> و علما و دانشمندان مذهبی «جدال احسن» را از لوازم دین شمرده و بگو-مگوی غیر احسن را حرام دانسته‌اند و خداوند همان را بر شیعیان ما حرام داشته است و چگونه ممکن است مطلق مجادله [و بگو-مگو] را ممنوع فرموده باشد؟ در حالی که خود فرموده: «و گفتند: هرگز به بهشت نرود مگر کسی که یهودی یا مسیحی باشد؛ اینها آرزومندیهای آنان است»<sup>۴</sup> خداوند - که بلند مرتبه است - [در پاسخشان] گفت: «بگو: اگر راست‌گویید برهان [و

۱. شیخ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۴؛ تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۵۲۸.

۲. عنکبوت، ۴۶.

۳. نحل، ۱۲۵.

۴. بقره، ۱۱۱.

دلیل روشنـ[تان را بیاورید]، پس خداوند [ملاک] دانش درست و ایمان را برهان [آوری] قرار داده است و آیا می توان برهان آورد جز به بگو-مگو بدانچه نیکوتر است؟ [سپس حضرت به بیان معنای جدال احسن و غیر احسن پرداختند.]

### تذکر: مدارا آری؛ مداهنه هرگز

در این نوشته در اهمیت مدارا با مخالفان مذهبی سخن فراوان گفته شد و بر این نکته تأکید شد که در برخورد با مخالفان نباید با آنها به خاطر فکر و اعتقادشان و بیان آنها، برخوردی خشونت آمیز داشت و یا عقاید خویش را بر آنها تحمیل نمود. اما چه بسا ممکن است بعضی، این مدارا را به معنای مداهنه با مخالفان تفسیر کنند و منشأ بعضی سوء برداشتها گردد. از همین رو در اینجا بایسته است کمی به بیان تفاوت این دو معنا پرداخته شود.

توضیح بیشتر آن که مداهنه برگرفته از دهن (روغن)، به معنای روغن مالی کردن و سازش کاری و کوتاه آمدن در حق است. کسی که از عقیده‌ای، با آن که می داند حق است، کوتاه می آید و با عقیده‌ای، با آن که می داند باطل است، راه می آید، اهل مداهنه است.

آری آنچه در مدارا و مداهنه مشترک است نرمی است، با این تفاوت که مدارا، نرمی با مردم است و مداهنه، نرمی در حقیقت. متعلق مدارا، انسان است و متعلق مداهنه، حقیقت. آن که در برخورد با مردم چشم پوشی می کند (با حلم و تحمل و عفو رفتار می کند)، مدارا می کند، اما آن که از حقیقت چشم پوشی می کند (برای خوشامد دیگری، از حقیقت، یا بخشی از آن دست می کشد)، مداهنه می کند. در مدارا حقیقت قربانی نمی شود و حتی امید می رود کسی



که با وی مدارا می‌شود به حقیقت راه یابد، ولی در مدهانه حقیقت «وجه المصالحه» قرار می‌گیرد و فدا می‌شود. مدارا، مرافقت [و همراهی مقطعی] با مخالف است، اما مدهانه، موافقت [و همسویی] با مخالف. اختلاف در یک کلمه است (مرافقت یا موافقت)، بلکه در یک حرف (واو و راء)، ولی تفاوتی بسیار میان این دو مفهوم هست. اگر ما ضمن مخالفت با اندیشه کسی با او نرمی کنیم، مدارا کرده‌ایم، ولی اگر ضمن باطل دانستن اندیشه کسی با آن موافقت کنیم، مدهانه کرده‌ایم. مدهانه عقب‌نشینی از موضع حقیقت است، در حالی که مدارا برای نزدیک کردن دیگری به موضع حقیقت است.<sup>۱</sup>

حال که معنای مدارا و مدهانه و تفاوتشان مشخص شد و به این نکته رسیدیم که در برخورد با مخالفان باید مدارا کرد و مدهانه نکرد، با هم نمونه‌هایی از سیره و فرمایشهای اهل بیت - علیهم‌السلام - را در این موضوع به نظاره بنشینیم.

محمد بن سنان از مُفَضَّل بن عُمَر نقل می‌کند:

پایان روز بود. در «روضه»، میان قبر و منبر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نشستیم بودم و درباره شرافت و فضیلت‌های خدادادی و برتری جایگاه رفیعش که جمهور امت نسبت به آنها آگاه نبودند، می‌اندیشیدم.

در این حال بودم که ناگاه ابن ابی‌العوجاء<sup>۲</sup> وارد شد و در جایی نشست که می‌توانستم سخنش را بشنوم. آنگاه یکی از یارانش نزد او رسید و نشست. ابن ابی‌العوجاء لب به

۱. محمد اسفندیاری، همه ما برادریم، ص ۱۴۱-۱۵۰؛ همچنین درباره این موضوع بنگرید: حسن رحیم‌پور، مدارا نه از راه پلورالیزم، انتشارات طرح فردا، ۱۳۸۷ ش. و علی‌اکبر رشاد، خشونت و مدارا، کانون اندیشه جوان.

۲. او باطناً از پیروان کیش مانی بود و در سال ۱۵۵ هـ.ق. والی کوفه او را بی‌اجازت خلیفه منصور عباسی [به قتل رسانید و بعضی مورخین گویند والی به همین جهت معزول گردید. هنگامی که او را برای کشتن می‌بردند گفت: چهار هزار حدیث مخالف با اوامر و نواهی شریعت اسلامی جعل کرده و آن را نسبت به امام جعفر صادق (ع) داده‌ام و صاحب‌الفهرست در ضمن رؤسای مانویه که تظاهر به اسلام کرده، در معنی مانوی بودند نام او را نعمان ابن ابی‌العوجاء می‌آورد (از لغتنامه دهخدا با اندکی تصرف). -و]

سخن گشود و مطالبی کفرآمیز بیان کرد. مفضل می گوید: [با شنیدن این سخنان ناروا] چنان به خشم و غضب آمدم که عنان از کفم بیرون رفت و [خطاب به او] گفتم: «ای دشمن خدا! در دین خدایت الحاد می‌ورزی و خداوندی را که به نیکوترین صورت و کاملترین آفرینش پدیدت آورده و تو را تا بدین جا رسانیده، انکار می‌کنی؟! اگر در درون خویش نیک اندیشه کنی و حس لطیف تو در خطا نیفتد، هر آینه براهین ربوبیت و آثار صنعت صانع را در وجودت نهفته و نشانه‌ها و دلایل او - جلّ و علا - را در آفرینش روشن می‌یابی.

ابن ابی العوجاء [پس از شنیدن آهنگ تند سخنان مفضل] گفت: «ای مرد! اگر از متکلمان هستی با تو سخن می‌گوییم؛ در صورتی که [بر ما چیره شدی و] حق را نزد تو یافتیم، از تو پیروی خواهیم کرد. اما اگر از اینان نیستی هیچ سخن مگوی. اگر از یاران و اصحاب [امام] جعفر صادق [- علیه السلام -] هستی، بدان که او با ما این گونه سخن نمی‌گوید و همانند تو با ما مجادله نمی‌کند. او بیش از آنچه تو از ما شنیدی، از ما شنیده، اما هیچ‌گاه سخن را با فحش و تعدی آلوده ننموده است. او همواره در سخنان خود شکیباء، باوقار، اندیشه‌گر و استوار بوده و هیچ زمانی به ستوه نمی‌آمد و خلقش تنگ نمی‌گشت و بر نمی‌آشفت. ابتدا نیک به سخنان ما گوش فرامی‌دهد، می‌کوشد که دلیل ما را به درستی دریابد، ما نیز همه

چیز خود را به میان می‌آوریم. هنگامی که [سخنان ما تمام می‌شود و] می‌پنداریم او را محکوم کردیم [و بر او چیره شدیم]، ناگاه با سخنی کوتاه و اندک [بر ما غالب می‌آید]، دلیلمان را می‌شکند؛ عذرمان را می‌برد و ما را تسلیم دلیل خود می‌کند، به گونه‌ای که هیچ پاسخی در جواب دلاپلش نمی‌یابیم. حال اگر از یاران او بی تو نیز با ما چون او سخن بگو.<sup>۱</sup>

همچنان که در مورد امام حسن - علیه السلام - نیز روایت کرده‌اند:

مردی از اهل شام با امام حسن - علیه السلام - که سوار بر مرکب بود مصادف شد، آن شخص شروع به لعن امام حسن - علیه السلام - نمود. ولی آن بزرگوار جواب وی را رد نمی‌کرد. هنگامی که آن مرد ساکت شد امام حسن - علیه السلام - به وی سلام کرد و خندید و به او فرمود: ای بزرگ‌مرد! گمان می‌کنم غریب باشی. شاید امر بر تو مشتبه شده باشد. اگر پرمات کرده باشی<sup>۲</sup> رضایت می‌دهیم. اگر چیزی بخواهی به تو عطا خواهیم نمود، اگر از ما راهنمایی بخواهی تو را هدایت می‌نماییم، اگر بخواهی ببریمت می‌بریم، اگر گرسنه باشی تو را غذا می‌دهیم، اگر برهنه باشی لباس بر تو می‌پوشانیم، اگر محتاج باشی تو را بی‌نیاز خواهیم کرد، اگر رانده شده باشی تو را پناه می‌دهیم، چنانچه احتیاجی داشته باشی

۱. شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ترجمه نجف‌علی میرزایی، ص ۳۹ و توحید مفضل، ص ۳۹ و بحار الأنوار، ج ۳ ص ۵۷.

۲. اقلو اشبعتنا اعتبناک، اشبع: سیر کردن، پر کردن، لبریز نمودن، تا حد ممکن جای دادن، مایعی را از آنچه در آن حل می‌شود پر کردن (گو با اشاره به تندی سخن وی دارد). در برخی نسخه‌ها نیز «لو استعینا اعتبناک» آمده است یعنی: اگر چیزی به عاریت بخواهی پیش نمی‌گیریم. -و.

به داد تو می‌رسیم، اگر اثاث مسافرت خود را بیاری و مهمان ما باشی تا موقعی که بخواهی بروی برای تو بهتر است. زیرا ما مهمان‌خانه‌ای داریم، مقامی وسیع داریم، ثروت فراوانی داریم.

موقعی که آن مرد شامی این سخنان را از امام حسن - علیه السلام - شنید گریان شد و گفت: شهادت می‌دهم که تو در روی زمین خلیفه‌ خدایی، خدا بهتر می‌داند که مقام رسالت را کجا قرار دهد، تو و پدرت نزد من دشمن‌ترین خلق خدا بودید، ولی اکنون تو نزد من محبوب‌ترین خلق خدایی.

آنگاه اثاث خود را برداشت و نزد امام حسن برد و مهمان آن بزرگوار بود تا آن موقعی که حرکت کرد و رفت و دوستی این خاندان را از اعتقادات خویشان قرار داد.<sup>۲</sup>

### خاتمه و نتیجه:

نتیجه آن که با جستار در روایات و سیره اهل بیت - علیهم السلام - موارد بسیاری از توصیه‌های عملی آن بزرگواران را در جهت حفظ و استحکام وحدت اسلامی و همچنین پرهیز از عوامل تفرقه خواهیم یافت که با ارزیابی آنها می‌توان به این نتایج مهم رسید:

۱. اهل بیت - علیهم السلام - وحدت اسلامی را یکی از اصول مهم اسلام می‌دانند که بر بسیاری از امور مقدم است. آن گونه که حاضر اند در راه نیل به آن، از حقوق حقه و اساسی خویش بگذرند زیرا هر گونه ضربه به وحدت امت، ضربه‌ای به فلسفه وجودی اسلام خواهد بود.

۱. [أشهد أنك خليفة الله في أرضه؛ الله أعلم حيث يجعل رسالته. - و]

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ۳ ص ۱۸۴ و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴.

۲. آن بزرگواران نه تنها در عرضه راهکارهای علمی و عملی و بیان شیوه‌های به دست آوردن وحدت، الفت اجتماعی و تقریب مذهبی، از چیزی فروگذار نکردند، بلکه تقویت بنیانهای اخلاقی، اخوت اسلامی و همبستگی اجتماعی را اساس سیره خود قرار داده بودند.

۳. و سرانجام این که، امامان شیعه رقبای فکری، مخالفان و منکران امامت خود را از دایره مسلمانان خارج نمی‌دانستند و به اصحاب خود سفارش می‌نمودند که از نگاه تحقیرآمیز به آنان پرهیز کنند و همچنین از هرگونه توهین به مقدسات آنها که موجب ایجاد تفرقه و فاصله بین مسلمین می‌شود، خودداری نمایند.

و سخن پایانی آن که ما می‌توانیم با بررسی و تأمل بیشتر در روایات و سیره اهل بیت - علیهم السلام - در باب وحدت اسلامی، به الگویی جامع و روشن برای وحدت در زمان حاضر دست یابیم.



### فهرست منابع:

- قرآن کریم.
- ۱. آقانووری، علی، *امامان شیعه و وحدت اسلامی*، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- ۲. آذرشب، محمدعلی، *پیشینه تقریب*، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.
- ۳. آلوسی، سید محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق: علی عبدالباری عطیة، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
- ۴. آلوسی، محمود شکر، *مختصر التحفة الاثنی عشریة*، المكتبة السلفية، قاهرة، بی تا
- ۵. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغة*، دار احیاء الکتب العربیة، انتشارات اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۷۸ ق - ۱۹۵۹ م.
- ۶. ابن ابی الدنیا، *الصمت و آداب اللسان*، تحقیق: ابواسحاق حوینی، دار الکتب العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
- ۷. ابن بابویه، علی، *فقه الرضا*، انتشارات آل البيت (ع)، قم، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
- ۸. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۶ ق - ۱۹۶۶ م.
- ۹. ابن سعد، *ترجمة الإمام الحسين (ع) من طبقات ابن سعد*، تحقیق:

- سیدعبدالعزیز طباطبائی، مؤسسة آل البيت (ع)، قم، ۱۴۱۵-۱۳۷۳.
۱۰. ابن شهر آشوب، *مناقب آل أبي طالب*، تحقیق گروهی از اساتید نجف، مطبعة الحیدریة، نجف ۱۳۷۶ق- ۱۹۵۶م.
۱۱. ابن شعبه حرانی، *تحف العقول*، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، انتشارات جامعه‌ی مدرسین، قم، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش - ۱۴۰۴ق.
۱۲. ابن طاووس، سیدعلی بن موسی، *فلاح السائل*، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
۱۳. ابن عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، دار الفکر، بیروت، ۱۳۸۶ق- ۱۹۶۶م.
۱۴. ابن عبدالبر، *التمهید*، تحقیق: مصطفی بن احمد علوی و محمد عبدالکبیر البکری، ناشر وزارت الأوقاف و الشؤون الإسلامية، مغرب، ۱۳۸۷ق.
۱۵. ابن تیمیة، *مجموع الفتاوی*، نشر مکتبة الحرّة.
۱۶. ابوعلی موصلی، *مسند أبي يعلى*، دار المأمون للتراث، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۷ق - ۱۹۸۷م.
۱۷. اسفندیاری، محمد، *همة ما برادر ایم* (سیمای انسانی و اخلاقی اسلام)، انتشارات صحیفه خرد، قم، ۱۳۸۷ش.
۱۸. اشعری، أحمد بن عیسی، *النوادر*، مدرسة امام مهدی (ع)، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۱۹. امین عاملی، سیدمحسن، *أعیان الشیعة*، تحقیق: حسن امین، دار التعارف للمطبوعات، بیروت.
۲۰. امینی، عبدالحسین أحمد، *الغدیر*، دار الكتاب العربی، بیروت، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ق - ۱۹۷۷م.
۲۱. انصاری، اسماعیل، *اسرار آل محمد* (ترجمه کتاب سلیم بن قیس)، نشر الیهادی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۲۲. بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، *الدرر النجفیة من الملتقطات الیوسفیة*، دار المصطفی لإحیاء التراث، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۳ هـ.
۲۳. بحرانی، سیدهاشم، *غایة المرام و حجة الخصام*، تحقیق: سیدعلی عاشور، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ.
۲۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، *الأدب المفرد*، مؤسسة الکتب الثقافیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۶ق - ۱۹۸۶م.
۲۵. برقی، أحمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، تصحیح و تعلیق: سیدجلال الدین حسینی، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۷۰ق - ۱۳۳۰ش.



۲۶. بروجردی، سیدعلی، *طرائف المقال*، انتشارات کتابخانه آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۱۰ ق.
۲۷. بروجردی، سیدحسین، *جامع‌أحادیث‌الشیعة*، المطبعة العلمية، قم، ۱۳۹۹ ق.
۲۸. بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم، *همبستگی مذاهب اسلامی*، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش - ۱۹۹۸ م.
۲۹. بیهقی، سنن کبری، دار الفکر، بیروت، بی تا.
۳۰. بهوتی، *کشاف القناع*، تحقیق: کمال عبدالعظیم عنانی، دار الکتب العلمية، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق - ۱۹۹۷ م.
۳۱. تبریزی، میرزا جواد، *صراط‌النجاة فی اجوبة الاستفتائات*، دفتر نشر برگزیده، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۳۲. *تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)*، انتشارات مدرسه امام مهدی (ع)، قم، ۱۴۰۹ ق.
۳۳. تنکابنی، میرزا محمد، *قصص العلماء*، به کوشش محمدرضا برزگر و عفت کرباسی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.
۳۴. *توحید مفضل*، ناشر: داوری، قم، چاپ دوم، بی تا.
۳۵. جزائری، سیدعبدالله، *التحفة السنیة*، نسخة مخطوطة (میکرو فیلم مکتبه آستان قدس) تخطیط: عبدالله نورالدین بن نعمت‌الله.
۳۶. جعفریان، رسول، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه*، انتشارات انصاریان، قم، چاپ هفتم، ۱۳۸۳ ش.
۳۷. \_\_\_\_\_، *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.
۳۸. جوهری، عبدالرحمن بن عبدالله، *مسند الموطأ*، بی جا، بی تا.
۳۹. شیخ حر عاملی، *وسائل‌الشیعة*، انتشارات آل‌البيت (ع) لإحياء التراث، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
۴۰. حلی، حسن بن سلیمان، *مختصر البصائر*، نشر مشتاق المظفر، بی تا.
۴۱. حویزی، عبدعلی بن جمعة، *تفسیر نور الثقلین*، تصحیح و تعلیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، مؤسسه إسماعیلیان، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ ق - ۱۳۷۰ ش.
۴۲. حلی، علی بن یوسف، *العدد القویة*، تحقیق: سیدمهدی رجائی، انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۸ ق.
۴۳. حسینی، سیدعلی، *مدارای بین مذاهب*، بوستان کتاب، قم، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.

۴۴. امام خمینی، *الخلل فی الصلاة*، انتشارات مهر، قم، ۱۴۱۰ ق.
۴۵. \_\_\_\_\_، *الرسائل*، مؤسسة اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۵ ق.
۴۶. \_\_\_\_\_، *المکاسب المحرمة*، مؤسسة إسماعیلیان، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق - ۱۳۶۸ ش.
۴۷. خوئی، سیدابوالقاسم، *کتاب الطهارة*، نشر مهر، قم، بی تا.
۴۸. \_\_\_\_\_، *کتاب حج*، نشر لطفی، قم، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
۴۹. دینوری، ابوحنیفه، *أخبار الطوال*، تحقیق: عبدالمنعم عامر، دار إحياء الكتب العربی، قاهره، چاپ اول، ۱۹۶۰ م.
۵۰. ذهبی، *تاریخ اسلام*، دار الکتب العربی، لبنان، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق - ۱۹۸۷ م.
۵۱. \_\_\_\_\_، *میزان الاعتدال*، تحقیق: علی محمد البجاوی، دار إحياء الكتب العربیة، چاپ اول، ۱۳۸۲ ق.
۵۲. راغب اصفهانی، *مفردات*، انتشارات ذوی القربی، قم، چاپ چهارم، ۱۳۸۳ ش.
۵۳. راوندی، فضل الله، *النوادر*، تحقیق: سعیدرضا علی عسکری، دار الحدیث، قم، ۱۳۷۷ ق.
۵۴. رحیم پور، حسن، *مدارانه از راه پلورلیزم*، انتشارات طرح فردا، ۱۳۸۷ ش.
۵۵. رشاد، علی اکبر، *خشونت و مدارا*، کانون اندیشه جوان. تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
۵۶. سبحانی، شیخ جعفر، *فروع ولایت*، انتشارات صحیفه، چاپ هشتم، ۱۳۷۹ ش.
۵۷. سجستانی، ابن اشعث، *سنن أبي داود*، تحقیق و تعلیق: سعید محمد لحام، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق - ۱۹۹۰ م.
۵۸. سلیم بن قیس هلالی کوفی، *کتاب سلیم بن قیس*، انتشارات الیهادی، قم، ۱۴۱۵ ق.
۵۹. سیدعلی خان المدنی [سیدعلی بن سیدنظام الدین مدنی شیرازی]، *الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة*، نشر بصیرتی، قم، ۱۳۹۷ ق.
۶۰. سیوطی، جلال الدین، *اللمع فی أسباب ورود الحدیث*، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۶ - ۱۹۹۶ م.
۶۱. شاکری، حسین، *موسوعة المصطفى والعترة (ع)*، نشر الیهادی، قم، ۱۴۱۷ ق.
۶۲. شعیری، تاج الدین، *جامع الأخبار*، انتشارات رضی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
۶۳. شریف مرتضی، *الشفافی فی الامامة*، انتشارات اسماعیلیان، قم،

- چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
۶۴. *شگفتنیهای آفرینش* (ترجمه توحید مفضل)، ترجمه نجف علی میرزایی، مؤسسه انتشارات هجرت، قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۷ش.
۶۵. شوشتری، قاضی نورالله، *مجالس المؤمنین*، کتابفروشی اسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۷ش.
۶۶. \_\_\_\_\_، *الصوارم المهرقة*، تحقیق: سیدجلال الدین محدث، چاپخانه نهضت، تهران، ۱۳۶۷ش.
۶۷. شیخ صدوق، *الخصال*، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ق - ۱۳۶۲ش.
۶۸. \_\_\_\_\_، *علل الشرائع*، منشورات المكتبة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۵ق - ۱۹۶۶م.
۶۹. \_\_\_\_\_، *مصادقة الإخوان*، نشر کرمانی، قم، ۱۴۰۲ق.
۷۰. \_\_\_\_\_، *فضائل الأشهر الثلاثة*، تحقیق: میرزاغلامرضا عرفانیان، دار المحجة البيضاء، بیروت، ۱۴۱۲ق - ۱۹۹۲م.
۷۱. \_\_\_\_\_، *الاعتقادات فی دین الإمامیة*، تحقیق: عصام عبدالسید، دار المفید للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق - ۱۹۹۳م.
۷۲. \_\_\_\_\_، *الأمالی*، انتشارات بعثت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۷۳. \_\_\_\_\_، *التوحید*، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۹۸ق.
۷۴. \_\_\_\_\_، *ثواب الأعمال*، تحقیق: سیدمحمد مهدی خراسان، انتشارات شریف رضی، قم، چاپ دوم، ۱۳۶۸ش.
۷۵. \_\_\_\_\_، *عیون أخبار الرضا(ع)*، تصحیح: علی اکبر غفاری، ترجمه: حمیدرضا مستفید، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۴ش.
۷۶. \_\_\_\_\_، *معانی الأخبار*، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۱ش.
۷۷. \_\_\_\_\_، *من لا یحضره الفقیه*، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم، بی تا.
۷۸. \_\_\_\_\_، *الهدایة*، مؤسسه امام هادی (ع)، قم، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۷۹. شیخ طوسی، *الأمالی*، انتشارات دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ق.
۸۰. \_\_\_\_\_، *التبیین*، تحقیق و تصحیح: أحمد حبیب قصیر العاملی، دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، بی تا.
۸۱. \_\_\_\_\_، *تهذیب الأحکام*، تحقیق و تعلیق: سیدحسن موسوی خراسان، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.

۸۲. \_\_\_\_\_، **مصباح المتجهد**، مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، ۱۴۱۱ق.
۸۳. طباطبائی، سید محمد حسین، **تفسیر المیزان**، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا.
۸۴. طباطبائی، سید محمد حسین، **سنن النبی (ص)**، تحقیق: شیخ محمد هادی فقهی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۹ق.
۸۵. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی، **الإحتجاج**، نشر مرتضی، مشهد مقدس، ۱۴۰۳ق.
۸۶. طبرسی، ابی علی فضل بن حسن، **تفسیر مجمع البیان**، مؤسسة اعلمی للمطبوعات، بيروت، چاپ اول، ۱۹۹۵م.
۸۷. طبرسی، علی بن حسن بن فضل، **مشکات الانوار فی غرر الاخبار**، مترجم: عبدالله محمدی، دار الثقلمین، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹ش.
۸۸. طبری، محمد بن جریر، **دلائل الامامة**، مؤسسة بعثت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۸۹. طبری، محمد بن علی، **بشارة المصطفى**، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، انتشارات جامعه مدرسین قم، چاپ اول، بی تا.
۹۰. طبیب، سید عبدالحسین، **أطیب البیان فی تفسیر القرآن**، انتشارات اسلام، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۸ش.
۹۱. عاملی، علی بن یونس، **الصراط المستقیم**، تصحیح و تعلیق: محمد باقر بهبودی، نشر حیدری، بی تا.
۹۲. عبدالحلیم الجندی، **الإمام جعفر الصادق (ع)**، القاهرة، ۱۳۹۷ق.
۹۳. امام علی بن ابی طالب (ع)، **نهج البلاغة**، انتشارات دار الهجرة، قم، بی تا.
۹۴. عیاشی، محمد بن مسعود، **تفسیر عیاشی**، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات اسلامیة، تهران، بی تا.
۹۵. فتال نیشابوری، محمد بن حسن، **روضة الواعظین**، انتشارات رضی، قم، بی تا.
۹۶. فراهیدی، خلیل بن أحمد، **العین**، تحقیق: دکتر مهدی مخزومی، دکتر ابراهیم سامرائی، مؤسسة دار الهجرة، بيروت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
۹۷. قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، **تفسیر قمی**، مؤسسة دار الکتاب، قم، ۱۴۰۴ق.
۹۸. شیخ کلینی، **اصول کافی**، ترجمه سید جواد مصطفوی، انتشارات اسلامیة، بی جا، بی تا.

۹۹. شیخ کلینی، *الکافی*، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، دار الکتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ ش.
۱۰۰. کشی، محمد بن عمر، *رجال الکشی*، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.
۱۰۱. مازندرانی، مولی محمد صالح، *شرح أصول کافی*، همراه با تعالیق میرزا ابوالحسن شعرانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۱ ق - ۲۰۰۰ م.
۱۰۲. مالک بن انس، *موطأ*، تصحیح: محمد فؤاد عبدالباقی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق - ۱۹۸۵ م.
۱۰۳. متقی هندی، *کنز العمال*، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ - ۱۹۸۹ م.
۱۰۴. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، تحقیق: محمدباقر بهبودی، دار احیاء التراث العربی، لبنان، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق - ۱۹۸۳ م.
۱۰۵. محدث بحرانی، *الدرر النجفیة*، دار المصطفی لإحياء التراث، بیروت، ۱۴۲۳ ق.
۱۰۶. مرعشی نجفی، سیدشهاب الدین، *شرح احقاق الحق وازهاق الباطل* (اثر قاضی نورالله شوشتری)، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۱۵ ق.
۱۰۷. مسلم نیشاپوری، *صحیح مسلم*، دار الفکر، بیروت، بی تا.
۱۰۸. مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب*، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۲۵ ق - ۲۰۰۴ م.
۱۰۹. مطهری، مرتضی، *جاذبه و دافعه علی (ع)*، انتشارات صدرا، تهران، چاپ چهل و دوم، ۱۳۸۱ ش.
۱۱۰. \_\_\_\_\_، *سیری در نهج البلاغه*، انتشارات صدرا، تهران، چاپ بیست و هشتم، ۱۳۸۲ ش.
۱۱۱. \_\_\_\_\_، *شش مقاله*، انتشارات صدرا، تهران، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۲ ش.
۱۱۲. \_\_\_\_\_، *عدل الهی*، انتشارات صدرا، تهران، چاپ هجدهم، ۱۳۸۲ ش.
۱۱۳. \_\_\_\_\_، *مجموعه آثار*، صدرا، قم ۱۳۶۸ ش.
۱۱۴. شیخ مفید، *أمالی*، تحقیق و تصحیح: حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، دار المفید للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق - ۱۹۹۳ م.
۱۱۵. \_\_\_\_\_، *الجمال*، انتشارات داوری، قم، بی تا.
۱۱۶. \_\_\_\_\_، *الإختصاص*، انتشارات کنگرة جهانی شیخ مفید،

- قم، ۱۴۱۳ق.
۱۱۷. منقری، ابن مزاحم، *وقعة صفین، تحقیق و شرح: عبدالسلام محمد هارون*، انتشارات کتابخانه آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۳ق.
۱۱۸. قاضی نعمان مغربی (نعمان بن محمد تمیمی)، *دعائم الإسلام*، مؤسسة آل البيت (ع)، دار المعارف، القاهرة، ۱۳۸۳ق - ۱۹۶۳م.
۱۱۹. \_\_\_\_\_، *شرح الأخبار*، انتشارات جامعهی مدرسین، قم، بی‌تا.
۱۲۰. نعمانی، محمد بن ابراهیم، *غیبت نعمانی*، ترجمه محمدجواد غفاری، نشر صدوق، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۶ش - ۱۴۱۸ق.
۱۲۱. \_\_\_\_\_، *الغیبة*، نشر صدوق، تهران، ۱۳۹۷ق.
۱۲۲. نوری طبرسی، میرزا حسین، *مستدرک الوسائل*، مؤسسة آل البيت (ع)، بیروت، ۱۴۰۸ق - ۱۹۸۷م.
۱۲۳. نوری، محمدجعفر، *دور الحوزة العلمية فی وحدة الامة الاسلامیة*، مرکز العراق للدراسات، چاپ اول، ۲۰۰۶م - ۱۴۲۷ق.
۱۲۴. واعظزاده خراسانی، محمد، *ندای وحدت*، مجمع جهانی تقریب، تهران، ۱۴۱۶ق.
۱۲۵. ورام بن ابی فراس، *مجموعه ورام* (تنبيه الخواطر)، انتشارات مكتبة الفقیة، قم، بی‌تا.
۱۲۶. یحصبی، قاضی ابی‌الفضل عیاض، *ترتیب المدارک و تقریب المسالك*، تصحیح احمد بکیر محمود، منشورات دار المكتبة الحیة، بیروت، بی‌تا.
۱۲۷. یحصبی، قاضی ابی‌الفضل عیاض، *الشفاف بتعریف حقوق المصطفی*، دار الفکر، بی‌جا، بی‌تا.

#### مجلات:

۱. حسینی، سیدجواد، *مجله پاسدار اسلام*، آبان ۱۳۸۶، شماره ۳۱۱.
۲. رحمانی زروندی، محمد، *تقیه مداراتی و انسجام اسلامی*، *مجله تخصصی فقه و اصول*، زمستان ۱۳۸۶.
۳. *مجله اخبار شیعیان*، آبان ۱۳۸۶، شماره ۲۴.

## توضیحات مسابقه فرهنگی وحدت

\* سؤالات از متن موجود طرح شده است و افراد بالای ۱۲ سال می‌توانند در این مسابقه شرکت نمایند.

\* برای شرکت در این مسابقه فرهنگی کافی است از طریق پیامک شماره‌ی گزینه‌های صحیح سؤالات را به صورت یک عدد پنج‌رقمی از چپ به راست، پس از ذکر نام مسابقه، به همراه نام و نام‌خانوادگی، به سامانه‌ی ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲ پیامک نمایید.

### مثال: وحدت ۱۳۲۴۲ محمدگلشنی

هر فرد فقط یک بار می‌تواند در مسابقه شرکت نماید. پیامک‌ها و پاسخنامه‌های تکراری حذف می‌شود.

\* آخرین مهلت شرکت در مسابقه پایان یک ماه پس از دریافت کتاب می‌باشد.  
\* قرعه‌کشی به صورت روزانه انجام می‌شود و نتیجه قرعه‌کشی از طریق همین سامانه، به اطلاع برندگان خواهد رسید.

تذکر: مطالب، نظرات و پیشنهادهای خود را در پیامک جداگانه‌ای ارسال نمایید.

تلفن تماس: ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۶۹

**سؤال اول:** با توجه به روایات و سیره‌ی معصومین علیهم‌السلام کدام گزینه درباره‌ی وحدت فهمیده می‌شود؟

۱. اتحاد با گروه‌هایی که به تصریح روایات هنوز در دایره‌ی اسلام باقی هستند.
۲. اتحاد با گروه‌هایی که در ضروریات و اصل مذهب با یکدیگر اختلاف دارند.
۳. وحدت با فرقه‌هایی که فقط در ضروریات و اصول دین با هم اختلاف دارند.
۴. گزینه ۱ و ۲

**سؤال دوم:** «ای گروه شیعه، شما باید که به ما منسوب هستید، برای ما زینت باشید، نه مایه‌ی ننگ و عار»، طبق متن کتاب این سخن از کدام امام معصوم علیهم‌السلام نقل شده است؟

۱. امام حسن علیهم‌السلام
۲. امام صادق علیهم‌السلام
۳. امام کاظم علیهم‌السلام
۴. امام هادی علیهم‌السلام

**سؤال سوم:** بر اساس سخن امام صادق علیهم‌السلام خداوند متعال اسلام را بر چند بخش قرار داده است؟

۱. صبر، راستی، یقین، رضا، وفا، دانش و بردباری
۲. صبر، راستی، یقین، وفا، رضا، دانش و توکل
۳. صبر، راستی، یقین، رضا و وفا
۴. راستی، یقین، رضا، وفا و دانش

**سؤال چهارم:** توصیه‌ی امام صادق علیهم‌السلام برای این که بتوان رضایت‌مندی مردم را به آسانی به دست آورد، چیست؟

۱. بخشش مال و ثروت خود
۲. حفظ و نگهداری زبان
۳. تلاش در رفع مشکلات مردم
۴. احترام و برخورد مناسب با مردم

**سؤال پنجم:** بر اساس متن کتاب، کدام گزینه درست نیست؟

۱. شرکت در عبادات و مناسک اجتماعی اهل تسنن به خاطر اتحاد مسلمانان است.
۲. از اصلی‌ترین عواملی که موجب شکاف میان شیعیان و اهل تسنن شده است، دشنام و لعن بعضی از رؤسای اهل تسنن است.
۳. دشمنان با استفاده از مراسم‌های خاص که در کشورهای اسلامی برگزار می‌شود، بین مسلمانان تفرقه ایجاد می‌کنند.
۴. همه‌ی هزاران شاگردی که از امام صادق علیهم‌السلام درس می‌آموختند، جزو شیعیان و پیروان واقعی ایشان بودند.